۱۶۲۳۷
۲۰۷۴۰۲

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۲۰۷۴۰۲
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۲۳۷

والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم سریع [illegible] سپهر اولین شد و در قطع منازل و طی مراحل
از [illegible] و استفاضهٔ نور [illegible] الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین فلک رفعه
[illegible] زمین [illegible] فلک تسخیر اوست :. [illegible] سعیدی
روز [illegible] تحیرت [illegible] وصف الله [illegible] شکر [illegible] و [illegible]
[illegible] فلک [illegible] روح [illegible]
[illegible] جهان [illegible] قطب [illegible]
[illegible] عالم حقیقت و طریقت ماه فلک [illegible]
[illegible]
[illegible] فلک [illegible] :. [illegible]
[illegible] :. [illegible] سپهر [illegible] :. [illegible]
[illegible] فلک [illegible] :. [illegible] :. [illegible]
[illegible] اوست :. [illegible] اوست :. [illegible] :. [illegible]

و صلى الله على [illegible]
والمخصوص بنص انما والمخصوص بحديث انت مني بمنزلة هارون من موسى علي [illegible] المرتضى و اولاده
الاخيار و عترته الاطهار الابرار الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا اما بعد بر ارباب
فهم و فطرت و اصحاب ذکا و فطنت محجوب و مستور نماند که علم [illegible]
[illegible] و محققی است [illegible] از جمله [illegible]
حکمیه است [illegible]
و تفکر [illegible] السموات والارض [illegible] و لهذا اکثر علماء نامدار و اغلب فضلاء [illegible]
ازین صنعت [illegible] المرقاة معارج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] افضل المتاخرین و اکمل المتبحرین [illegible]
[illegible] مولانا نظام الدین عبد العلی البرجندی [illegible]

[illegible]

و تعالی [illegible]

[illegible]



[illegible]



سطح مستدیر را که محیط این جسم را کره خوانند و آن سطح را محیط کره و سطح مستدیر گویند و آن نقطه را مرکز
و هر یک از آن خطوط را نصف قطر کره و دایره که از قطع سطح مستوی مر کره را حادث شود اگر قطع بر مرکز واقع شود
آن را عظیمه خوانند و الا صغیره و هر جسم که محاط سطحی بود که یک نهایت او نقطه بود و یک نهایت دیگر محیط دایره بر وجهی
که جمیع خطوط مستقیمه واصله میان آن سطح [illegible] آن را مخروط مستدیر خوانند و آن دایره را قاعده
مخروط و خط واصل میان مرکز این دایره و راس مخروط را سهم مخروط خوانند و هر خط که بر سطحی قائم شود
بحیثیتی که اگر خطوط مستقیمه از موضع قیام در آن سطح اخراج کنند هر یک با آن خط زاویه قائمه محیط شود
عمود باشد بر آن سطح و الا فلا و چون دو خط بر وجهی باشند که بعد جمیع نقاط مفروضه بر احد الخطین از آن خط دیگر
برابر بود آن دو خط را متوازیان گویند و مراد به بعد نقطه از خط امتداد راست [illegible] که اقصر از آن ممکن نباشد
و بعضی دو خط متوازی را چنین تعریف کرده اند که هر چند از جهتین الی غیر النهایه اخراج کنند ملاقی نشوند و شک
نیست که این تعریف مخصوص است بخطوط مستقیمه و تعریف اول شامل خطوط منحنیه نیز است و دو سطح [illegible] که بدین صفت
باشند هم متوازیان گویند و چون کره بنفس خود متحرک باشد هر نقطه بر محیط آن کره فرض کنند غیر از [illegible]
دایره رسم کنند سوای دو نقطه متقابل که آن را قطب کره و دو قطب حرکت نیز گویند و آن دوایر را مدارات
آن نقطه خوانند و از این جمله یکی را که بعد او از قطبین متساوی بود منطقه گویند و از اینجاست [illegible] گویند و هر کره
که از افلاک [illegible] کره باشد و الا فلک [illegible] و آن [illegible] منقسم است [illegible] و مجوف
[illegible] مصمت فلکی [illegible] باشد و مجوف [illegible] بر وجهی است که دو سطح [illegible] و محیط است [illegible] افلاک
و حرکت فلک نیز دو قسم است بسیطه و مختلفه بسیطه آن است که [illegible] آن اشکال در ازمنه متساویه [illegible]
و در مرکز احداث [illegible] و مختلفه بخلاف این باشد و باز منقسم است به مفرده و مرکبه مفرده آن است که از یک فلک

قسی متساویه از محیط آن فلک قطع کند و زوایا متساویه [illegible]

صادر شود

صادر شود و مرکبه آن است که از زیاده از یک فلک صادر شود و هر مفرده بسیطه است چرا که جسم بسیط واحد حرکات مختلفه
ممتنع است کما ثبت فی الطبیعیات و هر مختلفه مرکبه است چرا که اختلاف حرکت بسیط غیر از ترکیب امری
دیگر نتواند بود و منشاء آن حرکت از افلاک مختلفة المراکز یا متحدة المراکز متقاطعة المناطق باشد اما هر بسیطه
مفرده نیست و هر مرکبه مختلفه چه حرکت صادره از افلاک متحدة المراکز منطبقة المناطق یا آنکه مفرده است بسیطه است
یا آنکه مرکبه است مختلفه نیست و هر [illegible] که او را بر واحد و ما یتألف منه اطلاق کنند از اعداد گویند و چنین
واحدی را با جزای متساویه تجزیه کنند بعض از آن اجزا را کسر گویند و مجموع اجزا مخرج آن است اگرچه
بعضی [illegible] در کتاب [illegible] مصطلحات در هر محلی که تقریر تقاضا کند تحریر در آید پس این است [illegible]
در مقصود او را یاد شد قال المصنف بسم الله الرحمن الرحیم و عصمت بفضلک یا کریم اما بعد این مختصر است
در معرفت تقویم نام [illegible] تقویم در لغت بمعنی تصحیح است [illegible] قوله تعالی [illegible]
و در اصطلاح قوم چون تقویم کواکب اطلاق کنند مراد بعد موضع او باشد از اول حمل بر توالی البروج و
مصنف چو معرفت دفتر تقویم است و آن صفحات است که مشتمل بود بر تقاویم و بعضی از اوضاع و متعلقات
کواکب سبعه سیاره در مدت یکسال شمسی که از زیج وقت احکام مستخرج شده باشد پس اگر با تقاویم کواکب
جمیع اوضاع و متعلقات مخصوصه دفتر تقویم یا اکثر [illegible] ثبت باشد آن را تقویم تام گویند و اگر [illegible]
اوضاع متروک باشد آن را تقویم ناقص و تقویم شمسی گویند و اگر تقویم کواکب متروک باشد و بر بعضی اوضاع
متعلقات اختصار کنند روزنامچه و تقویم قمری گویند و [illegible] جمیع فلک فی ضمن الابواب ثبت [illegible]
و بعضی منجمان بجهت بعضی مردم برای ایام اسابیع و عربیة الهلالیه و انتقالات قمر [illegible] نظرات
او با کواکب و قلیلی از متعلقات [illegible] در جدول [illegible] ثبت کنند او را تقویم [illegible]

[illegible]

و طرفا از آن تقویم اهلی تعبیر کنند قوله در معرفت حساب جمل حروف [illegible] مشهور
چنین مصطلح شده و حرف تهجی و حروف ابجد خوانند [illegible] الابجد و الهجاء [illegible] المعداد و حروف
نیز گویند [illegible] از جهت [illegible] حروف [illegible] و اگر مرکب باشد
[illegible] از حروف جمل گویند جمیع جمله [illegible] و این [illegible] و ترکیب منقسم می شود [illegible]
مختلفه و اشهر از جمله جمل کبیر و [illegible] و [illegible] و [illegible] جمل [illegible] ابجد [illegible]
برکات و تقادیم بر آن است و نیز در بعضی کتب از امام جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام
منقول است که حروف الابجد به ترتیبها مرسومة فی اللوح المحفوظ و لهذا المصنف اطلاق جمل بر جمیع
ابجدی کرده و اهل حساب و نجوم اعداد را بجهت سهولت و اختصار به ارقام حروف [illegible]
لغت عرب که به ترتیب ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ است وضع کنند
و در [illegible] فی الجمله [illegible] وضع ترکیب [illegible] حکیمی از حکمای یونان بوده است که او را
[illegible] که هر یک را [illegible] که حروف آن در هم دیگر مندرج نباشد و [illegible]
برین [illegible] اطلاق کنند اما وضع حروف بعضی گویند از زمان آدم صفی الله علیه السلام که بتعلیم ملک [illegible]
بود و بعضی دیگر [illegible] نسبت کنند و گویند [illegible] مشهور است [illegible] و
[illegible] منازل قمر [illegible] معتقد این [illegible] است [illegible] حروف
[illegible] لغت عرب مخصوص [illegible] آن است که در الفاظ بعضی [illegible] حروف [illegible] چنانکه
هشت حرف از آنها در کلام فارسی نیافته اند و آن این است ثاء مثلثه و حاء مهمله
و صاد و ضاد و طا و ظا و عین مهمله و قاف و شعرا اینها را در سلک نظم کشیده است باین نوع

[illegible]

هشت حرف است آنکه اندر پارسی ناید همی تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف
بشنو اکنون تا کدام است این حروف [illegible] ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف
و بعضی حرف [illegible] و طریق وضع چنان است که از الف تا طا به ترتیب
ارقام آحاد گیرند یعنی هر یک از ارقام این حروف موضوع است از برای عقد آحاد که از یک
تا نه [illegible] پس ا یکی ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش
ز هفت ح هشت ط نه و از ی تا ص به ترتیب ارقام عشرات گیرند
یعنی هر یک از ارقام این حروف موضوع است از برای عقد عشرات عدد آن که از ده است
تا نود [illegible] پس رقم ی ده باشد [illegible] ک بیست ل سی م چهل
ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد ص نود و از ق تا ظ به ترتیب
رقم مات گیرند [illegible] موضوع است از برای عقد مات عدد [illegible] تا نهصد
[illegible] پس ق رقم صد باشد و ر دویست و ش سیصد و ت چهارصد و ث پانصد
خ ششصد ذ هفتصد ض هشتصد ظ نهصد غ هزار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از این عدد آحاد عشرات و مئات بترتیب و ارقام آن اعداد را که اهل تنجیم استعمال این ارقام که موضوع است از برای آحاد و عشرات
ترکیب کنند بدین طریق که رقم عدد آحاد را مقدم دارند بر رقم عدد عشرات که مقدم است اعداد و در لفظ
فارسی را بدین نهج است مثلا پانصد و پنجاه و پنج را چنین نویسند ﻧﻨﻪ چرا که رقم صد است و اگر از
سیم که رقم پنج است مقدم است برود همچنین سیم را اما این طریق که ظاهر مسطور است که الف را تضعیف
کرده و اگر در ده مره او اکثر رقوم تضعیف الف شود چنانکه در الفاظ فارسی متداول است بر الف مقدم
دارند هر چند کمتر از الف باشد در الف مثلا دو هزار و صد و پنجاه و پنج را چنین نویسند بغقمه
چرا که رقم با مراد از این باشد مشتبه گردد بهزار و دو بخصوص تا آنکه مثال آخر اسقاط از رقم است زیرا که اعداد
مرتبه تقویم هرگز از نود نگذرد و در زیج که زیاده از شصت نگذرد کمتر در محلی وضع که شصت و کسر رسد
در موضع دیگر نیز از ارقام است و علامت اهل تنجیم برای جای شصت است که جیم را ابتدا بر آن بر صورت ج
تا فرق تام باشد میان آن و جا و دال برین صورت نویسند د زیرا که اگر بصورت جا یا لکه باشد
مشتبه گردد با دال و همچنین ذال را و آخر معقودها از زیر دها را بصورت و دایره صغیره نویسند چنانکه در خط متداول
است و کاف مفرد را مطلقا نویسند بر صورت کی و اگر غیر مطلق نویسند بر صورت ک مثلث
کهاد الکاف مرکب را فراموش کنند تا بدیک اگر کسی زیاده کند و مرکب غیر مطلق زیرا که اخف
و اقصر است از مطلق و یای مفرده را معکوس نویسند بر صورت ے و اگر مستوی نویسند مشتبه
شود با نون هرگاه نقطه بقرب او واقع شود و نون مفرد را بجهت تمیز تام برین صورت نویسند ں و اگر
اعلام از آنکه مفرد باشند یا مرکب همیشه بی نقطه نویسند و یا و جیم و یا را نقطه ننهند اما با را

بجهته

بجهته آن نقطه ننهند که اجزاء او که یائی فوقانیه و تا و ثاء مثلثه است معروف است بنقطه و آنچه از قرار
از علامات تضعیف الف واقع شود که از نقطه نیز باید نهاد و تا مشتبه گردد و بیا که نیم
نقطه مخصوص است به از نون هر گاه علامت تضعیف الف باشد اما جیم چنین از برای آنست مستغنی است
از نقطه که از آن که علامت تضعیف الف میشود و وقع شود اما از آنجهت آنکه را مهمله احتیاط
در تقاویم و زیجات و در بعضی ثبت میشود که لقاعده معلوم است و اگر احتیاطا قیاس بسته بر
علامتی بر فرق نقص کنند بر صورت ے اما یای چنین مفرد باشد ظاهر است که از نقطه مستغنی است
و جیم مرکب باشد بدین و تا و ثا مشتبه گردد اما چنین اینها مخصوص به نقطه او و از نقطه نهادن
عیب است و در اکثر از تقاویم و زیجات سین و شین و صاد و ضاد و قاف را چنین مفرد باشند اثر نویسند
بر بصورت س ش ص ض ق تا کاهی را از مرکب مشتبه گردد و باقی حروف بطریق مشهور املائی چنانکه
در خط متداول است و معروف ثبت کنند لله الحمد تمام این ارقام و الله که از اعداد و تقویم
بجهة برج و درج و ساعات و دقایق و ثوانی و اجزاء آنها مرکب و در زیر یکدیگر بار برابر وضع کنند مثلا
در جدول تقویم اگر رقم اول بجهة مرتبه برج باشد و دوم بجهة درجه و سیم بجهة دقیقه
و رقم هر مرتبه کسر مرتبه ما قبل خود باشد چنانکه در باب سیم بیاید و چون کاهی اتفاق افتد
که بعضی ازین مراتب بعد از ورود نیاید بسبب آنکه مرتبه ما قبل و را در این مرتبه کسری نباشد یا
مرتبه اول که نسبت بجهة مراتب صحاح است معدوم شود پس مصنف بصدد بیان این
حکم شده میفرماید که چون مرتبه از مراتب اعداد که موضوع اند بجهة آنکه ذکر کردیم خالی باشد

از عدد و دران مرتبه صفر نویسند بجهة حفظ آن مرتبه بر صورت ۰ چرا که صفر مرقوم نشود
مراتب بیکدیگر مشتبه گردند مثلا اگر مرتبه برج یا آنکه صفر حافظ او نبود آن عدد خالی باشد
نظر مراتب درجه سو برج اعتقاد کنند و رقم دقیقه را درجه و صفر در لغت مکانیست که
کم از شی خالی باشد باب چهارم در معرفت ایام اسابیع و تواریخ مشهوره چنین اشهر اعوام
سنوات و آفتاب و ماه است سال کردش را بر دور آفتاب نهاده اند و مدت یک دور آفتاب
را نیز از استکمال مفارقت دارند از نقطه معین مثلا اول حمل تا معاودت بان نقطه
یکبار اعتبار کرده اند و ماه و گردش سو بر دور ماه نهاده اند نیز از استکمال مفارقت او از
وضع معین با آفتاب شب هلال تا معاودت بهمان وضع یکماه اعتبار کرده اند و چنین دوازده ماه
ماه نزدیک است بیکدور آفتاب نیز دوازده ماه را یکسال اعتبار کنند و این را سال قمری گویند
و آن دیگر را سال شمسی و چنین دوازده ماه نزدیک است بسی روز آفتاب در یکبرج یکماه اعتبار کنند
و این سی ماه را شمسی گویند و آن دیگر را ماه قمری پس هر یک از سال و ماه شمسی باشد و قمری
و هر یک ازین دو حقیقی باشد که بر حقیقت مبنی است و در معتبر باشد نه عدد ایام و مشهور را اصطلاحی
که عدد در و معتبر باشد نه سیر پس اقسام هشت گردد و هر یک بسو در ضمن تواریخ بیان خواهیم
کرد انشاء الله تعالی اما لفظ تاریخ مصنف در شرح زیج سلطانی اعلم آنست که بعضی گفته اند عربی است
ماخوذ است از ارخ بضم همزه و سکون را بچه گاو وحشی است و چنین بتفعیل گاهی
ممیز از اله شد پس بمعنی تاریخ وقت از اله کردن و حشت و جهالت آن وقت بود

و بعضی

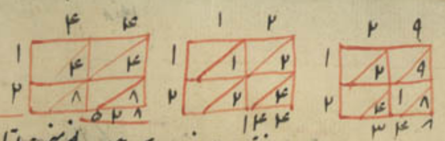
و بعضی گفته اند قلب تاخیر است چون بسبب کردن آخر وقت است با اول آن و بعضی
گفته اند لفظ تاریخ معرب است بلکه معرب است و اصلش آن است که در وقت وضع تاریخ
عرب هرمزان که از ملوک عجم بود که در زمان عمر بن الخطاب بشرف اسلام مشرف شده در باب
معنی آن گفت که در عجم حسابی است که او را ماه روز گویند و چنین گفتند استعمال آن ماه روز
که صحابه را رسیده اند و ماه روز را معرب ساخته مورخ گفتند و تاریخ مصدر آن است و همچنین
توریخ و تاریخ روز معین است که از منشاء گرفته از آن بود و بسبب کنند و بعضی گفته اند که توقیف
وقت حضرت است اسناد کردن آن بوقوع حادثه از حوادث و بالجمله اول سالی که در آن سال
حادثه عظیم واقع شده باشد چون ظهور ملتی یا دولتی یا طوفانی یا زلزله یا امثال آن ابتدا سازند
تا بحسب او اوقات حوادث دیگر خواهند که کنند با آن بسبب نسبت کنند و آن را تاریخ
خوانند و آن نزدیک هر قومی چیزی دیگر باشد چنانکه بعد ازین معلوم گردد اما ایام اسابیع جمع اسبوع که
بفارسی هفته گویند در میان خاص و عام مشهور است ازین جهت مصنف حاجت ابتدا بان کرده
ارقام آن با اسامی این است یکشنبه ا دوشنبه ب سه شنبه ج چهارشنبه د
پنجشنبه ه جمعه و شنبه ز و چنین در دفتر تقویم علامت آن اعتقاد ارقام
اعداد آن باشند و بمذهب جمهور اول هفته یکشنبه است چو ابتدای خلق آسمان و زمین در وی
شده چنانکه اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه فضل الصلوات در حساب
ایام اسبوع فرموده ان فی الاحد ابتدا الله فیه مدی الله تعالی فی خلق السموات پس لازم است که الف
علامت یکشنبه باشد مع هذا که متفق با حدیث است و ز علامت شنبه که آخر هفته است

حکایت ... [illegible]

وبعضی که اول هفته را شنبه میدانند علامت شنبه صفر نهند چو صفر بر الف که علامت یکشنبه است
مقدم است اما تواریخ مشهوره چهار است اول تاریخ عرب که مشهوره اشرف تواریخ است
و مبداء آن از هجرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله لهذا مصنف علیه الرحمه ابتدا
بآن کرده و سال آن قمری ماه قمری است و مراد از کلام رب العزه که ان عدة الشهور عند الله
اثنی عشر شهرا فی کتاب الله این شهور است و بنابر آنکه یکی در کبیسه سالها و ماههای این تاریخ
بین اصطلاح قمری حقیقی شد و اصلا در ان کسر نیامده و ۱۲ ماه شهور ان اینست محرم
و این ماه اول است از سال عرب و وجه تسمیه بمحرم آن است که درین ماه قتال از محرمات بوده
و صفر ماه دوم مأخوذ از صفر یعنی مکان خالی چو درین ماه مکه معظمه از حجاج خالی شده که عزیمت
اوطان خود کرده اند ربیع الاول ماه سیم بود ربیع الآخر ماه چهارم و این دو را ربیع بجهة آن گویند
که در وقت تسمیه شهور این دو ماه در فصل ربیع افتاده جمادی الاول ماه پنجم و جمادی الآخر ماه ششم
وجه تسمیه آن است که درین دو ماه آبها و انهار یخ بسته بوده رجب ماه هفتم بود مأخوذ از ترجیب
و تعظیم بسبب آنکه این ماه را تعظیم کردندی یقال رجبته و رجبته از عظمته یا آنکه درین ماه محاربه و
مقاتله حرام بود یقال رجل ارجب اذا کان منقطع الید و در حدیث است از حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله که رجب نام جویست در بهشت از شیر سفیدتر و از برف … هر که درین ماه روزه
دارد از آن جوی شیر آشامد و … این سبب ماه دیگر را رجب نام کرده اند در جاهلیت
انه شهر الله الاصم خوانده اند زیرا که درین ماه … زیاده از شهور دیگر بود و صدای
ساز و آلات غنا کمتر بگوش رسیدی بعضی دیگر گویند چون قتال حرام بودی و قعقعه سلاح بر نیامدی

کمتر

شعبان ماه هشتم بود … از تفرق … رمضان ماه نهم بود مأخوذ از رمض یعنی شدت گرمی
الذی … ماه دهم بود … بتسمیه آن بود که درین ماه عرب … شیر یا
بقال … ذوالقعده ماه یازدهم بود … درین ماه از محاربه و قتال
… ذوالحجه ماه دوازدهم بود … تسمیه درین ماه حج
کنند و اول ماه از رویت هلال گیرند بجهة آنکه مبداء ماهیه … قمری است و او
درین موضع … بموجب … ازین هرماهی که آن عبارت است از ابتدای غروب
تمام جرم … که قریب برویت هلال بود تا غروب جرم اول که قریب بود برویت هلالی
… از آن سی و نه یا سی شده دیگر … و همچنین تا چهار ماه متوالی سی آمده و زیاده
نه و تا سه ماه بیست و نه آمده و کمتر … به تجربه و استقراء معلوم شده است
سبب این اختلاف سیرات قمر است و سایر اوضاع او … اختلاف …
مرجب … هلال … اول و دوم
و سیم … هلال گویند پس دو روز اول از هر ماه را غره گویند
که … سلخ گویند که … است
از … روز … است



چون وضع هلال مختلف و ماه … از حساب … اول این تاریخ
از اجتماع وسطی شمس و قمر … که خط خارج از مرکز عالم چو به مرکز قمر در
فلک … خط وسطی قمر خوانند و خطی که هم از مرکز عالم … فلک
منتهی شود … خطی که از مرکز فلک خارج مرکز شمس بر مرکز جرم او … خط
وسط شمس … تفصیل … آن اینست



و این هر دو خط … مرکز عالم … چون طرف هر دو خط
در موضعی از فلک البروج … اجتماع وسطی … که مصنف ذکر شمس
و قمر کرده … اجتماع وسطی است و این هر دو اجتماع … از اجتماع
افتراق … اجتماع … بیست و نه روز است و دوازده ساعت و چهل و چهار
دقیقه و … معتبر … بهر سال … اقل
معدل است سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه است

و محرم را سی روز گیرند و صفر را بیست و نه روز و همچنین بر ترتیب یکماه سی روز گیرند و یکماه بیست و
نه تا آخر سال و عادت اهل حساب چنان است که چون کسر به نصف رسید یا زیاده از نصف شود
اگر … پس چون بیست و نه روز که دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه است
زیاده از نصف شبانروز است محرم را سی گیرند و در ماه دوم کسر زاید آن را منفصل
کسر ماه مقدم حساب کرده … نصف پس ماه دوم را بیست و نه روز
گرفتند سیم اگر از نصف زیاده بود آن را سی روز گرفته و در ماه چهارم آن کسر زاید را متصل
مقدم حساب … کمتر از نصف بود آن ماه را بیست و نه گرفته و تا آخر سال
برین قیاس یکماه بیست و نه و اگر کسر زاید نصف شبانروزی بود … از ده ساعت
و پس شش ماه سی روز گرفته شد و شش ماه بیست و نه و در آخر سال هیچ کسر نماند لیکن
چون چهل و چهار دقیقه از دوازده ساعت زیاده است این … در آخر سال … ساعت و چهل
و هشت دقیقه که حاصل الضرب … مذکور است در عدد شهور … و از آن فصل …
خوانند و … شبانروز است و … این حساب … جدول
… که در اول هر ماهی کسر … جهت … جدول
… روز … را کبیسه خوانند و آن … دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و پانزدهم

و سیزدهم و بیست و یکم چهاردهم و بیست و ششم و بیست و نهم بود در لفظ بهز یحج
کادوط جمع است و بعضی بجای یا نقه اسم شانزدهم را کبیسه خوانند و آن برابر
بهز یحوح کادوطی یانیه بر حساب سالها و ماههای قمری اصطلاحی است
و قبل ازین مذکور شد که از کسور زاید بعد از جبر نقصان در هر سی سال کسری زاید می ماند
چنانکه گفتیم آن کسر خمس و سدس یکشبانه روز است و چون عدد سی که از خمس و سدس
باشد عدد سی است و خمس آن شش و سدس آن پنج که مجموع یازده بود پس در هر سی
سال یازده کسر را یازده روز تمام شود که هیچ کسر نماند و در یازده سال ذی الحجه سی روز
گیرند باضافه این روز زاید یا لام اهل او که سی و نه روز است لا سیما که دران
این روز را زیاده کنند بدین جهت که در سال اول که آن کسر از نصف کمتر بود
چیزی زیاده نکنند و در سال دوم چون نصف زیاده می شود آن را یک روز گرفته زیاده
کنند و در سال سیم آن کسر زاید سوم که جبر نقصان از روز جبر کرده شد و آنچه باقی ماند
یا کسر سال چهارم و کسر سال پنجم جمع کنند چون زیاده از نصف می شود در سال ششم
مرور زیاده کنند برین قیاس تا آخر سی سال رابع را دفع کرده طریق است یا
آنکه چون کسر نصف شد آن را واحد کسر شمرده مگر آنکه تا از نصف زیاده نشود آن را کسر ندانند
و طریق اول اشهر است و اهل تقویم برین قیاس تر در کسر نیا آن قاعده که اکثر علما از دو تاریخ
نقل

الایام		الشهور
ل	یبهد	محرم
الط	الحج	صفر
ل	[illegible]	ربیع الاول
الط	ب نو	ربیع الآخر
ل	مدم	جمادی الاول
الط	دلد	جمادی الآخر
ل	عح	رجب
الط	ه شو	شعبان
ل	٤ لو	رمضان
الط	دک	شوال
ل	ع ٤	ذی القعده
الط	ع ٤	ذی الحجه
ل		محرم

الایام الکبیسه
ا
ب
ه
د
ه
و
ز
ح
ط
ی
یا
یب
یج
ید
یه
یو
یز
یح
یط
ک
کا
کب
کج
کد
که
کو
کز
کح
کط
ل

سال یازدهم را کبیسه خوانند چو کسر دران سال نصف است و بعضی در سال شانزدهم کبیسه گیرند
چو کسر دران سال از نصف زیاده است و ما اینجا جدولی آوردیم و درانجا بار از هر سالی ازین
سال کبیسه و ایامی که در روز زاید شود معلوم است که کدام از حذف شانزده و چون آن کسور شانزده روز می شود پس بیشتر ترقیم عدد
سالها که روز زاید دارد و سواد از نوشته شده و باقی بحمره اما کبیسه شهور ان است که ماخوذ از کبس
بمعنی پرکردن چاه از خاک چه او زیادتی است که از کسور جمع کرده اند و بعضی گفته اند بمعنی کبس است از لغت
سریانی است بمعنی آن جواز و زیادتیست که صاحب رصد در ایام سال در آنچه چنانکه بپر در کرمان
در آورند و کبیسه بمعنی عکبوس است و صفه روز نیست و با علامات نعل است از و صفت
یاسیه و بعضی از شکال سواد کبیسه در وقوع شود بکار کبیسه گویند و مبدا این تاریخ زمان هجرت
سید ما صلی الله علیه و آله که از مکه معظمه بمدینه طیبه شرفها الله تعالی بعد روز از اول محرم آن سال
که هجرت فرموده از هجرت در لغت ترک وطن است و مفارقت از آن موضع و مکرر و مقام
شایع دران بحسب عرف مخصوص است بترک وطن خالصا لله تعالی و بجهت آنکه قیام توان نمود
با استقلال اوامر شریعت یا شرع و راکه عرب پیش از اسلام تواریخ مختلفه داشت
چون تاریخ بنای کعبه و تاریخ ریاست عمرو بن ربیعه که وضع عبادت اصنام در عرب ساخت
از پیش او بود و تا عام الفیل این تاریخ مستعمل بود و بعد از آن عام الفیل مستعمل شده است
و در زمان حضرت مصطفی صلوات الله علیه و آله تاریخ عمارت کعبه مسکن بعد از هجرت

سال عربی											
۱۳۶۲	٥	ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱۰۹
۱۳۶۷	ز	الد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱۱۰
۱۳۶۹	ا	٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱۱۱
۱۳۷۰	ب	لو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱۱۲
۱۳۷۱	ه	الو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱۱۳
۱۳۷۲	٥	ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱۱۴
۱۳۷۳	و	قط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱۱۵
۱۳۷۴	ر	ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۰۹۱
۱۳۷۵	م	ما	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۰۹۲
۱۳۷۶	ل	الد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۰۹۳
۰۰۰۰	ی	٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۷۷	ی	ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۸۷	٥	د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۷۹	و	الد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۸۰	ا	و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۷۱	ب	ر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۷۲	ه	٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۷۳	ی	ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۷۴	و	ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۸۵	ر	س	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۸۶	ا	الد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۸۷	د	ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۸۸	ی	ر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۸۹	ه	الد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۹۰	و	ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۹۱	ر	٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۹۲	د	ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۹۳	ه	ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۹۴	ی	لا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۹۵	٥	الد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۹۶	ر	ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۹۷	ی	س	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۹۸	ل	الد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۹۹	٥	ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۴۰۰	٥	٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۴۰۱	و	الد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۴۰۲	ا	ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۴۰۳	ا	ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۴۰۴	٥	ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۴۰۵	ی	ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۴۰۶	ه	الد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۴۰۷	و	٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۴۰۸	ا	لو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱۰۱
۱۴۰۹	ب	الد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱۰۲
۰۰۰۰	ی	٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۴۱۰	ه	٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۴۱۱	ی	ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۴۱۲	و	ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱۰۰

سال سوم را زمانه اند اول سنة الاذن دوم سنة الامر سیم سنة التمحیص چهارم سنة
الترفیة پنجم سنة الزلزال ششم سنة الاستیناس هفتم سنة الاستغلاب هشتم سنة الاستوا
نهم سنة البراءة دهم سنة الوداع و بعد از وفات هیچ تاریخی منظور نبوده اند
تا در زمان عمر بن خطاب اشتباهی واقع شده در آن چنان بود که ابو موسی اشعری که از قبل او
حاکم در یمن بود از خلافت نوشت که از جانب شما نامه ای چند رسیده که مدت آنها نخستین است
نمی دانم که شعبان کدام سال است اگر این نیز تاریخی اختیار نمایند و در ثبت نیز توقف و اجماع
عرب بر آن شد که تاریخی وضع کنند بعضی از یهود که بشرف اسلام مشرف شده بود گفته
در اشتهار این تاریخ است تاریخ روم که در مرض قوم مستعمل است و که حساب و کلاه از تاریخ
کبیسه آن طرح داشته و بعضی تاریخ فرس کرده و آن هم برین سبب مرض مستعمل
پس رای ایشان برین قرار گرفت که روزی از ایام حضرت را مبدا سازند و از وفات
منسوبه حضرت چهار وقت را مذکور ساخته از ان ولادت و وفات بعثت و زمان
هجرت و زمان وفات در زمان ولادت اختلاف بسیار بود چه سال ولادت مرد در
بود پس زمان چهل و چهل و دوم و چهل و سیم از سلطنت انوشیروان و در ایام نیز خلاف بود
چه مرد و بود پس زمان ششم و ششم و شش نزدهم و هفدهم از ربیع الاول پس آن را
با تفاق ترک کردند و از ان جمع گفتند از بعثت با یدگرفت و چون وفات راه اختیار
کردند

هشتاد و دوم کازرونی که وزیر اعظم کار دار و عدیل میباشد نوشته بود از عبدالله جیلانی در تاریخ نهصد و سی

جستند که از تاریخ کفتنه هیچ کدام ازین چهار روز را مناسب ندیدند چه اگر از بعثت گیرند انتظار
و بطه آنکه در آن وقت در کفر بودیم پریشانی خاطر شویم و اگر از وفات گیرند حزن و مصیبت
ما تازه گردد پس صواب آن است که از زمان هجرت گیریم که در آن وقت ابتدای شوکت
اسلام بود و ما نیز در خدمت سید انام شرف مشرف بودیم پس قوم متابعت ایشان نموده لازم
شمرده با جماع سید تاریخ از هجرت گرفتند و هم از تاریخ مشهوره تاریخ رومی است چو سیصد
رومیان است و آن منسوب است با پادشاه اسکندر رومی که مالک ممالک سبعه بوده است
لهذا تاریخ اسکندر رومی گویند و سال این شهور این است تشرین اول تشرین اخر کانون
اول کانون آخر شباط آذار نیسان ایار حزیران تموز آب ایلول و شهر روز شباط
شی بیست و هشت و در سی روز که بیش مهمله است و اول سال که تشرین الاول است
درین زمان در اواخر میزان است و در ایام اندک تغییری واقع می شود بسبب آنکه مبدا سال
در میزان گرفته اند معلوم است که سال آن سیصد و شصت و پنج روز و ربع روز کم یا زیادت
و نقصان و این تفاوت آن است که سال اهل این تاریخ شمسی اصطلاحی است چه شمس حقیقی بحسب
ارصاد مشهور از این کمتر است و بعضی ربع بر رصد بطلیموس چهار دقیقه است و چهار و
نیم ثانیه و در رصد ایلخانی که منسوب است بمحقق طوسی یازده دقیقه و در رصد محیی الدین مغربی
یازده دقیقه و در رصد شهید الغ بیک گورکانی یازده دقیقه و چهل و پنج ثانیه و بعضی گفته اند

انتهای زیج نصیرالدین طوسی و زیج ابن الشاطر و زیج الغ بیک

که اهل روم آن کسر را بجهت ربع تمام یافته اند موافق علمای فرس و از جنس کو از
متقدمین اند پس برین تقدیر سال ایشان شمسی حقیقی باشد و سبب خلاف چند چیز تواند
بود اول قصور در آلات رصد دوم ناهمواری زمین رصدخانه سیم رقت و غلظ
هوا چهارم ضعف قوت باصره و هر یک از شهور این آفتاب قیاس و حزیران و ایلول سی روز
باشد و هر یک از ماههای دیگر سی و یک روز الا شباط که بیست و هشت روز باشد
بنا بر عادت و ماههای این تاریخ نیز شمسی اصطلاحی باشد چه مدت ماههای شمسی حقیقی
با این شهور موافق نیست چنانکه در باب چهارم معلوم شود مصنف در شرح
زیج سلطانی گفته است که سبب ایام ماهها باین نوع گرفته اند معلوم نشد و آن
ربع را نیز در مدت چهار سال روزی تمام شود این ظاهر است پس آنرا در آخر شباط
افزایند و آن روز کبیسه باشد و سبب آنکه در آخر شباط می افزایند آن است
که ایام کمتر است از ایام باقی ماهها و بعضی گفته اند بجهت آنکه آخر آن نزدیک است
بآخر سال طبیعی چه آن در آخر حوت است و مبدا این تاریخ بعد از انقضای
دوازده سال است از وفات ذوالقرنین اسکندر بن فیلقوس الرومی در
سنه تاریخ خلاف است بعضی از مورخان گفته اند که از اول جلوس پادشاه
اسکندر است و از سخن بطلمیوس در مجسطی چنین فهم میشود که وفات اسکندر است
ولو بار

و گویند که در زیج جامع آمده است که مبدا این تاریخ از اول سال معلوم است از جلوس پادشاه
اسکندر و در آن سال از ولایت خود بیرون آمده در اطراف عالم سیر کرد و الا اکثر
از محققین بر آنند که این تاریخ را بعد از دوازده سال بعد از وفات اسکندر بنام او وضع
کرده اند و بدین سبب بعضی این قول را اختیار نموده اند و این خلاف ظاهر اگر چه بوجه سیمایر
بجهت آنکه چرا لازم است که بعد از وفات پادشاهی تاریخ بنام او وضع کنند الا آنکه بعضی
رسم بجهت بر چه این حکایتی گفته اند که قریب بوقوع سیمایر و آن چنان است
که چون ملک اسکندر را از بلاد یونان بعزم تسخیر فارس گذر بر بیت المقدس افتاد
جماعتی از رهبانان که معظم بنی اسرائیل بودند و ایشان بعد از بیست افزوده که تاریخ
از زمان موسی علیه السلام سکر فته ترک کنند و بنام او تغیر کنند ایشان
فرمان را قبول کرده گفتند در کتب ما آمده است که چون هزار سال از این تاریخ
بگذرد و آن را ترک کنند و در رفته ما در این حال بدین نام او از ابتدا در از
سال دیگر کنند و چند سال دیگر هزار است تمام شود تا بنام تو کنیم
و در این حین بیست و هفت سال از عمر اسکندر گذشته بود بعد از آن چون این ترک تمام
منقضی شد اسکندر از عالم نقل کرده بود از دوازده سال از فوت او هزار سال
مذکور تمام شده و چون این امر از امور عظیمه در آن سال حادث نشد و از اسکندر

نیز نتیجه که بعضی بر عبری و بالخصه اسم او در ابتدای تاریخ ثبت نشد سیم
از تواریخ مشهور تاریخ فرس قدیم است و مستعمل در میان ایشان و به سبب وضع اقدم است
بر سایر تواریخ و آن چنان باسم یزدجرد شهریار است و او تاریخ یزدجرد نیز گویند و آنکه
در آخر سبب یادگار نگذارد ماهای شهور ایشان این است فروردین ماه اردیبهشت ماه خرداد
ماه تیر ماه مرداد ماه شهریور ماه مهر ماه آبان ماه آذر ماه دی ماه بهمن ماه اسفندار ماه و چون
اسامی در میان ایشان مستعمل بود هر روزی را از ماهها نامی نهاده اند برین ترتیب
ا اورمزد ب بهمن ج اردیبهشت د شهریور ه اسفندارمذ و
خورداد ز مرداد ح دیباذر ط آذر ی آبان یا خور یب ماه یج تیر ید گوش
یه دیبمهر یو مهر یز سروش یح رشن یط فروردین ک بهرام کا رام کب باد
کج دیبدین کد دین که ارد کو اشتاد کز آسمان کح زامیاد کط ماراسفند
ل انیران و گویند جمله ایشان سی روز است الا آنکه روزی که از سی روز ماه است
و نام هر روزی و نام ماهی که موافق تمام آن ماه باشد آن روز را در آن ماه جشنی
سازند و عید کنند و سال ایشان مجموع سیصد و شصت روز است چه این هر سیصد و شصت
و پنج روز بعد الا آنکه از شهور اثنی عشر رومیه اضافه تا ماهی دیگر در است و چهار ماه
سی روز و یک ماه بیست و هشت روز و درین تاریخ هر ماهی سی روز گرفته اند پس تفاوت است
دیگر دوازده

و پنج روز زاید بر شهور را در آخر آبان ماه یا آخر اسفندارمذ در آورند و درجه این تفریب — این تردید هم
ظاهر شود و آنرا خمسه مسترقه خوانند پس برین تقدیر ماههای این تاریخ نیز شمسی
اصطلاحی باشد و اسامی ایام خمسه این است ا اهنود ب اشنود ج اسفندمذ د وهشت
ه هشتواش و آن کسر را که در تاریخ رومی بعد از چهار سال کبیسه می شود درین تاریخ
در مدت صد و بیست سال یکماه تمام شود در سال صد و بیستم را سیزده ماه گیرند و آنماه را
کبیسه است بنام آنماه خوانند که این بافزایند ملحق باشد تفصیلش آنست
که در اول نوبت که آنماه را زاید شد و آنرا در آخر فروردین ماه اضافه می کرده اند و آنرا
نیز فروردین می گفته اند و در نوبت دوم در آخر اردیبهشت ماه میافزوده اند و
خمسه مسترقه در آخر ماه زاید بوده و در سالهای غیر کبیسه در آخر ماهی الحاق می کرده اند که کبیسه
در آن نوبت بآن ماه لحقه و سبب نا نگون گویند یک بار آن است که زعم ایشان
هر روز از ماه متعلق بملکی بوده که در آن روز نام آن ملک نهاده شده و آن عبادت
ایشان بود که اگر در هر سال یک روز اضافه نمودی بطریق روزهای زمرة ایشان بر
تفریق نهادی و نیز گویند که پادشاهان ایشان بهر روز از این روزها عطای خواص خود دادی
و این خواص را پوشیده نبودی و چون از دور گردش ایشان که هزار و چهارصد و چهل سال است
و هشتصد و شصت سال منقضی شده نوبت کبیسه با بانماه رسیده و خمسه مسترقه در آخر

آبانماه می‌افزودند و چون اهالی جاهلیت قریب پانصد و بیست سال بتقدیر سی ماه عرب
در اهمال گذشت کبیسه برطرف شده و خمسه در آخر آبانماه بمانده و جمعی از اهل مجوس که مانده‌اند
خمسه را همچنان در آخر آبانماه افزایند و تغییر آن جایز ندارند و گویند که از سنتهای
فرس است هر چند کبیسه متروک شده باشد و بعضی از منجمین سلف نیز تقلید ایشان کرده‌اند
تا منجمین که بعد از ایشان رسیده‌اند آنرا در آخر اسفندارمذ ماه که در آخر سال است زیادت کنند
چنانکه مقتضی قیاس است و مبدأ این تاریخ اول روز جلوس یزدجرد بن شهریار بن کسری است جمعی بر آنند
که وضع این تاریخ در زمان جمشید کرده‌اند و بعد از او عادت چنین بوده است که هر پادشاه
والا ملک شدی تاریخ را از وقت جلوس او گرفتندی و چون زمان او آخر شدی از او بگذرانیدندی
که بنام آنکس که استیلا یافتی تجدید کردندی و بنابراین که ملک عجم به یزدجرد رسید تاریخ
بنام او نقل کردند روز سه‌شنبه هشتم ماه ربیع الاول سنه احدی عشر هجریه بوده است و چون در زمان
عثمان بن عفان از لشکر عرب منهزم شده بمرو کشته شد چنانکه در تواریخ است
اسباب آن دور شاهان در گذشت دیگری در عجم استیلا نیافت که تاریخ بنام او منتقل شود
لاجرم تاریخ فرس بنام او قرار گرفت و بعد مشهور شد و در بعضی زمان این تاریخ
را با کبیسه استعمال کنند یعنی سیصد و شصت و پنج روز و یکربع چه آن قاعده
در اول حال متروک شده بود و در ثانی الحال اعاده کردند پس با اهل این تاریخ

بر ادوار هجریه

شهور و حساب شمسی اصطلاحی باشد و خمسه مسترقه در آخر سال افزایند و تا ربع
که در آخر آبانماه افزوده شود چهارم از تواریخ مشهوره تاریخ جلالی است و آنرا
تاریخ ملکی و ملکشاهی و تاریخ محدث نیز گویند بسبب آنکه سلطان جلال الدین ملکشاه
بن الب ارسلان سلجوقی آنرا احداث کرده است و اسامی شهور این تاریخ همان
اسامی شهور یزدجردی است و از جهت تمیز اسامی شهور یزدجردی را بالقدیم مقید سازند
و شهور این تاریخ را بالجلالی یا ملکی بسبب آنکه مبدأ آن است که در وقت وضع این تاریخ
نزول آفتاب بنقطه اول حمل در هجدهم فروردینماه واقع شده بود پس آن هجده روز
را که از سال مقدم بود بطریق کبیسه فرس در این سال احتساب نکرده‌اند و اسم فروردین
تغییر نداده‌اند و باقی شهور را بر همان سطر اگر اهال خود گذاشته‌اند و سال این تاریخ شمسی حقیقی
باشد و آن بحسب زیج جدید سیصد و شصت و پنج روز و پنج ثالثه و چهل و نه دقیقه
و یازده ثانیه و چهل و هشت رابعه است و قطع تقاویم از زمان سلطان ملکشاه
تا حال برین تاریخ است و مناسب آن است که ماههای این تاریخ شمسی حقیقی باشد چنانکه
بعضی محاسبین را عمل همین شده اول هر ماه روزی باشد که آفتاب در نصف النهار آن روز در اول
اول برجی باشد از بروج اثنی عشر پس بنابرآنکه در نصف النهار چنانکه در آخر برج مقدم بوده باشد
لایام کمیت ایام بروج مختلف است و جمهور خواسته‌اند که اول هر ورق از اوراق تقویم اول

۱۴

ماهی باشد و ایضا نخواسته‌اند گفت که ایام اوراق در تقویم مختلف باشد بنابراین گفت
که هر ماهی درین تاریخ سی روز باشد متفاوت پس برین تقدیر ماههای شمسی اصطلاحی
باشد و خمسه مسترقه در تاریخ باتفاق در آخر اسفندارمذ ماه افزایند بخلاف تاریخ
فرس که بعضی در آخر آبانماه افزایند و بعضی در آخر اسفندارمذ ماه و در هر چهار سال یا
پنج سال یک روز از کسر را که جمع شود در آخر خمسه افزایند و آنرا کبیسه خوانند
بسبب آنکه کسر سال است از ربع با استقرا معلوم شده است که چنین شش یا
هفت بار چهار سال کبیسه نهند یکبار به پنج سال نهند و اول سال است آنرا نوروز
سلطانی گویند روزی باشد که در نصف النهار آن روز در درجه اول حمل باشد بشرط آنکه در نصف
النهار متقدم در حوت بوده باشد و این تاریخ کبیسه ملکشاهی است حکایت کنند که در
عصر سلطان ملکشاه جماعتی از حکما مثل حکیم عمر خیام و خواجه عبدالرحمن خازنی و غیرهما
بودند و سلطان با ایشان فرمود که بنام او رصدی بنا کنند حکما باتفاق گفتند که از عظیم مهم
بدان قبیل ... نیز بدو ترجیح داده‌اند و عرض نمودند که کمتر از سی سال رصد تمام
نمی‌شود ... است و مدار آن معلوم نیست که عمر با وفا کند و بر آن تقدیر که رصد تمام گردد چون در
حرکات کواکب ... ایام تفاوتهای فاحش ... لاجرم احتیاج بتجدید رصد دیگر
باشد پس بر این تاریخ که مدار آن تاریخ بر ایشان منسوخ گردد و رنجهای عبث بی‌ثواب
است

آن است که چون بسبب عدم کسر تاریخ فرس که مستعمل از تاریخ است اوایل سالها مختلف می‌شود و جهه
سلطان تاریخی وضع کنیم که اول سال آن همیشه در یک قسم باشد و فروردین ماه متغیر نشود و بدین
سبب اسم پادشاه ابدالدهر بماند پس چون سلطان را بدین امر راضی کردند تاریخ
مذکور رسوم ملکی است شمسی حقیقی ساخته بنام سلطان کردند و حکم باطراف و جوانب
نوشتند که منجمان بعد ازین در تقاویم برین نهج وضع کنند و روز اول فروردینماه
را نوروز خوانند چه در آن وقت احوال آن سرگذشته بود و تغیر در آید که کبیسه هجده
بعد از مماثلات چون هجده روز از فروردین ماه قدیم بطریقی که مذکور شد در حین وضع
تاریخ کبیس کرده بودند مبدأ این تاریخ کبیسه ملکشاهی اشتهار یافته و در تقویم علامات
ایام شهور این تواریخ یعنی تواریخ اربعه مذکوره چون از جمله اشیاء متعدده‌اند ارقام
اعداد ... آن است یعنی الف ا علامت یکم د ... حرم ...
و آنکه علامات ایام فرس را می‌نویسند رسم قدیم است و در بعضی نسخ جدول نویسند
که در میان مجوس مستعمل باشد بعد از آن باید دانست که از جمله اوراق تقویم تمام و مشتمل
در اول هر ورق شش نه نوعی که معرفت یک از آن در معرفت باقی کافی باشد یکجا با ثبت اوائل ماه
ملکشاهی ترتیب دهند و دیگر روز دیگر ... خمسه مسترقه و در دو ورق مشتمل بر دو صفحه
یکی که در بین ناظر باشد صفحه یمنی گویند و آنرا صفحه یسری و در یک از متعلقات

این در صفحه بر ترتیبی که در جدول بیاورند اما در بعضی تقویم قمری منتخب هر دو صفحه را
نقل بیکصفحه نمایند چنانکه شش ورق بجهة شهور اثنی عشریه بر ترتیب سازند پس صفحه
رجه آنکه از جمله جداول منیره بجهة معرفت جدول ایام اسابیع و تواریخ که مقدم بر معرفت
سایر جداول است صفحه یمنی دیگر که در تقویم شمسی جدول با برکت در صفحه یمنی بیاورند
و در جدول اول بعد از این جداول ایام اسابیع وضع کنند چه ایام و شهور و تقویمات او
معلوم شود و در دوم ایام عربیه جلالیه بسبب آنکه اشرف است و مستعمل اهل شرع و
انبیاء و مسلمین و سایر ایام است که منزل بر قرآن است و در سیم عربیه یا جبرائیل
کمعول اند و در چهارم ایام جلالیه زیرا که بعد از تاریخ عربیه این تاریخ اشرف است
چه وضع آن در زمان اسلام و بامر پادشاه اسلام بوده است و در پنجم ایام رومی
که اشرف است از ایام فرس و در جهت این ظاهر است و در ششم ایام فرس قدیم که اهون
تواریخ است چه مستعمل مجوس است و همچنین اگر از این ایام کوتاه کم در عربیه کند با
رسد بجهت کمال و نقصان در عربیه شهور و در فرس و جلالی تمام و در رومی تا
اگر از شهور سبعه که ایام او سی و یک است باشند تمام اگر از شهور اربعه که ایام او
سی است باشد ط اگر از ایام شباط باشد در سال غیر کبیسه کط و در سال کبیسه
همین صفحه یمنی نیز در جدولی اکثر بعینی جدول ایام اسابیع است و آن احد جدول تعدیلات

کلیه

کلیه کرده ایم تمام اسد ه باز اول آن ها اگر مسافت صالح بعبه باشد و الا زیک
آن ثبت کنند و در اکثر از تقاویم اسم ماه جلالیه را در فوق جدول تعدیلات کلیه
نویسند چه معلوم است که در اول صفحه اول انتها است و گاه باشد که آن را از آنجا
در تقویم شمسی نویسند و بر اسم آن ماه کتابت نمایند چه معرفت آن بتقابیه معلوم کرده ایام
عربیه حساب در اول که در تقویم شمسی نویسند و در تقویم قمری الا ایام عربیه الا البته
دیگر همه متروک باشد مگر ایام فرس که گاه باشد بجهة آنکه اکابر بعضی از آن تحسین نمایند
در جنب جدول علامات نویسند اما نام ماه کمتر نویسند باب ششم در معرفت بروج
کواکب و تقاویم آن اول نموده شود که دایره عظیمه که بر فلک نهم فرض کنند و بر غیر
کمی رتبی منطقه فلک هشتم باشد منطقة البروج و نطاق البروج خوانند و فلک البروج
نیز گویند بجهة آنکه دایره با منطقه فلک نهم متقاطع بود بر دو نقطه متقابل که آن را
نقطه اعتدال خوانند و دایره عظیمه که هم بر فلک اعلا بود و قطب فلک هشتم گذارد
آن دایره عرض گویند پس چنین فرض کنیم که منطقة البروج بر دوازده قسم متساوی
منقسم شود ابتدا از نقطه اعتدال و بر حسب دایره هر قسمی یک دایره عرض بگذرد در الا کل
فلک اعلا و سایر افلاک کلیا متوازیه این شش دایره بر دوازده قسم متساوی   بسطوح
منقسم شود چنانکه هر قسمی متحصل بود میان دو نصف متجاوز از دو دایره عرض

مانند پهلوهای خربزه و هر یک برجی گویند این است معنی برج که در فلک راموز ازو
بخش کرده اند و هر بخشی را برجی نام نهاده اند و برج در لغت قصر عالی را گویند چه هر یک
ازین برج قصری اند هر کوکبی را که حال باشد در آن برج و نامهای بروج که ماخوذند
از صوری که متوهم شده اند بر منطقة البروج و حوالی آن از کواکب ثابته که در وقت
تسمیه در محاذات آن قسم بوده اند و علامات ایشان این است حمل ا ثور ب جوزا ج
سرطان د اسد ه سنبله و میزان ز عقرب ح قوس ط جدی ی
دلو یا حوت یب و تفصیل هر برج بعد از این بیاید و اگر کسی
گوید که چرا علامات بروج بنا بر قاعده کلیه ارقام اعداد است پس نیز چنانکه علامات
حمل ا باشد و علامات ثور ب و هکذا از برای آنکه تقویم کوکب که مراد است از اول
حمل در جدول به رقم موضع است اول برج حمل در درجه سیم دقیقه
پس اگر علامات برج بنا بر قاعده کلیه رقم باشد ناظر تقویم کوکب را ازو
است بیک برج زیاده خیال خواهد کرد مثلا اگر کوکب در دهم درجه سرطان
بود به صورت د رقم خواهد بود پس در این حال خواهیم گفت که چهار برج
و ده درجه از اول حمل طی شده است و حال آنکه سه برج و ده درجه طی
شده است و هر برجی را که عبارت است از قوسی است از منطقة البروج که محصور

باشد میان دو نصف مستوی دو دایره عرض سی درجه قسمت کنند
یعنی سی قسم متساوی کنند و هر قسمی را درجه گویند پس مجموع درجات فلک سیصد و شصت
باشد که اقل عددی است که از و کسر تسعه مخرج شود الا السبع و درجه در لغت بمعنی پایه
نردبان است چه آفتاب بسبب طی هر یک صاعد و هابط گردد و همچنین هر درجه را
شصت دقیقه و هر دقیقه را شصت ثانیه قسمت کنند و هکذا تا الی عاشره پس
قسمت اول جزو کل باشد و قسمت دوم جزو جزو و قسمت سیم جزو جزو جزو
جزو و هکذا تا عاشره همچنین پس قسمت اول جزو کلی باشد و قسمت دوم جزو جزو
قسمت سیم جزو جزو جزو او و هکذا و اختیار شصت درین اقسام بسبب سهولت
که در حساب ظاهر شود چه اقل عددی است که از و کسور تسعه بیرون می آید الا التسعه
و ثمن و سبع و تسع و نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و ثمن او درا او سهولت تیسیر است
اما کواکب بر دو نوع اند سیارات و ثوابت چه اگر در حرکات قدر او جهت
موافق اند و در جمیع دوره اثر او ثوابت گویند والا سیارات و سیارات
هفت اند باین ترتیب اول زحل که موسوم است بکیوان دوم مشتری که معروف است
به برجیس سیم مریخ که مشهور است بـ بهرام چهارم شمس که مشهور است بمهر پنجم
زهره که مسمی بناهید است ششم عطارد که ملقب است بکاتب هفتم قمر که مشهور است

بباید و هر یک ازین هفت کوکب را فلکیست علیحده زیرا که او را حرکتی جداگانه
روزی هر کدام بسوی دیگر بر صد هر کس یافته اند از مغرب بمشرق غالبا و بمقدار
مخالف یکدیگر پس هر یک سیاره را بودن در فلک ثوابت که اند چه بنا بر اصل
معمول است که تجسم بسیط را حرکات مختلفه ممتنع است و اینکه محال است
کواکب در فلک بطریق ماهی در آب حرکت کنند چه خرق و التیام باعتقاد
ایشان بر فلک روا نیست و فلک زحل فوق همه است و همچنین فلک هر کوکب
که تحتی که مدار است فوق فلک کوکبیست که مدار دیگر است بطریق احاطه
چنانکه سطح مقعر هر یک مماس سطح محدب دیگر شود تو هم ای پیاز اما ترتیب
افلاک باین صفت بچند وجه ثابت شده است اول بطریق کسف و انکساف است
که مشاهده کرده اند که زحل در حین مقارنه منکسف شده است بمشتری و مشتری بمریخ
و مریخ بزهره و زهره بعطارد و عطارد بقمر پس ثابت شد که فلک کواکب کاسفه در تحت
فلک کواکب منکسف است اما بدین طریق معلوم نتوان کرد که آفتاب در تحت و فوق کدام
کوکب است چه کواکب در حال مقارنه با آفتاب محترق میشوند الا قمر که در حالت کسوف معلوم است
که در تحت شمس است چه جرم قمر است که حایل میشود میان ما و شمس و از ابصار ما منع میکند پس در جهت حل
مطلوب رجوع کرده اند بطریق دیگر که آن اختلاف منظر گویند و آن زاویه ایست که حادث شود



در مرکز کوکب از تقاطع دو خط که یکی از مرکز عالم و دیگری از موضع ناظر خارج شود در سطح فلک
اعلی منتهی شود بر نقطه اینکه این زاویه در مرکز هر کوکب که بزمین اقرب است اوسع است
از آنکه ابعد است چنانکه این حکم بقدر آن معلوم است و بعد از این بمقدار این زاویه را سعه
در قرب و بعد شمرده اند پس باین طریق نیز معلوم شد که شمس فوق قمر است و در شمس آنرا مجموع
و از کواکب علویه که مریخ و مشتری است و زحل اصلا محسوس نبوده از غایت صغر زاویه پس از این
معلوم شده که فلک شمس در تحت فلک مریخ است لیکن باین طریق معلوم نشده که فوق فلک
زهره و عطارد است یا در تحت ایشان یا در بین ایشان چه تحقیق اختلاف منظر از زهره
و عطارد متعذر است زیرا که آلتی از ذو اختلاف منظر اخذ میکنند و ستمات
ذات الشعبتین مخصوص است بآنکه او را در سطح دایره نصف النهار نصب کنند و این کواکب
در حالت وصول بدایره مذکوره غیر مرئی باشند چرا که هر یک از ایشان قریب آفتاب
از حوالی او بیرون نمیروند پس عدول کرده اند بطریق دیگر غیر یقینی از آنجمله آنکه میبایستی که شمس در وسط
سیارات باشد استحسانا لما در الملک فی حسن الترتیب کالشمسة فی العلاوة
فی وسطها دوم آنکه مجموع کواکب علویه را با آفتاب ربطیست خاص و سفلیین و قمر را
ربطی خاص که در رساله سفلیه و علویه و تعرف الروابط فی ضمن الابواب ان شاء الله تعالی
سیم آنکه کواکب غیر شمس هر کدام که اقرب باشد بر زمین اصغر باشند از آنکه ابعد بود چنین

شمس اسرع از مریخ و ابطاء از زهره است باید که میان زهره و مریخ باشد چهارم
اکثری از اکابر متقدمین و متاخرین بحسب مدارج اجرام بحسب حسن الظن دریافته اند
که ترتیب افلاک برین وضع است پنجم آنکه نقل میکنند از بعضی که زهره را در روی آفتاب
مانند خالی دیده اند و منهم الشیخ الرئیس ابو علی ... در شکل حالات و منهم الحکیم ابن
ماجه اندلسی لیکن بر اصحاب تحقیق مخفی نماند که جواز هر یک از منها سببهایست مثبت است
و لذالک یقولون هذه الامور اقناعیة لا قطعیة و این فقیر سوای اینها فکر رسیده که در تحت
حواس بطریق اختلاف منظر که از دلایل قطعیه است مطلوب معلوم توان کرد ... از اراد
آن لایق این کتاب نیست و شمس را نیر اعظم گویند زیرا که اعظم و انور کواکب است
و قمر را نیر اصغر گویند زیرا که اصغر است از شمس بمرات و اضوء کواکب است ولهذا هر دو را
نیرین گویند و سه کوکب که فوق شمس اند باعتبار مرکز علویه گویند و از ایشان زحل
و مشتری را علویین و زهره و عطارد را سفلیین گویند و قمر را باعتبار آنکه تحت
فلک شمس اند سفلیه و تقابل علویه و پنج کوکب غیر از نیرین را بسبب رجوع و استقامت
و سرعت و بطوء ایشان خمسه متحیره گویند و در تقویم علامات کواکب این کواکب
سبعه رقم حرف آخر اسم کواکب است بر ترتیب زحل ل مشتری ی مریخ خ
شمس س زهره ه عطارد د قمر ر اما کواکب ثابته

سیاره که بکره هشتم آن مکمن شده و تسمیه مرکز آنکه ثابت اوضاع ایشانست با یکدیگر
یا آنکه بسطوء حرکات خاصه ایشان و انتهای کواکب سیاره نیز گویند که آنکه مانند نجوم سیاره
نشسته و از راه بهم بر موضع قریب نزد آیند یا آنکه آمده اند سبب این کواکب سیار فراوان
در بیان آنها خبر را بحد رسانند و آنکه از آنها رسد در آملو مرقع آنها از فلک البروج
معلوم کرده اند هزار و بیست و دو کوکب است و رصد جمیع رصد اسامی که بعلوم ... رصد
در لغت کسی را گویند که نگاه بان باشد اما در اصطلاح رصد را اطلاق میکنند بر جمعی که رصد
کواکب میکنند در منظر حرکت ایشان و رسیدن ایشان بمواضع معینه مراد از این تحریرات
استعمال اطلاق کرده اند بر موضعی که در رصد کواکب میکنند مجازا که از آن تسمیه حمل کرده اند
باسم حال مخفی نماند که این هزار و بیست و دو کوکب مرصوده غیر آن سه کوکب است که از آن صغیر
خوانند که بطلمیوس از غایت صغر آنرا ... کواکب مرصوده اند نداشته و خواجه عبد الرحمن
صوفی رحمه الله پس بحقیقت او کواکب مرصوده هزار و بیست و پنج باشد و اهل نجوم اقران
کواکب را بر شش مرتبه قسمت کرده اند و هر مرتبه را اقدر و شرف و عظم گویند و هر قدری
برابر مرتبه باشد اعظم و اوسط و اصغر پس مراتب کواکب هیجده بود و قسمت هر مرتبه
بر مرتبه مراد از یک قدر ... قدر ... از اخفیه و مظلمه گویند
و انهادا هل کواکب مرصوده هیجده و پنج کوکب که ایشان را الحق ... گویند که مانند

لطخه‌ای باشد اگرچه در صورة اند اما ثابت نه از قدر ششم پس اعظم کواکب ثابته اعظم قدر اول باشد
و اصغر اصغر قدر ششم و از برای تعریف و تعیین این کواکب چهل و هشت صورت تخیل کرده اند بعضی تمام
و بعضی ناتمام چنانچه نهصد و هفده کوکب از این کواکب بر نقش این صور واقع شده و بعضی در خطوطی که این صور
از آن خطوط متوهم میشوند در میان خطوط آنها را کواکب داخل صورت گویند و چنین خوانند
که این کوکب جزو چند گویند که کوکب بر سر فلان صورت است که کوکب بر دست راست
یا بر سینه او و غیره قیاس صد و پنج کوکب دیگر در حوالی این صورت واقع شده اند و آنها را
کواکب خارج صورت گویند و چنین از کواکب خوانند خارج گویند که نزدیک بر فلان صورت است
یا نزدیک دنب فلان صورت است و برای قیاس و از این چهل و هشت صورت بیست و یک در جانب
شمال است از منطقة البروج و پانزده در جانب جنوب و دوازده بر جانب منطقه و در آنها ۹
که صور بروج دوازده گانه و ما اینجا یکی از صور را تفصیل بیاوریم و کواکب مشهوره هر یکی را
از صور و تفصیل بیاوریم و کواکب مشهوره هر یکی را تعریف کنیم اگرچه موجب طول ... تقویم ...
... ناظرین صورت و عارفین کواکب را مفید باشد و بالله التوفیق اما از صور شمالی
شمالی اول صورت دب اصغر که قطب عالم نزدیک است بنات النعش صغری است و دوم بنات النعش
کبری است و هر یک هفت ستاره اند چهار را از ایشان نعش گویند و سه را بنات گویند
و قحفه بنات و بعضی از این هر دو را ... تشبیه کرده اند آن را دب اصغر گویند و اول را دب اکبر گویند

دو ستاره را که بر سینه او باشد فرقدان گویند یکی از دیگری روشن‌تر باشد و هر یک ستاره روشن
که بر دنب اوست آن را فقها جدی خوانند و بدو قبله شناسند منجمان تصغیر کنند و جدی گویند
تا با برج جدی شارکت اسمی داشته باشد و او نزدیکترین ستاره است به قطب شمالی ...
ظاهر نگردد و خوارج این هفت ستاره ستاره‌ای است کوچک آن را اسم آهو گویند و دوم را دب اکبر
و او تمام اندام است این دب آن را اکبر گویند و نزدیک کوکب ... از دنب او است ستاره
باشد روشن در غایت صغر و از چشم ... امتحان کنند او را سها خوانند و ستارگان
داخل این صورت بیست و هفت‌اند و خارج هشت سیم صورت تنین است اژدها را
مانند گرد بر گرد قطب شمالی فلک البروج بر آمده و بر سر او چهار کوکب است بر هیات منحرف
او را عرف عوام خوانند و ستارگان ... کنند چهارم صورت قیقاوس ملتهب ...
بعضی از عوام گویند ملکی را مانند تاجی بر سر نهاده و دست و پای را جنبانیده برای ...
دو پای او و جدی ... و ... ستارگان او یازده‌اند و خارج ... پنجم صورت
عوا است و او را نقار و محتاج نیز خوانند مردی را مانند دو دست دراز کرده ...
سر و دست چپ او بر بالای کوکب ... از کواکب بنات النعش کبری است و دست راست او ...
در پی کواکب صورت فکه است که عوام آن را کاسه درویشان خوانند و منجمان الاکلیل الشمالی
دایره مانند ناتمام است ستارگان او هشت‌اند ... نیز خوانند ششم

الجاثی علی رکبتیه است و او را راقص نیز خوانند مردی را مانند ... بر زانو ایستاده ...
... کواکب اوست و هشت‌اند خارج یک هفتم صورت سلیاق است و او را سلحفاة
... و چنگ رومی نیز گویند ... را مانند ستارگان او ده‌اند ... طرف او
ستاره روشن ... دو ستاره دیگر ... شکل ... عوام ... خوانند
و منجمان نسر واقع گویند ... که بال او فراهم کرده باشد و آن دو ستاره ...
دو بال او نیز هشتم صورت دجاجه است مرغی مانند گردن دراز کرده ...
... هفده ستاره خارج ... و در سر آن کوکبی است ...
مجره در جنوب کوکب نسر واقع ... او را ... خوانند و بر سر او
کوکبی است روشن در میان مجره او را ردف گویند ... ردف چهار کوکب ...
بر خطی شبیه مستقیم بر عرض مجره ... بر بال دجاجه است ... بر سینه و دو ... بال ...
چهار کوکب را عرب فوارس گویند و دنب دجاجه ... تابع آن چهار است ... او را
ردف گویند نهم صورت ذات الکرسی است زنی را مانند بر کرسی نشسته ...
... سیزده کوکب است در صورت ... صورت مذکور است
که بعضی در این ... صورت ... تخیل کرده اند ... و ...
... کواکب او بعضی از صورت ذات الکرسی است و بعضی از ... مسلسله

دالفرس

بعضی از حامل راس الغول و بعضی ... چهار کوکب از صورت ذات الکرسی ... خطی اند
شبیه بخط مستقیم که مجره را قطع کند ... از طرف جنوبی این خط
... کواکب ... متصل ... کوکب ... که ... بود و ان خط
... و در تحت این کواکب در جنوب مجره ... کوکب ... قریب ...
و آن ... کوکب ... مجره است و در تحت این کواکب ...
و عرب این کواکب را کف الخضیب خوانند و کف الثریا گویند چه از نزدیک ثریا
... کواکب خارج ... کواکب روشن ... مجره اند ...
ید الثریا گویند و این کواکب روشن ... و هر یک کوکب ... انگشت
خضاب کرده ... کواکب ... آید از کف الخضیب گویند و سنام
الناقه نیز گویند ... و قطب ... الا ... آن که چون
کف الخضیب بنصف النهار رسد دعا مستجاب شود الا دعای ظالم یازدهم صورت حامل راس
الغول است و او را ... نیز گویند مردی را ماند که بر پای چپ ایستاده ... سر ... شمال
با ... جنوب و پای راست ... و در دست چپ سر غول ... گرفته و دست
راست بر بالای سر ... کواکب او ... خارج
سه و بر ... راس الغول گویند ...

ممسک الاعنه است صورت مردی ایستاده که بر پای ایستاده بگیرد عنان و در دست راست تازیانه
گرفته کواکب او چهارده اند و بر جانب جنوب او ستاره ایست روشن و سرخ و در از کتری(؟)
از سر منبع بار ثریا طلوع کند او را عیوق خوانند چه رقیب ثریاست مشتق از عوق بمعنی باز داشتن
و نگاهبان چه نگاهبان باز دارنده بود از امور و ستاره دیگر از عیوق تاریکتر که با او
در آن که بر آن در باب ... معلوم کرد بر شکل مثلثی منفرج الزاویه بود از کواکب
ذو العنان گویند سیزدهم حوا است صورت مردی ایستاده بر پای ایستاده و با بهیار او در شمال برج
عقرب است و بدو دست ماری گرفته و سر آن مار در جنوب اکلیل است هست و چهار
کوکب است خارج پنج از این جمله ستاره ایست روشن بر سر او که با نسرین بر شکل مثلث
متساوی الاضلاع است از ارای ... خوانند چهاردهم صورت حیة است و او را حیة الحوا
خوانند ماری ماند سر و دم او بسته برابر سر حوا ... کواکب است از انجمله بر گردن حیة ستاره ایست
از قدر ثالث که با سماک رامح ... بر شکل مثلثی است که ... بر زاویه اعظم آن ... است
از عنق الحیة خوانند پانزدهم صورت سهم است و او را سهم نیز خوانند تیری ماند
واقع میانه منقار الدجاجه و نسر الطائر در درازی سه گز و نیم پیکانش بسوی مشرق و ... انش
بجانب مغرب پنج ستاره است شانزدهم صورت عقاب است عقابی را ماند در
پرواز روی بمشرق نه ستاره است خارج شش و کوکب روشن بر میان المنکبین او است

...ارا

با دو کوکب بر طرفین او از دو تاریکتر بر شکل خطی مستقیم و عوام آنها را سه شاهین نیز گویند
منجمان آن را روشن را نسر طایر خوانند چه با آن دو کوکب شبیه بمرغی بال گشاده بود بر مثال
نسر واقع که بال فراهم کرده است هفدهم صورت دلفین است و آن حیوانی
را ماند بحری که بر شکل جلکی منفرج آدمی دوست که اگر غریقی ببیند بر پشت گیرد و بکنار آورد
و کواکب او ده اند از آنجمله چهار کوکب در عقب نسر طایر بعد دو نیزه بر شکل معین عوام او را
صلیب خوانند و در پی این صلیب کوکبی برآید در روشنی ازیشان و با این چهار کوکب
آن را عمود الصلیب و ذنب الدلفین خوانند هجدهم صورت قطعة الفرس و او را راس
الفرس نیز خوانند سر اسپی را ماند در پی دلفین بقدر دو گز گوشش بسوی جنوب چهار کوکب است
نوزدهم صورت فرس اعظم است اسپی را ماند با سر و دو دست او را الفرس الثانی بیست
کوکب او بیست اند از انجمله چهار کوکب که مربعی فراخ که اضلاع آن قریب بیک نیزه
بود لیکن ضلع شمالی آن اصغر از ضلع جنوبی بود و عرب آن مربع را دلو خوانند و آن
ستاره که بر ضلع زاویه مشرقی شمالی مربع بود از اسره الفرس خوانند و آنکه بر زاویه جنوبی است
جناح الفرس و آنکه در غربی شمالی است منکب الفرس و دیگری را متن الفرس خوانند
بیستم صورت مراة المسلسله است و عوام آن را زن بیوه گویند زنی را
ماند دستها باز کشیده و در هر یک از دو دست یا دو پای او بر اختلاف اقوال

کرد بی گلان(؟)

زنجیر بسته و کواکب او بیست و سه اند از انجمله کوکبی روشن و بر سر خطی از قدر ثالث
بر دنباله سره الفرس بمقدار هفت گز تخمیناً مایل بشمال و در پهلوی این صورت است
از اجنب المسلسله گویند و بطن الحوت نیز خوانند بیست و یکم صورت مثلث
است مثلثی را ماند ... در اضلاع چهار ستاره است یکی بر راس مثلث بود او را
راس المثلث خوانند سه بر قاعده آن مجموع کواکب داخل این صور سیصد و شصت
کوکبند خارج بیست و نه اما از صور منطقة البروج که صور بروج اثنا عشر اند
اول صورت حمل است کبشی را ماند که او را دو شاخ است مقدم او بطرف
مشرق و مؤخر او بطرف مغرب و روی او بطرف جنوب ملتفت شده است
بطرف مؤخر خود یعنی که گوئیا بر پشت خود مینگرد کواکب او سیزده اند خارج پنج دوم
صورت ثور است گاوی را ماند که او را کفل و دو پای نیست سر بر داشته و در پیش
انداخته بر اختلاف اقوال مقدم او بطرف مشرق و مؤخر او بطرف مغرب ستارگان او
سی و دو اند خارج یازده سیم صورت جوزا است و او را توامان و دو پیکر نیز گویند
دو آدم را ماند متعانق در شمال کهکشان سر ایشان در طرف شمال مشرق است
و پایهای بطرف جنوب و مغرب و بعضی مجره و جوزا این سبب گویند که مردم
این صورت در میان آسمان است یقال جوز کل شئ وسطه و تفسیر گویند که جوز

چهار

چهار را که از صور جنوبی است جوزا گویند بجهة میان اکثر کواکب او که سعتر است از کوکب
که وسط او سعید بود پس توامان سیوم که در جوار اوست هم بمجاز جوزا خوانند کواکب او هجده است
خارج هشت چهارم صورت سرطان است خرچنگی را ماند مقدم او بطرف مشرق
و مؤخر او بطرف مغرب و جنوب ستارگان او نه اند خارج چهار پنجم صورت
اسد است شیری را ماند روی او بطرف مغرب و پشت او بشمال و هشت ستاره است
خارج هشت از جمله داخله کوکبیست روشن و سرخ که بر قلب اسد است که آن را قلب الاسد
و ملکی خوانند و از جمله خارجه او کواکب متکاثفه مجتمع است که عرب او را الهلبه
خوانند و آنسه کوکب که بطلیموس ضفیره خوانند ازین کوکب است ششم صورت سنبله است
و او را عذرا نیز گویند زنی را ماند دامن فرو انداخته و دست چپ او او یکی و دست
راست بر داشته و با خوشه گرفته و کوکبی روشن بر کف دست چپ او است او را سماک
اعزل خوانند از جهة ارتفاع او ساک از جهة آنکه بی سلاح است اعزل او برابر
سماک رامح که نیزه دارد کواکب او بیست و شش اند خارج شش هفتم صورت میزان است
ترازوئی را ماند دو کفه او بجانب مغرب و عمود او بطرف مشرق هشت ستاره است
خارج نه هشتم صورت عقرب است کژدمی را ماند سر او بطرف شمال و
مغرب و دم او گوشته بجانب جنوب و مشرق کواکب او بیست و یک اند خارج سه

مبتلی کواکب ع

نهم صورت قوس است و او را رامی نیز خوانند و اسپی را ماند از گردن تا آخر
و از میان گردن او نصف صورت مردی برجسته آمده تا کمر عمامه بر سر دارد و از علاقها او در پس
دلکی پا در دست او گرفته و در دست دیگر کشیده سی و یک کوکب است دهم صورت
جدی است بزغاله را ماند که دو شاخ دارد و سر او درست او بطرف مغرب و پشت او
شمال و از پشت تا دم موافق ماهی است کواکب او بیست و شش است آنچه یافتیم یازدهم صورت
دلو است آنچه ساکب الماء و دوالی نیز گویند مردی را ماند بر پا ایستاده سر او
در شمال و پای او در جنوب و سینه او بطرف مشرق و دستها دراز کرده و بیک دست
کوزه گرفته و از آن آب می ریزد بطرف قدم خود و آب جریان میکند تا دهن
حوت جنوبی کواکب او چهل و دو است خارج سه دیگر گویند که او را ابای سبب
دلو گویند که مر بقر را که از نجوم عظیم لفیتم عرب دلو گویند و آن محل ... درای صورت
قبل ... جبار و ترا ... دوازدهم صورت حوت است و او را السمکتین
نیز خوانند دو ماهی را ماند سر یکی بطرف مغرب و دم بطرف مشرق و سر دیگر
بطرف شمال و دم بطرف جنوب نزدیک دم شاخ هر دو ماهی بسته و دو رشتن
بخط مقوس طولانی که از کواکب صغار مشهور شده و از آن ... خیط الکتان گویند
کواکب او سی و چهار اند خارج چهار مجموع کواکب این صور هر جا راست و شمار دو انه

جنوبی

خارج پنجاه و چهار است واقف بود از صغیره بود چون آن کواکب بجسم هیچ نماند که صور دوازده گانه
بحرکت فلک ثامن متحرک کنند چنانکه سایر صور فلکیه از آنرا از آنست که ... بروج اعتبار
کرده اند پس هر زمانی که کواکب حمل بثور و کواکب ثور بجوزا آید به تقابس چنانکه درین زمان کواکب اول
حمل با خر او منتقل شده و از صورت جوزا الاقدام او در او نمانده لیکن اهل این فن تغییر اسما
جایز نداشته تا تطابق اسما و آن اسامی باشد چه مراد از آن بروج است نه صور بروج و از
انتقال صور خللی بدین نرسد ... از صور جنوبیه اول صور آنکه منطقه البروج نزدیک است
صورت قیطس جنوبیه است حیوانی را ماند بحری که او را دو پاست و دمی چون دم ماهی
کواکب او بیست و دو است از آنجمله دو کوکب شعبه دم اوست بعد از دو نیزه اول دیگر
دو را آنکه بطرف جنوبی است ذنب قیطس جنوبی گویند و آن دیگر را که اصغر است ذنب
قیطس شمالی دوم صورت جبار است و عوام آنرا ارادو خوانند و جوزا نیز گویند
چنانکه مذکور شد مردی را ماند با کمر و شمشیر بر پا ایستاده و بدست راست عصا نه بالای
سر گرفته و دست چپ در آستین کشیده و آستین آویخته سی و هشت ستاره است و سه ستاره
کمر او را که بر یک طرف منطقه الجوزا خوانند و نطاق الجوزا و حزم الجوزا و نظم نظام
گویند سیم صورت نهر است جوی آب را ماند که عطفات بسیار دارد و مبدا او
از زیر قدم چپ جوزا باشد و از عطف باطراف کوکبی روشن منتهی شود کواکب او

آخر النهر گویند سی و چهار ستاره است چهارم صورت ارنب است خرگوشی را ماند و روی آن
سوی مغرب ... ستاره است پنجم صورت کلب اکبر است سگی را ماند هم نزد پای
صورت جبار از آنجهت آنرا کلب جبار گویند هیجده کوکب است خارج یازده از جمله کواکب او
کوکبیست بر دهن کلب که روشن تر این کواکب ثابت است و او را شعرای یمانیه خوانند
چه مغیب او بجانب یمن است و او را تنها نیز کلب الجبار گویند و کوکبی دیگر نزدیک
او بمقدار سه گز و نیم که او را مرزم یمانی خوانند ششم صورت کلب اصغر است و آن
دو ستاره است یکی آنکه روشن تر است شعرای شامی گویند از جهت آنکه مغیب او بجانب شام است
و آن دیگر را ... که از او دور است مرزم شامی و به تسمیه این دو ستاره بکلب شاید به
اوست شعرای یمانی و مرزم او عرب شعرای یمانیه را عبور و شامی را غمیصا خوانند و از
خرافات ایشان است که شعرا یان خواهران سهیل اند و میان سهیل و جوزا ...
بوده اوس سهیل پشت جوزا بشکست و بجانب جنوب گریخت و شعرای یمانیه از عقب او
از مجره بگذشت از آنجهت او را عبور گفته اند و شعرای شامی چندان بگریست که بر ست
که چشمش پوشیده شد از آنجهت او را غمیصا گفته اند چه غمص در لغت فرو پوشیدن چشم است
هفتم صورت سفینه است کشتی را ماند چهل و پنج کوکب است از این کواکب سهیل
که مشهور و معروف است بر لنگر کشتی است هشتم صورت حیه است ماری را ماند ... و دراز

باریک

باریک کشیده ... سر او چهار کوکب متقارب است ما بین قلب الاسد و شعرای شامی و نهایت
دم او در جنوب سماک اعزل است ستارگان او بیست و پنج اند خارج دو و از جمله
کواکب او جمله کوکبی سرخ ... روشن بر گردن صورت است و در حوالی او هیچ کوکب
دیگر نیست او را فرد الشجاع و عنق الشجاع گویند نهم صورت باطیه است قدحی را ماند که فرو
شده باشد و کعب او بر پشت شجاع از جهت اشتراک این دو صورت در او دو کوکب او
هفت است دهم صورت غراب است زاغی را ماند سر سوی مغرب بر پشت شجاع نشسته
و کوکبی از شجاع بر منقار اوست که او را منقار الغراب گویند یازدهم صورت قنطورس
است حیوانی را ماند از سر تا میان صورت آدمی و از آنجا تا آخر صورت اسب و قرنی
بطرف راست ... سی و هفت ستاره است و کوکبی روشن از آنها بر دست ... این دابه است قریب
بافق جنوبی و ارتفاع او از ارتفاع سهیل کمتر است آنرا رجل قنطورس خوانند دوازدهم
صورت سبع است شیری را ماند و قنطورس آنرا گرفته است نوزده ستاره است
سیزدهم صورت مجمره است عود سوزی را ماند که شعله بر زده باشد هفت ستاره است چهاردهم
صورت اکلیل جنوبی است بشکل صنوبری را ماند و عرب آنرا قبه خوانند سیزده ستاره است
پانزدهم صورت حوت جنوبی است ماهی را ماند عظیم سر او بجانب مشرق و دم او بجانب
مغرب یازده ستاره است خارج شش و از جمله کواکب دهن است کوکبی روشن از قدر

اول برهان این ضرورت است از اقسام اجرام حجم با خواهند مجموع کره است نفس این ملک خط و دوایر محیط است
و خارج خواهند این است تمامی سخن در معرفت مصور و کرات ثابته مشهوره در ظن جمیع الامامیت
بصیده و فعال المفیه رحمه الله و ثوابت بر فلک ثامن اند فوق فلک زحل قبل از این
مذکور شد که در یک کره دو حرکت مختلف متعذر است و بدین سبب بترتیب که گفتیم سبعه سیاره
چون مختلف الحرکه بودند هفت فلک اثبات کردند همه از این منظور و فی کل کواکب ثابته
حرکتی بطی یافتند همه موافق در جهت و مقدار لهذا احتیاج شد به آنکه ثابته را نیز فلکی
اثبات کنیم و چنین هر یک از سیارات کاسف می‌شوند ثابته را که در ممر ایشان واقع است
بالضروره این فلک در المحیط با فلاک سیاره اثبات کردند و دو سطح از این فلک مماس
شده است جرم اعظم ثوابت را بر جای نقطه متقابل از سطح او و باقی ثوابت مرکوزند
در روی تا آنکه و این فلک را فلک البروج خوانند و فلک مکوکب و فلک الصور و سما
رویه نیز گویند و کرسی نیز عبارت از این فلک است و فوق این فلک فلک غیر ثوابت فلک
تاسع است که افلاک دیگر را از مشرق به مغرب به حرکت سریعه و چنین کواکب سیاره و ثابته را
حرکه خاصه ایشان که موجب اثبات افلاک ثمانیه است حرکتی دیگر است سریعتر چنانکه
قریب به شبانه روزی یک دوره تمام کند محتاج شده‌اند به فلکی دیگر که حرکتش به شبانه روزی
یک دوره باشد و به واسطه او تحرک افلاک ثمانیه به این حرکت آن فلک الافلاک المحیط

به کل اثبات کرده‌اند

به کل اثبات کرده‌اند چه قطرش مسلسله شاهد است با آنکه تحریک فلک داخل خروج سوکم در وسعت
و ثخن اضعاف او باشد مستشنع نیماید و بران هیچ ارکی نیست و از این جهت او را افلاک غیر مکوکب
و فلک اطلس خوانند و چنین محیطات کل از افلاک اعظم خوانند و فلک اعلی نیز گویند و چنین محرک
سایر افلاک است از آن افلاک الافلاک گویند و چنین منتهی افلاک است از افلاک اقصی گویند و چنین
غایت الحادث است از احمد وجهات گویند و در عرف اهل شرع آن را عرش گویند و هر یک از افلاک
ثمانیه مذکوره را حرکتی است از مغرب به مشرق مخالف حرکت فلک اعظم که آن از مشرق به مغرب است
چنانکه به نظر جلیل و دقیق بران دال است و چنین بروج را ابتدا از مغرب گرفته‌اند و حرکات از مغرب
به مشرق همه بر توالی بروج باشد و صورت افلاک تسعه با عناصر اربعه که مترتب در جوف فلک
قرار است بحسب تسطیح است



و میباید دانست که از افلاک نه‌گانه هفت فلک را که متعلق کواکب سیاره است فلک کلی الکواکب
خوانند و در ضمن هر یک افلاک دیگر است که آن افلاک جزئیه گویند و چنین در این رساله بعضی کلمات
مندرج است که ادراک آن موقوف بر معرفت افلاک جزئیه است و جهت آنکه در انتخاب هیئت
و کیفیت هر یک را بیان کنیم بعون الله و توفیقه لهذا المختصر ما نه که فلک کلی هر کوکب سه
ممثل آن کوکب گویند بجهت آنکه ممثل ماس فلک البروج است چه مرکز آنها با مرکز فلک البروج که از مرکز
عالم گویند متحدند و مناطق و اقطاب آنها نیز در محاذات منطقه و اقطاب او است در حرکات
نیز با او موافق اند هم در مقدار و هم در جهت سوای ممثل قمر که مقدار حرکت او به خلاف توالی است
و زیاده از مقدار حرکات سایر ممثلات و منطقه هر یک از ممثلات به جای ممثل گویند
و چنین اجرام سماوی بسایط اند و حرکات که از ایشان صادر شود متشابه نیست و مقتضی بساطت
آن است که متشابه باشد بدین سبب در ثخن ممثلات افلاک دیگر اثبات کرده‌اند بعضی مماس ارض
و بعضی غیر شامل ارض چنانکه شمس بود و فلک سایر ممثل که فلک تدویر است و آن معلوم است
اما خارج مرکز و آن فلکی است مستوی السطحین و در جوف ثخن ممثل و مرکزش نقطه بود غیر از مرکز
عالم لیکن منطقه اش در سطح منطقه البروج بود و سطح محدب او مماس سطح محدب ممثل بود بر نقطه
مشترک و آن را اوج گویند و مقعرش نیز مماس مقعر او بود بر نقطه مشترک و آن را حضیض گویند و چنین
فرض کنیم که خارج مرکز از ممثل منفصل شود هر آینه دو کره مختلف السطح از ممثل باقی ماند محیط

به خارج ا





به خارج مرکز و دیگری محیط او و اول را متمم حاوی گویند و دوم را متمم محوی و رقیقه حاوی از جانب
اوج بود و غلظش از جانب حضیض و رقیقه و غلظ محوی به عکس و سخن این سبب گویند
که چنین که از افراض هر سه را بنطق خارج مرکز بر آن سازند ممثل تام شود و شمس جرم بود که در سمت
و مشرق در ثخن خارج ساده مرکز چنانکه سطح او مماس سطح خارج شده است هر دو نقطه و اگر اجرام
علویه و زهره را الهه از ممثل هر فلک دیگر است اول خارج مرکز و آن در ثخن ممثل است
چنانکه در آفتاب گفتیم الا آنکه منطقه این افلاک در سطح منطقه ممثلات خود نیستند بلکه
متقاطع اند با ایشان و دوم تدویر و آن فلکی بود مصمت در ثخن خارج مرکز بهمان نوع که آفتاب در ثخن (خارج م)
خارج مرکز خود و کواکب در تدویر مغروق است چنانکه سطح تدویر با سطح کواکب بر یک نقطه تماس
کرده است و فلک خارج مرکز را در غیر شمس فلک حامل خوانند و قمر را غیر از ممثل سه فلک دیگر
باشد اول مایل و آن فلکی بود مستوی السطحین و در جوف ممثل چنانکه سطح محدب او مماس
سطح مقعر ممثل است و سطح مقعر او مماس عالم کون و فساد و این فلک اگرچه با ممثل متحد
المرکز است اما منطقه هر یک متقاطع آن دیگر است بر دو نقطه که آن را عقده نیز گویند
که فلک ممثل سه در فلک قمر جوزهر نیز گویند و دوم حامل است و در ثخن مایل چنانکه حامل سایر
کواکب در ثخن ممثل خود و منطقه این فلک بر منطقه مایل منطبق باشد سیم تدویر و آن مغروق
باشد در حامل بطریق تدویر باقی کواکب لیکن منطقه این فلک دائما در سطح منطقه

حامل بود بخلاف سایر کواکب و عطارد را نیز چون از ممثل سه فلک دیگر بود اول مدیر و آن

در ثخن ممثل بود و طریق حامل در ممثل مجوف و منطقه اش مقاطع منطقه ممثل بود دوم حامل و آن در ثخن

مدیر بود چنانکه مدیر در ثخن ممثل و منطقه اش در سطح منطقه مدیر بود سیم مدیر بود در ثخن حامل

علی الرسم هر یک از این افلاک و کواکب نیز علی الرسم منطبق در ثخن خود و از آنچه گفتیم لازم می آید

که عطارد را دو اوج باشد یکی مشترک میان ممثل و مدیر و آن را اوج مدیر خوانند و یکی مشترک

میان مدیر و حامل و آن را اوج حامل گویند و در جمیع این طرق نیز او را احکام مهم باشد

و از ممثل و هم از مدیر و صورت افلاک او کواکب بحسب تسطیح برین گونه اما تقویم کوکب

عبارت از بعد موضع اوست از راس الحمل بتوالی قوسی است از منطقة البروج میان اول

حمل و موضع کوکب بتوالی بروج و آن را طول کوکب نیز گویند و مراد از موضع کوکب در طول

خطی بود که از مرکز عالم بمرکز کوکب گذرد و در نقطه‌ای از فلک منتهی شود الا کوکب بمنطقة

البروج بود الا النقطه تقاطع دایره عرضی بود که اطراف خط مذکور گذرد با منطقة البروج

آن تقاطع که اقرب بود بطرف خط مذکور و این خط را در عرف اهل هیئت خط تقویم گویند

و حرکتی که کوکب بآن حرکت این قوس را قطع کند و حرکت طولی و حرکت تقویمی در تقویم تام

و شمس بعد از جدول تواریخ مشهوره جهة تقویم کواکب سیم تاریخ هفت جدول جا دهند و ابتدا

بشمس کنند زیرا که اشهر و اظهر و اشرف و اعظم کواکب است بی تقریب بعد از شمس





او

او ظاهر و مشهور است در حسیات او و احوال قمر بحسب و بیشتر از سایر کواکب است پس جمیع متحیره را ابتدا

از زحل بترتیب افلاک پا در زیر و اسم هر یک از ستاره ها در سطر علیا که بر فوق جدول است ثبت

نویسند و در جدول هر کوکب موضع آن کوکب از فلک البروج یعنی منتهای قوس تقویم از منطقة البروج در نصف النهار

هر روز از ایام جمیع تواریخ بازای آن روز ثبت کنند تا معلوم شود که در هر نصف النهار از روز تقویم کوکب علی الانفراد

و جهت شناختن نصف النهار از سایر اوقات جهت آن است که با عقد و تخمین سبب اشتباه نزد است چنانکه در باب ششم

معلوم کرده شد و رقم اول برج یعنی رقم اول که ایشان ارقام است موضوع باشد جهة برج و آن هرگز از یازده تجاوز

نکرده چه اگر بر آن افزوده گردد و از سر گرفته نبشته شود و رقم صفر در آن مرتبه ثبت شود و رقم دوم

موضوع باشد جهة درجه و آن هرگز از بیست و نه زیاده نشود اگر چه سی شود آن مرتبه نظرکرده و عوض آن

یک برج بر رقم اول زیاده شود و از آن رفع کنند و رقم سیم موضوع باشد جهة دقیقه و آن هرگز از پنجاه و نه

تجاوز نکند چه اگر بشصت رسد از آن مرتبه ساقط گردد و بمرتبه ما قبل خود مرتفع شده یک درجه اضافه رقم

آن مرتبه شود ساقط گردد و در مرتبه ما قبل و در اثبات تقویم کواکب یا رقم رابع قرار دهند و دقیقه زیاده نباشد الا ما شاء الله

و گاه باشد که در چند روز متوالی یکی از این ارقام مکرر شود بسبب آنکه مقدار حرکت کوکب در آن

ایام در تغییر مرتبه آن رقم منعقد نگردد و در این حال آن رقم را در آن روزها جهة کتابت

الا در روز اول و آخر ننویسند و جایهای خالی گذارند تا موجب تشتت نگردد چه اگر خالی نباشد بلکه رقم

از مرتبه دیگر جای نوشته شود نا ظر آن را از این مرتبه اعتقاد کند و بقیه مراتب نیز برین سبب مختل گردد

و گاه باشد که زیاده از یک رقم در چند روز متوالی مکرر شود و جایگاه آن نیز خالی گذارند باب چهارم

در تیسیرات کواکب و در حجت و تفاوت آن و مراد از تیسیرات انجا مدت مدید و در کواکب است

و مدت مکث او در بروج و مرعا از دور کواکب مفارقت اوست از نقطه معینه از فلک البروج

تا معاودت او باز بهمان نقطه در حد و انتهاء معلوم شده است که ادوار مسوالیه کواکب

سیاره متفاوت المدت است الا الشمس که تفاوت دورات او محسوس نیست پس بواسطه این تفاوت

معظم خطوط و مسطور هر کوکب که فی الحقیقه بشبیه الحرکت است و آن را حرکت وسطی گویند کما هو معروف بابا و ده

حقیقی آن کوکب منظور ندانسته جهة سهولت کسر آن اسقاط نموده و دوره حقیقی دو گاه کمتر است و گاه بیشتر

پس میفرماید که آفتاب در مدت یکسال دوره تمام کند تحقیقا چه سال شمسی چنانکه در سابق گذشت عبارت

از دوره اوست و بروج را هر یکی در یک ماه تمام کند تقریبا قید تقریبا جهة اختلاف مکث اوست در بروج

بسبب سرعت و بطوء حرکت او و درین زمان مطابقه زیج جدید سلطان الشهید مکث آفتاب در برج حمل سی و

روز و پانزده ساعت است و در ثور سی و یک روز و ده ساعت و نیم تقریبا و در جوزا سی و یک روز و نه ساعت

و در سرطان سی و یک روز و نه ساعت و در اسد سی و یک روز و پنج ساعت و در سنبله سی روز و نه ساعت

و در میزان سی روز و شش ساعت و در عقرب بیست و نه روز و نوزده ساعت و در دلو بیست و نه روز

شانزده ساعت و در حوت سی روز و چند ساعت و این مهمات شمس حقیقی عبارت از این مدتهاست مدید و تغییر

فاحش درین از منه نشود مگر در مدتهای مدید و هر گاه از روزهای این مقام شانزده روز است و قمر را

البته

در بیست و هفت روز و ثلث روزی تمام کند تقریبا چه تحقیقا از ثلث کمتر است بهفده دقیقه یا تقریبا

چنین تفاوت اندک است منصف قید تقریبا کرده است و در برج را در بیشتر از دو روز و کمتر از سه روز تمام کند

بحسب سرعت و بطوء سیر او و گاه باشد که چنین در حد و غایت سرعت او بیک روز و یا کمتر از دو روز

با هدیه کمتر از یک ساعت برجی بود تمام کند و زحل بتقریب سی سال دوره تمام کند قید تقریب بواسطه آن است

که دوره وسطی او تحقیقا بیست و نه سال و پنج ماه و سه روز و شانزده ساعت و بیست و یک دقیقه است

و مراد از سال درین مباحث سال شمسی است در زمانی سی روز و برج را در دو سال و نیم تمام کند

سال شمسی است و هر ماهی سی روز و برج را در دو سال و نیم تمام کند تقریبا اینجا هم درجه را در دیگر آنکه

تا این دوره مدت در بر عدد بروج قسمت کرده است و حال آنکه مکث او در هر برج بحسب بطوء و سرعت

سیر او متفاوت است هم آنکه با تقدیر است و در مکث چنین مدت دوره تقریب است خارج قسمت او

بر دوازده تقریبی باشد و مشتری دوره را در دوازده سال تمام کند بحسب تحقیق مدت دوره وسطی

او یازده سال و ده ماه و سیزده روز و پانزده ساعت و نه دقیقه است و برجی را در یک سال تقریبا و وجه تقریب

اینجا هم همان است و مریخ دوره او در قریب یکسال و ده ماه و نیم تمام کند و بحسب تحقیق دوره وسطی او

یکسال و ده ماه و بیست و یک روز و بیست و دو ساعت و پنجاه دقیقه و برجی را در یکماه و نیم تمام کند تقریبا

چنین مریخ السیر بود و با یکسال استقراء معلوم در حال سرعت سیر در مدت چهل روز یا بعضا کمتر از آن

تمام کرده و هر یک از نقلیین دوره را در قریب یکسال تمام کنند قید قریب بنظر دوره حقیقی ایشان

باشد و الا او در بطء حسب نسبت بطء مستقیم و سریع السیر باشد و زهره و برجی را در مدت ... روز
تقریباً قید تقویم کرده است که هر یک از این دو کوکب گاه باشد که در سرعت سیر بیشتر از این مدت
برجی تمام کند لیکن در بطء در مقدار کمتر یک روز رسد و کمال استقرا مفهوم زهره در حال سرعت
سیر در بیست و چهار روز کمتر برجی تمام کرده و قید سرعت سیر در این دو کوکب آن نسبت آن است
که گاه باشد و در حال سرعت در یکی باشد و در حال بطء او در برجی تفاوت میان مدت مکث شان
در این دو برج بسیار است بخلاف علویین که مدت قطع کردن هر یک برجی را در بطء ثلثه و هم سریع بل جنس
باشد تفاوت میان مدت سیر ایشان در دو برج اندک بود و قید مستقیم در عطارد در انسب است
چنانکه محقق طوسی در این فصل ذکر کرده او را در جهت بیشتر سرعت سیر او را مکث در دو برج
که دوران مستقیم و سریع کرده و دیگر بخلاف مریخ و زهره که الثنین را در جهت سرعت نسبت که
سرعت عطارد است از زیادتی حرکت تقویم کوکب او حرکت و بطء ... پس قید سرعت سیر ایشان
کافی و آنکه مصنف زهره را در قید مستقیم داخل داشته ممکن است که آن را در بقید جاری نیز
کنیم و در عطارد با جواز ایشان و تقدیر که سرعت ایشان هم باشد از آنکه در تمام برج بود یا در بعضی اگر
مخصوص باشد تمام برج قید مستقیم در هر دو کوکب سعا بیانی خواهد بود و کواکب ثابته هر روزه دارد بیست و
چهار هزار سال تمام کنند و برجی در دو هزار سال که خارج قسمت در بیست و چهار هزار است بر عدد بروج
و در جمله را در بیست و شش هزار ... که خارج قسمت دو هزار است بر عدد درجات برجی تقریباً و جمه تقریباً

متفاوت است تا زمانی مکث او در برج که در دوران مستقیم و سریع گردد ...

ثمانین سال است که کسر خارج قسمت است ... مصنف بجهة سهولت تقطع آن که است برای انسان مستقیمه
مخفی نماند که حرکت الکات ثوابت در حسب اوقات مختلف یافته اند و قدما از اشکال ارسطو
و تبع او معتقد آن بوده است که ثوابت را حرکت بر جبه حرکتی دیگر نیست و لهذا از اعتقاد آن حرکت بفلک
افلاک کرده اند و بطلمیوس است با رصد رسیده بعضی از ثوابت قریب بمنطقه البروج رسد کرده در هر ... حرکت
یافته است از مغرب بمشرق و لکن از غایت بطؤ در گذشته شان مطلع نشده است لهذا از آن بطلیموس
و ما قبل او در بطلیموس تدقیق صحیح کتب ... شان برای قرار گرفت در هر صد سال
درجه قطع میکنند و جمعی از متأخرین مثل ابن الاعلم و غیره در تحقیق مطلوب استقصای تمام کرده گفتند
که در هر هفتاد سال درجه قطع میکنند و این موافق است بانچه محقق طوسی سلطان المغفور در از رصد ...
یافته اند اما اعتقاد جماعتی که در زمان ما شروع خلیفه رصد کردند کواکب کرده اند آن است که در هر شصت و
شش سال درجه قطع میکنند و حکیم فاضل محی الدین مغربی که از راصدان مراغه است
چند کوکب مثل عین الثور و قلب العقرب رصد کرده مطابق یافته است بانچه در زمان ما کرده
یافته اند و عملهای مصنف برای این قول است و هر یک از خمسه متحیره گاهی مستقیم باشند یعنی بر توالی حرکت
کنند و گاهی راجع یعنی بر خلاف توالی و گاهی مقیم یعنی ساکن نماید چرا که مقدار تقویم کوکب در یک
نصف النهار بیشتر از نصف النهار ثانی بود مستقیم باشد و اگر کمتر بود راجع و اگر مساوی بود مقیم و اوقات
این رجوع که گفتیم در کواکب علویه و زهره ... و در عطارد چنین سریع السیر است مدت ...

روز بر شد و اول چنانکه در دو نصف النهار متوالی اگر یک دقیقه باشد آن اقامت نبود بلکه بعد از نصف النهار
اول از آن دقیقه بگذرد و در آن شبانه روز راجع یا مستقیم گردد و در نصف النهار ثانی
بهمان دقیقه عود کند و در حوالی مبدا رجعت و استقامت نیز بعد از انتهای احد
الحالین و قبل از ابتدای آن دیگر مقیم شوند چه در علم حکمت مقرر است که در بین حرکتین
مختلفتین فی الجهة سکون متحقق است و پیش از شروع در شرح کلام مصنف تحقیق
رجوع و آنچه بآن متعلق پس میگوییم که چون دو خط از مرکز
شوند از جانبین مدیر مماس او در ثخن منطقه مدیر بدو نقطه مماس در دو قسم مختلفه منقسم
میشود اعظم و اصغر و لامحال قسم اعظم اعظم بود از نقل مخفی نماند که قوس سهامیت در از قطعه مدیر
آنکه مدیره اقرب است اعظم نماید از آنچه ابعد است و همچنین قوس سهامی ... در از قطعه
سفلی آنکه اقرب است بحضیض مدیر اعظم نماید از آنچه ابعد است پس حرکت مدیر در قسمی
سریع نماید و در قسمی اصغر بطی و مراد بذروه و حضیض مدیر دو نقطه تقاطع محیط مدیر است
با خطی که از مرکز عالم خارج شود از مرکز مدیر و بر گذشته بر فلک اعلی منتهی شود آنکه ذروه است
ذروه مرئی گویند و آنکه نزدیکتر است حضیض مرئی گویند و مرکز این خط ... که حرکت
متحرک باشد و حرکت مرکز معدل گویند چه مرکز مدیر بر آن خط است و اگر حرکت آن اعتبار شود
بر توالی باشد و چنین مرکز هر یک از مرادی متحیره از مرکز عالم خارج است ...

و هر قرب و غایت بعد در ... حامل ... نقطه حضیض ... و قطعه بعیده ... در قطعه ...

مرکز مدیر از مرکز عالم در قطعه حامل بعید بود و در قطعه قریبه سریع و حرکتی که در اینجا باشد تقویم
میان این سرعت و بطء آن را حرکت بطء گویند فاذا انتهت ... بیند که چنین اختلاف
مدار در شال ... شان بر توالی حرکت کنند اما بر خلاف توالی خواهد بود
چنانکه در متحیره ... بر خلاف توالی است پس بر توالی خواهد بود چنانکه در قمر است
لکن در متحیره حرکت مدیر باشد حرکت ... بر توالی سریع نماید چه کوکب در این حال
بمجموع حرکت مرکز معدل و حرکت مدیر متحرک باشد و چون تقل مدیر ... کند حرکت
کوکب بر توالی بطؤ پدید آید بسبب آنکه در این حال کوکب بمقدار فضل حرکت معدل مرکز
بر توالی حرکت مدیر بخلاف توالی حرکت کند بنا بر آنچه قبل از این مذکور شد هر چند کوکب
بحضیض نزدیکتر شود حرکت مدیر بخلاف توالی سریعتر و فضل مذکور کمتر شود و کوکب بطیتر نماید
اما چون حرکت مرکز کوکب بر توالی است کواکب را مستقیمه گویند تا بجایی رسد که حرکت مدیر
بخلاف توالی با حرکت مرکز معدل بر توالی متقاربت کند و کوکب چندگاه چنان نماید که در یکجا
ساکن است و در این حال کوکب را مقیم گویند و چون از آن حرکت مدیر بخلاف توالی
زیاده آید بر حرکت مرکز معدل بر توالی و کوکب بمقدار زیادتی بر خلاف توالی متحرک
باشد و در این حال کوکب را راجع گویند و هر چند بحضیض نزدیکتر شود حرکت او در رجعت
سریعتر نماید تا کوکب بحضیض برسد و آنجا غایت سرعت او باشد در رجعت

دو وسط از زمان آن وچون از حضیض بگذرد در جهت بطوی پیدا کند و هر چند بر آید بطی تر شود تا بز نوعی که گفتیم مقیم گردد و قمر از آن مستقیم و تا او در ستقامت سرعتر شود تا بزوده رسد که نهایت سرعت اوست در ستقامت و وسط زمان آن و قمر از آن حالت اول عود کند و از آنچه گفتیم لازم می آید که کوکب علوی در ستقیم گردد یکی بعد از ستقامت از آن مقام ثانی خوانند و قمر را اگر چه تدویر هست اما حرکت او در قطعه علیا که بخلاف توالی است اسرع از حرکت وسط اوست پس رجعت لازم نیاید لیکن در قطعه علیا بطی و در قطعه سفلی سریع باید و چون حرکت مرکز ممثل الشمس بر اعظم مختلف است لا محال مدت استقامت و رجوع با هم متفاوت باشد که هر گاه مرکز در معدل بر بیع باشد تکافی حرکتین در اوائل استقامت دیرتر دست دهد و در اواخر جهت زود تر و هر گاه بطی باشد استقامت زودتر دست دهد و در اواخر جهت دیرتر پس زمان استقامت در گاه اول بیشتر باشد و در گاه ثانی کمتر و زمان رجعت بعکس و اعظم زمان استقامت نا زحل از مبدا اول تریع رجعی را هشت ماه چهار روز و هست و مشتری را نه ماه و چهار و ده روز و مریخ را دو سال یا نیم روز و زهره را یک سال و شش ماه و چهار روز و هر ماه و بیت مقام ثانی روز است و اصغر زمان استقامت زحل هفت ماه و بیست و شش روز است و مشتری را نه ماه و مریخ را یک سال و ماه و هفت روز و زهره را یک سال و پنج ماه و بیست و دو روز

عطارد دو

عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل	الكواكب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الوقوف

جدول مدت ایام الرجوع والاستقامة والوقوف للكواكب المتحیرة

عطارد را سه و سه روز و مریخ را ماه و بیست و یک روز و زهره را یکماه و چهار روز و عطارد را بیست و سه روز و اصغر زمان رجعت زحل را چهار ماه و شانزده روز است و مشتری را چهار ماه و بیست هشت روز و مریخ را دو ماه و شش روز و زهره را یکماه و ده روز و عطارد را بیست و یک روز و در تقویم تام و شمس مبدا و رجعت و استقامت هر کوکبی از متحیره در ... تقویم از کوکب ثبت کنند بر نوعی که معلوم باشد که روز بلکه روز ... بنصف النهار این روز و در کوکب ابتدای رجعت یا استقامت کجا است یا بچه تعیین وقت آن بر حاشیه تقویم نویسند یعنی در صدر ... بگیرد ... که در آن روز یا شب قبل از آن ابتدا رجعت یا استقامت کدام باشد و علامت مبدا استقامت مت باشد و از مبدا رجعت عت و چون خواهند که رجعت را ثبت کنند اول علامت استقامت یا رجعت نویسند آنکه علامت رکن رجوع یا استقیم پس علامت روز که آن سیم است و علامت شب که آن للم است پس علامت ساعات و دقائق گذشته از اول روز یا شب و در بعضی تقویم بهمین اتفاق ثابت ... و در ... تقویم کواکب سبع نویسند و در تقویم قمر در حاشیه ثبت کنند الا علامات ساعات و دقایق کمتر نویسند و در بعضی تقاویم تام و شمس در صدر جدول تقویم هر کوکب از علویین در وقت اقامت اثنین لفظ مقیم بصحیح نویسند چنانکه با علامات رجعت با علامات استقامت لفظ طلع باشد و مدت اقامت در زحل بیست روز است و در مشتری پنج روز و در تقویم کواکب خواه رجع باشد و خواه مستقیم در شبانه روزی وسط آن کوکب باشد از اسیر او سط گویند و کوکب سیر

در حال متوسط اسیر خوانند و اگر زاید باشد بر سیر وسط هر چند بر آن زیادت در ... زاید و اگر ... آن اسیر زاید متزاید گویند و اگر در تناقص بود آن اسیر زاید متناقص گویند و کوکب ... در ... حال سریع السیر خوانند و اگر سیر تقویمی ناقص باشد از سیر وسط و هر چند بر آید روی در تناقص نهند آن اسیر ناقص متناقص گویند و اگر روی در تزاید نهند آن را ناقص متزاید گویند و کوکب را در این حال بطی السیر خوانند و در تقویم تام گاه باشد که این احوال را در ... تقویم کواکب سبعه بر صدر اول آن ثبت کنند و علامات آنها این است سط سیر اوسط بد متد سیر زاید متزاید بد منقص سیر زاید متناقص نا منقص ناقص متناقص نا متد سیر ناقص متزاید و حرکت وسطی زحل را در شبان روزی دو دقیقه است و مشتری را چهار دقیقه و پنجاه و نه ثانیه و مریخ را سی و یک دقیقه و بیست و شش ثانیه و زهره و عطارد در این مقدار و قمر را سیزده درجه و ده دقیقه و سی و پنج ثانیه ... در معرفت سیر آفتاب و عروض کواکب و چون ظاهرات ... آن را ... باید دانست که هر نقطه از دائره در سطح کره فرض بود از عظیمه که مر آن نقطه مر قطب آن دائره گذرد ما بین آن نقطه و محیط آن دائره از جانبی که اقرب باشد ... آن باشد پس بجهت معرفت بعد نقطه مفروضه او از منطقه فلک نهم معدل النهار باید که ... از ربع ... اگر ... آن نقطه گرند از معدل النهار و بعد اجزا منطقة البروج را از معدل النهار میل اول جزو گویند پس مثلا ... آن جزو کمان آن قوسی باشد از دائره عظیمه که بجزو

تعالی

میلش گذرد ما بین منطقة البروج و معدل النهار از جانب اقرب و لفظ میل چون مطلق مذکور شود مراد میل اول باشد و چون آفتاب دائما بر منطقة البروج است میل آن جزوی را که آفتاب در او بود میل آفتاب نیز گویند بخلاف کواکب دیگر چون در اکثر اوقات بر منطقة البروج نباشند ... میل الطالع گفته اند بلکه قمر کوکب از معدل النهار گیرند و دو جزو که بر اول سرطان و جدی بگذرد از ادائره ما ره با قطاب اربعه گویند بجهت مرور او بقطبین معدل النهار و قطبین فلک البروج و قوسی که از این دائره ما بین منطقة البروج و معدل النهار باشد از جانب اقرب آن را میل کلی و میل اعظم گویند چه اعظم است از باقی میول و مقدار میل کلی بحسب ارصاد مختلف یافته اند و بحسب رصد ربع جدید الغ بیک بیست و سه درجه و سی دقیقه و هفده ثانیه اما میل ثانی آفتاب میل اقرب او بعد اوست از معدل النهار که منطقه فلک نهم است امور معدل النهار را بدین سبب گویند که چون مرکز آفتاب بر سطح این دائره رسد تقریبا شب و روز مساوی شود و جمیع مواضع و نصف شریک میان سطح این دائره و سطح کره را خط استوا گویند و از ... آفتاب را اما میل است مرسوم از مرکز او و مرکز فضا او و گذرد چون بر سطح منطقه فلک اعظم است که از منطقة البروج گویند از جهت مرور این دائره با وساط بروج و لهذا منطقه اوساط بروج نیز گویند و از علامات ... این دائره که بمنطقه نیز گویند و این منطقة البروج متقاطع معدل النهار است بر دو نقطه متقابل ...

البروج

از دو دایره عظام اند و دو قطب هر یک در قطب آن دیگر است لازم می آید که تقاطع کنند این دو دایره بر دو نقطه مشترک متقابل که منحصر شود میان این دو نقطه نصف هر یک از این دو دایره و این در شکل اول اکر تا در نور و سیوم مبین شده است از نقطتین

مرکز بیش آن دو نقطه که رأس حمل و میزان گرفته ضرورت است که دو دایره در شمال معدل النهار باشد و در جهت قطب دیگر در جنوب آن یک جدی از نقطه اعتدال ربیعی گرفته از جهت توالی

شب و روز در جمیع ربع و وقت و محل فرق شب این نقطه از عظیم معموره و سده

بروج می افتد و چون از این نقطه گردیده اند از نقطه حمل گرفته و افق های اکثر بلاد

از دو نگذرد و در جنوب معدل النهار باشد نقطه اعتدال خریفی بسبب آنکه چون آفتاب

باین نقطه رسد تساوی شب و روز در جمیع حریف شود در اکثر معموره و این نقطه است

اول برج میزان و وجه تسمیه این جهت شمال و جنوب آن است که سیر آن در جهت

سیوم و رابع است این اهم دارد که در گذشتن آفتاب از نقطه اعتدال ربیعی بسیره

او در جانب شمال النهار که محل تقاطع دایره مار به اقطاب اربعه است با منطقة البروج دارد

نقطه انقلاب صیفی خوانند بسبب انقلاب حال حین و محل فرق آفتاب این نقطه در ربع

نصف در اکثر ربع مسکون سیر شمالی صاعد زاید باشد اما شمالی بسبب انقلاب حال تحت

و قوع آفتاب در این جزو در شمال معدل النهار اما زاید بسبب آنکه فرضه منطقتین

از نقطه

از نقطه اعتدال ربیعی تا نقطه انقلاب صیفی که اول برج سرطان است اما صاعد است صعود او

درین حال لکن مخفی نماند که این حکم مخصوص است ببلادی که آفتاب از سمت رأس آن بلاد در ربع

بجانب شمال سیر نکند که اگر صعود باشد از معموره که آفتاب از سمت رأس آن بجانب شمال

شمال سیر و در تجاوز گذشته در گذر و دو لایت یمن ذکر که معظم انفری از بلاد اند درین حال او وقت

گذشتن او از سمت الرأس تا غایت شدن میل سیر شمالی هابط و زاید باشد در آن موضع و از آنجا

از غایت سیر تا رسیدن بنقطه اعتدال خریفی سیر شمالی هابط ناقص باشد بسبب وقوع آفتاب در شمال

معدل النهار و هبوط او از سمت الرأس و تناقص فرضه منطقتین در ما بین این دو نقطه اما اگر

آفتاب هر روز بطرف شمال سمت الرأس موضع گذرد آن ایام در آن موضع سیر شمالی صاعد

ناقص باشد و از بعد از گذشتن او از دو نقطه اعتدال خریفی تا غایت بعد که محل تقاطع دایره مار

دایره مار به اقطاب اربعه با منطقة البروج است از اول جدی و نقطه انقلاب شتوی گویند بسبب انقلاب

حین و محل آفتاب است آن نقطه از خریف شتا در جمیع معموره سیر جنوبی هابط زاید باشد از آنکه

تا رسیدن باز بنقطه اعتدال ربیعی سیر جنوبی صاعد ناقص باشد و اینها با تشبیه معلوم است لکن

حکم صعود و هبوط سیر جنوبی در جمیع معموره یکی است چه در ربع مسکون آفتاب در سیر جنوبی

هرگز بشمال سمت الرأس نمی شود و کواکب دیگر اگر چه بعد از معدل النهار داشته باشند لکن حرکت

آنها در تقویم مصطلح نیست و عمل ایشان فی الجمله معتبر است و مهر رشد موضع معدل النهار

یافلک البروج برین گونه است اما عرض کوکب عبارت از بعد اوست از منطقة البروج بر

دایره است از دایره عرضیه که بمرکز کوکب گذرد میان خط اعتدالی و منطقة البروج از جانب جنوب

پس شمس را عرض نباشد چه مرکز او همواره در سطح منطقه خارج مرکز است و منطقه خارج

مرکز در سطح منطقه ممثل و منطقه ممثل در سطح منطقة البروج و مرکز قمر را همواره نه در سطح

منطقة البروج بلکه مقاطع با منطقة البروج بر دو نقطه متقابل زیرا که مرکز قمر بر منطقه تدویر است

و منطقه تدویر در سطح منطقه حامل و سطح منطقه حامل در سطح منطقه مائل پس منطقه مدار قمر باشد و مرکز

او در آمدن تدویر چنین این منطقه مقاطع است با منطقه جوزهر که در سطح منطقة البروج است پس

مقاطع منطقة البروج نیز باشد و چون عظیمه است متقاطع بر دو نقطه متقابل بود چنانکه در معدل النهار

و منطقة البروج گفتیم آنگاه یکی از این دو نقطه و از نقطه مرکز تا که قمر چون بحرکت خاص خود از آن بگذرد عرضش

شمالی شود بطرف شمال منطقة البروج آن نقطه راس و جوزهر شمالی قمر گویند و آن دیگر را که چون قمر از آن

بگذرد عرضش جنوبی شود نقطه ذنب بسبب آنکه منطقه مدار قمر ... شده است در ما بین دو نصف

مائل و نصف ممثل از جانب عرض تشبیه کرده اند بماری که منتهای طرفین او این دو نقطه

و تخصیص می زنند ای دو نقطه بسبب حرکت اول و حرکت ثانی است و هر دو را

عقدتین و جوزهرین خوانند اما تسمیه آن بعقدتین بسبب آنکه تشبیه کرده اند هر یک را بعقده

که شبان دو خیط فرامانند که اینجا عبارت از آن دو دایره اما بجوزهرین بسبب آنکه

معترت جزو کره است که مراد ایشان عرض اول باشد و بعضی دیگر گفته اند که معترت کوزهر است چه رأس

طرف ... مذکور و عقده صعود و هبوط زیاده و نقصان در عرض بقیاس سیر تو بعضی از

وقت گذشتن قمر از عقده رأس تا غایت بعد بر سمت این دو نقطه که غایت عرض قمر است

و بعقده در آن بحث اگر از صاد پنج درجه است عرض شمالی صاعد زاید باشد اگر قمر از سمت

رأس در طرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر اقلیم و الا شمالی هابط زاید باشد چنانکه در بعضی

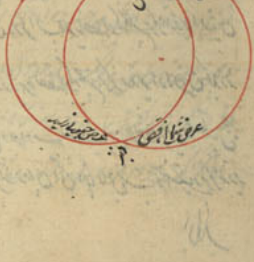
و از غایت عرض تا رسیدن بعقده ذنب عرض شمالی هابط ناقص باشد و از عقده ذنب

تا رسیدن بنهایت بعد عرض جنوبی هابط زاید باشد اگر قمر از سمت الرأس در طرف جنوب

گذرد چنانکه در اکثر معموره و الا جنوبی صاعد زاید بود چنانکه در بعضی و از غایت عرض تا باز

بعقده رأس جنوبی صاعد ناقص بود و اگر در طرف شمال سمت الرأس گذرد جنوبی هابط ناقص

بصورت مدار قمر با منطقة البروج تزاید و تناقص عرض او بدین نهج است



و هر کوکب را از رأس و ذنب و ... است

معکوس یعنی بر خلاف توالی و ... چه

هر یک از دو نقطه و شمس اند از فلک جوزهر

هر که کلاف توالی متحرک است بمقدار

الحرکت در ... مشهور ... نوزدهم



سه دقیقه و ده ثانیه یافته اند و در تقویم تام شمس موضع رأس قمر شود در جدول ایراد جدول التقویم
عطارد در نصف النهار هر روزی بازاء آن روز بیابد و در جدول سه رقم اول برج دوم درجه
سیم دقیقه بر قیاس تقویم کواکب و موضع ذنب و موضع برج هفتم موضع رأس باشد
بهمان درجه و همان دقیقه چه موضع هر نقطه مقابل در فلک بر نوعی است پس ایراد
موضع یک نقطه کافی باشد و علامت رأس در تقویم ر و خصیصه این صورت که
آنست که اگر سین بنویسند شبیه شود و علامت ذنب ب و گاه باشد که علامت
رأس ز نویسند چه تصحیف قرآن مانع اشتباه است چنانکه قمر از این معلوم شود باید دانست
که چنانکه مرکز جرم قمر را مدار است مقاطع منطقة البروج همچنین مرکز هر یک از
خمسه متحیره را مدار است مقاطع منطقة البروج بر دو نقطه متقابل که یکی رأس باشد
و آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز تدویر ایشان از آن بگذرد در شمال منطقة
البروج می شود و در زهره نقطه که چون مرکز تدویر او از آن بگذرد و اوج متوجه شود در
در عطارد حضیض و دیگری ذنب که آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز تدویر ایشان
از آن بگذرد در جنوب منطقة البروج شود و در زهره نقطه بود که چون مرکز تدویر او از آن بگذرد
و متوجه حضیض شود و در عطارد متوجه اوج و تفاوت تعریف این دو نقطه در علویه و سفلیین بنا
بر نکته است که در کتب هیئة معلوم می شود و مادام آن اینجا لائق نیست و خصیصه مرکز تدویر

بالکبر

ایکی در این از جهت عدم دوام جرم ثابت است بر یک مدار چه گاهی بر مدار مرکز تدویر شد
و گاهی در طرف شمال آن و گاهی در طرف جنوب آن بخلاف قمر که با مرکز تدویر خود دایما
متحد المدار است و جوزهرات خمسه متحیره را حرکت نیست چه هر یک نقطه متصل از ممثلات
بحرکت فلک البروج متحرک کنند و مقدار حرکت شبانه روزی هشت ثالثه است و در بعضی تقاویم تام
موضع رأس هر یک از خمسه متحیره در اول هر ماهی از ماههای جلالی بر سر جدول التقویم
آن کوکب ثبت کنند اگر سنت جلالی بوده باشد والا در صفحه یسری بر سر جدول هر کوکب
که بجهت نظرات آن کوکب با قمر کشیده باشد و چهار رقم یا برج اول درجه سیم دقیقه چهارم
ثانیه و در بعضی ساختی ثانیه بجهت آن است که حرکت جوزهرین کواکب در مدت یکسال تا بشش
دقیقه می رسد پس ثبت آن هر دو ثانیه در اول هر ماه عبث باشد و موضع ذنب
هر کوکب برج هفتم موضع رأس آن کوکب باشد و همان اجزا چنانکه موضع قمر ثبت
رأس او در تقویم تام مقدار عرض آفتاب سطر در جدول باریک در پهلوی سر آن جدول
تقویم او در نصف النهار هر روزی بازاء آن روز بیابد و در دو رقم یا درجه دوم دقیقه
و همچنین مقدار عرض هر کوکب در جدول باریک در پهلوی سر آن جدول التقویم او
بطریقی که در سیر گفتیم بیابد و در بعضی تقاویم همین عرض قمر اکتفا کنند و در بعضی عرض
باقی کواکب سیاره در هر ده روز بازاء یک روز یافته هم ثبت کنند و در عطارد و زهره پنج روز

و در ایام دیگر هیچ ننویسند و مقدار غایت عرض در هر کوکب بحسب تاریخ جدید الغ بیک
بدین منوال است زحل ج ل مشتری ب و مریخ و ید زهره ح م عطارد
د م و علامت شمالی ش و از جنوبی ج و از صاعد صه و از هابط ه و از زاید ز
و از ناقص قص و این علامات را متصل بیکدیگر در تقاویم جهت اول سیر و عرض کواکب
هرگاه که یکی از این صفات مبدل بدیگری شود ثبت کنند نه آنکه بر سر جدول نوشته باشد
پس علامت شمالی صاعد زاید همچنین باشد شصید و علامت شمالی هابط ناقص شهقص
و شمالی صاعد ناقص شصقص و شمالی هابط زاید شهید و جنوبی صاعد زاید همچنین جصید و جنوبی هابط ناقص همچنین جهقص
جهقص و گاه باشد که علامت زاید و ناقص ننویسند چه هر سیر و عرض شمالی صاعد و همچنین
جنوبی هابط زاید باشد و هر سیر و عرض شمالی هابط و همچنین جنوبی صاعد ناقص لیکن این مخصوص
است بوصفی از معموره که هیچ یک از سیارات از سمت الرأس آن موضع بطرف شمال نگذرد
که اگر موضعی باشد که بطرف شمال گذرد ایراد علامت زاید و ناقص الزام باید کرد
کما لا یخفی علی المتدرب فیما تقدم باب ششم در معرفت غایت ارتفاع آفتاب و ظل آن
در نصف النهار اولا باید دانست که دایره عظیمه که بقطب او سمت الرأس و دیگری سمت
القدم موضعی باشد از آن دایره افق آن موضع گویند پس از معدل النهار بسمت الرأس
آن موضع گذرد و آن از افق استوائیه و منتصبه و مستقیمه گویند و اگر قطب معدل النهار بسمت

الرأس

الرأس آن موضع باشد از افق رحوی گویند و ما سوای آن از آفاق را آفاق مایله گویند و هر نقطه تقاطع
معدل النهار را با جمیع آفاق نقطه مشرق و مغرب گویند و عظیمه که بر دو قطب افق و دو قطب
معدل النهار گذرد آن دایره را نصف النهار گویند از جهت انتصاف نهار در حین وصول
آفتاب بدین دایره فوق در اکثر ربع مسکون و عظیمه که بر دو قطب افق و مرکز کوکب گذرد
این دایره را ارتفاع الکوکب گویند و صغیره که آن خط تقویمی کوکب مرتسم شود بحرکت فلک
آن مدار یومی الکوکب گویند و آن با معدل النهار لا محاله یا متوازی باشد یا متحد بر تمام
اگر آن ~~مدار یومی الکوکب گویند و صغیره~~ آن مدار دایره افق را قطع کند آنچه از آن فوق
الارض بود قوس النهار الکوکب گویند و آنچه تحت الافق بود قوس اللیل و آنچه میان طرف
تقویمی کوکب افق شرقی باشد از قوس النهار و افق از قوس اللیل آن را دایره الکوکب گویند
اما شبانه روز عامه مجموع یک شب و یک روز است و مبدأ آن نزد متشرعه اول شب است
چه ظلمت اصل است و نور طاری و نزد اهل روم و فارس اول روز چه نور وجودی و ظلمت
عدمی لا اصل است در رسیدن آفتاب بمقاطع مدار او با دایره نصف النهار چه با این اصطلاح
در جمیع اماکن مقدار شبانه روزی مساوی بود تقریبا بخلاف اصطلاحات دیگر که بحسب بقعه
متفاوت است چنانکه بر عالم علم هیئة مخفی نیست و معتبر نزد حکما رومیان تقاطع اول
نزد حکما خطاست و ایغور تقاطع افق لا سیما روز در عرف اهل شرع از ابتدای طلوع صبح

صادق است و مبدأ شب نزد ایشان ابتدای غروب آفتاب و نزد اهل روم و فارس مبدأ روز
از طلوع جرم آفتاب است و شب از غروب جرم او و این وضع طبیعی است چه وجود نهار
مشروط به طلوع شمس است و وجود شب مشروط به غروب او و دیگر شب و روز و اجزای آن که
مصنف در ضمن ابواب بیان خواهد کرد بر این اصطلاح است و نزد بعضی از براهمه
ما بین ابتدای طلوع صبح صادق و طلوع آفتاب و ما بین غروب آفتاب و غروب شفق
به منزله فصل مشترک میان شب و روز است و اصلاً از هیچ کدام نیست شبانه روزی که عبارت
از مجموع قوس النهار و قوس اللیل آفتاب است به حسب و چهار قسم متساوی کنند چه زمان
امری است ممتد که بحسب وهم انقسام در انقسام دارد پس قابل قسمت می کنند و آن اقسام
را ساعات مستویه و معتدل گویند از جهت عدم تفاوت در مقدار او و سبب ساعات معوجه که مفروض
مرکزی شوند مقدار او از معدل النهار عشری از ساعات معوج یا مستوی طلوع کند آنرا اجزا آن
ساعت گویند پس اجزای هر ساعت مستوی ربع سدس دوره فلک است تقریباً که پانزده
درجه معدل النهار باشد و اگر روز و شب هر یکی را بخیر دیگر را از قوس النهار و قوس اللیل
آفتاب را علیحده به دوازده قسم متساوی کنند آن اقسام را ساعات معوجه و زمانیه گویند
چه بطول و قصر شب طویل و قصیر تابع زمان شب و روز است آن ساعات زمانیه گویند
و از این حیثیت که مقدار ساعات روز یا مقدار ساعات شب مختلف است بحسب اختلاف

طول و قصر ایام

طول و قصر ایام آن ساعات معوجه گویند و بسبب اختلاف خطوط آن بر آلات قیاس رخیمه
ساعات قیاسیه نیز گویند و هر ساعتی خواه مستوی باشد و خواه معوج و شصت دقیقه قسمت کنند و همچنین
هر دقیقه را شصت ثانیه و هر ثانیه را شصت ثالثه و هکذا الی غیر النهایه که دقایق و ثوانی ساعات مستوی
و دقایق و ثوانی ساعات معوج متفاوت باشد بحسب اختلاف شب و روز و اکثر ربع مسکون عدد ساعات
مستویه روز دیگر آن و همچنین اجزای ساعات معوجه از وقت گذشتن آفتاب از اول جدی
تا رسیدن به اول سرطان روز بروز در تزاید باشد و در نصف دیگر یعنی از اول سرطان تا اول جدی
در تناقص و ساعات شب بر عکس این باشد یعنی عدد ساعات مستویه و اجزای ساعات معوجه در نصف دیگر
در تزاید و از اول حمل تا میزان عدد ساعات مستوی و اجزای ساعات معوجه روز زاید باشد بر
مستویه معوجه شب و از اول میزان تا اول حمل ناقص و سر این اوضاع آن است که چون منطقة البروج
و معدل النهار دو دائره متقاطع اند و هر جزو از منطقة البروج که بعد آن از نقطه الاعتدال بیشتر
مدار که معدل مداری رسم کند و آفاق مائله جمیع این مدارات متساوی تنصیف کند
و نقطه شمال نزدیک هم از او ... و نزد سیر آفتاب در هر مدار که بود قوس النهار او با قوس
اللیل متساوی بود پس ... شب و روز ... است ... بتقریب ... آفاق مائله ...
چون قطب شمالی معدل النهار از افق مرتفع و قطب جنوبی منخفض است هر آینه افق ... تنصیف
معدل النهار باشد و بس و سایر مدارات متقاطع افق منقسم بدو قسم مختلف شوند چنانکه قسم ظاهر

شب از اول جدی تا اول سرطان در تناقص

۲۸

از مدارات شمالیه اعظم باشد از قسم خفی و لهذا از مدارات علیه خوانند و قسم مدارات
جنوبیه که آنرا مدارات منخفضه خوانند و عکس این بود و نیز هم از این آن که پس چون آفتاب
در مدارات شمالیه بود یعنی ما بین اول حمل و اول میزان قوس النهار زیاده باشد از قوس اللیل
همچنین ساعات النهار از ساعات اللیل و چون در مدارات جنوبیه بود یعنی ما بین اول میزان
و اول حمل بعکس این باشد و چون بر معدل النهار بود یعنی در اول حمل یا میزان متساوی باشند
و بالجمله هر کدام از مقالیه مرکز هر مدار که از قطب شمالی معدل النهار ابعد است اجزای قسم ظاهر او
و اقل است از اجزای قسم ظاهر آن مداری که اقرب است و اجزای قسم خفی بعکس این و هر مدار
که بقطب شمالی معدل النهار اقرب است اجزای قسم ظاهر او اکثر است از اجزای قسم ظاهر او اکثر است
از اجزای قسم ظاهر آن مداری که ابعد است و قسم خفی بعکس پس از گذشتن آفتاب از اول
جدی که مدار او ابعد مدارات اجزای بروج است از قطب شمالی تا رسیدن اول سرطان
که مدار او اقرب آن مدارات است بآن قطب قوس النهار متزاید بود و همچنین ساعات النهار و قوس
اللیل و ساعات اللیل متناقص و از گذشتن آفتاب از اول سرطان تا اول جدی قوس
النهار و ساعات النهار متناقص و قوس اللیل و ساعات اللیل متزاید و از اینجا که گفتیم معلوم
شد که اطول ایام و اقصر لیالی وقت وصول آفتاب است با اول سرطان و اقصر ایام و
اطول لیالی وقت وصول آفتاب است با اول جدی و در تقویم ساعات و دقایق مستوی

هر روزی که از طلوع مرکز آفتاب است تا غروب آن بازای آن روز ثبت کنند و در جدول ابعد از تقویم
راس و در تقویم قمری بعد از جدول ماه نیز بیابد چه که بعد از این معلوم گردد مرور رقم یک رقم ساعات
دوم دقیقه و همچنین خواهند که ساعات و دقایق شب معلوم کنند ساعات و دقایق روز از بیست و چهار ساعت
که شبانه روزی است نقصان کنند باقی ساعات و دقایق شب باشد و طریق نقصان کردن چنان است
که از بیست و چهار ساعت و دقایق شب باشد و طریق نقصان چنان است که از بیست و چهار ساعت یک ساعت
شصت دقیقه فرض کنند و دقایق مذکور را از آن شصت نقصان کنند و ساعات تام سوا از
بیست و سه آنچه باقی ماند ساعات و دقایق شب باشد و در بعض تقاویم مستخرجان نجوم نگاه میدارند
با اول تقویم که بواسطه از زیج مستخرج می شود ساعات و دقایق نیم روز نویسند چه بعضی از اعمال
نجومی موقوف است بمعرفت ساعات نصف النهار است پس چون خواهند که ساعات و دقایق تمام
روز حاصل کنند آنرا مضاعف کنند ساعات و دقایق تمام روز حاصل شود اما ارتفاع کوکب آن است
از افق بعد قوس است از دائره ارتفاع میان خط افق کوکب و افق در فوق الارض شرط که از
ربع زایله نباشد و قید فوق الارض بجهت آن است که اگر آن مرکز آن شرط مرکز در طرف
تحت الارض بود آنرا ارتفاع کوکب نگویند بلکه انحطاط او گویند و آن ارتفاع که اعظم ارتفاعات
باشد در آن مدار که کوکب بر آن بود از مدارات یومیه آنرا غایت ارتفاع آن
کوکب گویند در آن مدار و آن وقتی بود که کوکب بر تقاطع آن مدار و دائره نصف النهار بود

بعد از اینکه

۲۹

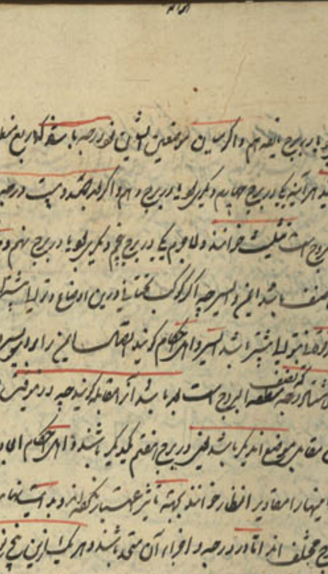
لامحاله در آن وقت دایره ارتفاع بر دایره نصف النهار منطبق شود و اگر کوکب در سمت
الرأس بود هر آینه غایت ارتفاع ربع دایره بود و آن غایت ارتفاع باشد مطلقا و در تقاویم
غایت ارتفاع نیم روز آفتاب ... هر روزی بازای آن روز در جدولی جدا از جداول ساعات
بیاورند و در رقم یا درجه و دیگری دقیقه و غایت ارتفاع کواکب دیگر تقویم ثبت کنند چون
مصطلح است ... ظل نصف النهار عبارت از سایه مقیاس است که قایم بر سطح افق باشد
در وقتیکه آفتاب در غایت ارتفاع باشد یعنی در وقتی که بر دایره نصف النهار باشد
نه در سمت الرأس بود آنگاه ظل نصف النهار معدوم باشد و مراد از افق اینجا افق حسی است
نه افق حقیقی که قبل ازین بیان مفهوم و تصغیره است موازی افق حقیقی که مماس سطح ارض
باشد از جانب فوق و قاعده آنکه از مقیاس چنانست که اول سطح زمین را هموار کنند
به وجهی که اگر آب در وی ریزند از همه جوانب برابر سیلان کند چه اگر بعضی اجزاء زمین منخفض
و بعضی بود آب بجانب منخفض میل کند چنانکه مقتضای طبع اوست و از زر یا تیشه زمین
الکن سازند مسلسل است در لسان که آنرا ... کرده اند و اگر آن بود که این ... از چوب
سازند و باید که چوب این مسافت بود برابر و الا تعمد حاصل نشود و بعضی ... راس
آنرا قایمه سازند ... زوایای عمارت و غیرها ... قاعده آن نشان
کنند و از زاویه مثلث ... آورند و آن جسمی بود ثقیل ... از طرف خطی

ادیم ثالث

او آنکه باید در سطح زمین بود چنانکه پیش از این گفته شد هر طرف که کرد ... نزول آن ... آید
و همچنین چون بود این سطح و همین در سطح آن ... بود موازی افق حقیقی ... جسمی ... مستوی کرد
الطح ... کرده ... در سطح خود قایم باستد و بعضی آنرا ازجهت بسازند و قاعده آن ... چه
... و از ... در آن ... پس ... زمین ... و مقیاس ... این دایره نصف
کنند ... سهم مقیاس بر مرکز دایره ... آنچه ... مرکز ... ما بین محیط دایره ... مقیاس
مقیاس با ... مرکز ... اگر ... برابر بود آن مقیاس عمود بود بر سطح ... آنچه سطح افق است و باید
که در وقت غایت ارتفاع آفتاب ... مقیاس بر آن سطح ... ظل نصف النهار بود ...
... آن ... آن ... افضل ... از آن ... رسد و مقدار
ظل ... مقیاس بود که ... دایره ... کنند ... ل اگر مقیاس ... بعضی
... کنند و آن ظل ... که از این مقیاس حاصل شده باشد ظل اقدام گویند ... آن
گویند که عبارت ... از ... دایره ... که در ... مقدار ظل ... کنند و ... باقدام
مقدار ... کنند و ... آن است که ... مقیاس ... قدم او باشد و بعضی شش قدم و نیم
نیز ... کنند چه ... بعضی ... اقدام ... آن شش قدم و نیم ... شده و اگر مقیاس
مرکز ... کنند آن ظل ... از آن مقیاس بود ظل اصابع گویند و اصابع آنچه ... کنند
که ... آن بود ... مقدار ... آنکه ... مقیاس ... آن ظل ...

و ... مقدار ... اصابع باشد از اصابع او ... قدم را ... دقیقه قسمت کنند همچنین
هر اصبعی را ... از تقویم ... جدول ... صفحه ... زوال هر روزی را باصابع یا باقدام
بازای آن روز وضع کنند یا اگر ... زوال ... از ... یعنی ... مقیاس
و ... ظل ... و مقدار آن ... باشد ... قسمت یا رقم ...
اگر استخراج ... ظل ... باشد یا قدم اگر ... قدم ... باشد ... دقیقه از اصابع
یا قدم ... باشد که ... جدول ... ظل ... اصابع ... کنند و در ... دیگر ...
اقدام باب هفتم در معرفت نظر و تناظر و ... و ... آنچه ... مجلس چون
... کواکب ... از ... البروج ... منطقة البروج جمع ... میان ...
... نصف دایره که ... بقطبین بروج ... تقویم ... و ...
... از آن ... مقارنه ... حقیقی است و اگر ... حال
تقویم ... بیکدیگر باشند ... مقارنه عرضی حقیقی گویند و اگر ... که ... خارج
... در سطح یک نصف دایره ... بقطبین بروج باشد آن مقارنه
... خوانند ... منطبق باشد آن مقارنه عرضی ... خوانند ... غیر ... مقارنه
حقیقی ... تقویم ... مقارنت و ... نصف درجه ... از منطقة البروج
... باشد ... میان ... این ... کواکب ... که ... در برج

سیم دیگری بود یا در برج ... و اگر میان ... درجه باشد که ربع منطقة البروج است آنرا
تربیع گویند هر آینه یکی در برج ... دیگری بود یا در برج ... و اگر ... درجه باشد که ثلث
منطقة البروج است تثلیث خوانند ... یکی در برج ... دیگری بود یا در برج نهم و هر یک ازین
... باشد ... اگر کوکب ... در ... ارتفاع ... باشد
... اگر ... باشد ... احکام گویند ... ازو ...
و چون ... شمار درجه نصف منطقة البروج است ... باشد آنرا مقابله گویند چه در ... موضع هر یک
از کوکبین مقابل موضع ... باشد ... در برج ... یکدیگر باشند و ... احکام ... و دیگر ... ازین
چهار ... را ... انظار خوانند ... که ... شان ... و
اگرچه در برج مختلف ... درجه ... آن ... باشند و هر یک ازین پنج نوع را که مقارنه و
تثلیث و تسدیس و تربیع و مقابله است نظر و اتصال ... نظر گویند و بعضی مقارنه را
اتصال بجرم خوانند و بقیه نظرات را اتصال بشعاع ... آن نظر کنند



دیگر بتمامها را درین امور نظر و متصل کرده اند مگر را منظور الیه و متصل به پس قمر درین
احوال را اینها متصل باشد و زحل متصل به دیگر کواکب منصرف بهر دو صفت باشند
بود چنانکه بر خبیر بصیر ظاهر است و صورت نظر بحسب تقسیم فلک برین گونه است و نظرات
قمر را با کواکب مراجعات و محاذات و امتزاجات گویند بسبب کثرت اتصال قمر با سایر کواکب
و امتزاج دارد و این طبیعی است با یکدیگر و قران نیرین را اجتماع خوانند بجهة آنکه جمع میان
شمس را در گیرند و قمر را امتزاج و این منزله ملاقات است بود و اشاره که این اصطلاح بنا بر
کلام رب العزة باشد که و جمع الشمس و القمر مقابله شان را استقبال گویند
قمر از شمس در مقابله در طلوع مساوات است با یکدیگر و جمع او روز بروز متقارب او کو
پس مستقبل او باشد چنانکه قبل از مقابله بسبب عکس آن در اوضاع مسند گویند بجهة این مبادرت
است که او در این حال مدد کننده دیگر با حرارت از جهة تعیین قمر زیره که محلو باشد از نور
سطح یا چیزی که محلو باشد از مع جمه در وقت صفحه قمر از نور مستور و از آنجهت است که محاق
اتفاق سد نیز استفا گویند بسبب تشبیه مقابله بسبب تشبیه شمس با آتش و حقیقة کواکب
تحت الشعاع او با جتراق و مقارنه یکی از کواکب سیاره را با یکی از عقدتین قمر مجاسده
اکواکب یا آن عقده گویند که منع حاجه و منقص آن را از جمله نظرات دانند و غیر از مقارنه نقطه دیگر را
چهار میان با عقدتین جهت بار نکنند که تاثیر آن را در وقوع جهت وا جهت با عقدتین قمر در محاسبه

چون قوی ترین کواکب دیگر گفته این است که این یک عقده تمام اقرب است خرف و کرف
که در امر عظیم در زمین اتفاق ستاره حادث می شود و نقلین با بعد از آفتاب غیر از اجزای
اصطلاح دیگر نباشد زیرا که مرکز جرم آفتاب و مرکز مدیر هر یک از نقلین و اهل بیت
بکدیگر در تقریب اوامر است که حرکت و بنطقه شمس گرفته اند تا مساحت نشوند پس لازم جمیع
این کواکب در زمان حقیقی در نور شده محترق گردد و چون از زرد و حقیقی مرایات نمانند
هر آینه دریکی از دو طرف آفتاب باشند که از اطراف جستجوی و طرف سایر گویند و هر گاه از
آفتاب زیاده از آنچه مقتضی نصف قطر مدیر آن است دور شوند و غایت آن دوازده
حین و نصف درجه است و در عطارد است هفت درجه پس این کواکب با آفتاب الا
احتراق دیگر صورت نظر نه بیند چه بعد از نظر شده پس که اقل مقادیر انظارات
سدس درجه است و عطارد که نقلین را با آفتاب است در ابن سیم شصت آن رفته است
و کوکب را غیر نقلین را با یکدیگر غیر از قران باشد پس نظر دیگر نباشد و سبب آنکه
مرکز مدیر این کواکب چنانکه گفتیم دایما معاون یکدیگرند پس هیچ خط نیست که آنها را
با یکدیگر قران مستور است و چون اتفاق افتد که هر یک در طرفی از طرفین آفتاب باشند
هر آینه نیز شده پس ممکن بود چه غایت بعد ثانی در این حال از یکدیگر بتقدیر مجموع غایات
بعد هر یک از آفتاب است که آن مقدار چهار درجه است مجاوز نتواند بود خطا مات

که چون شد پس شصت درجه شش نیست لیکن بعد از نظرات دیگر نرسد چه حد تربیع
که اقل مقادیر انظارات است بعد از تسدیس نود درجه است اما ناظر که از اتصال او مرتبه
محیا کرده بر دو نوع است یک ناظر به جمیع را از ناظر بما و اتفاق طریقت نیز گرده و آن
بود که کوکب سیاره است در هر طرف او یا سرطان یا غیر نقطه انقلاب صیفی بر دو بهر
که بعد بر وضع هر یک از آن دو غیر از این کواکب در آن غیر از سرطان مساوی باشند و لا جرم آنکه
این بعد در یک کوکب بر توالی بروج باشد و در دیگری بر خلاف توالی مثلا چنانکه گرده ده
درجه ثور بود و دیگری در بیست درجه اسد هر آینه میانه ایشان ناظر بود چه بعد هر یک
از راس سرطان یک برج و بیست درجه است اول بر توالی و ثانی بر خلاف توالی و این نوع
اتفاق طریقت بسبب آن گویند که دو جزو از منطقة البروج که مساوی البعد بود از نقطه
انقلاب چنانکه پیش ذکر رفت در باب ششم یک مدار رسم کنند پس هر دو در طریق مدار ناظر
متفق باشند و در زمانی بسبب آنکه زمان نهار یکی از دیگری نیز زمان لیل او با زمان
نهار در زمان لیل آن جزو دیگر مساوی بود که هر دو بر یک دایره و ناظر مطلع نیز نوع دوم از آن
دو نوع ناظر ناظر مطلع است و از اتفاق قوت نیز خوانند و آن بود که دو کوکب
از دو طرف اول حمل یعنی نقطه اعتدال ربیعی بر وضعی که بعد موضع ایشان از آن مساوی باشد
و این بعد نیز در یک کوکب بر توالی بود و در دیگری بر خلاف توالی و مثلا چنانکه یکی در پنج درجه دلو
بود

بود و دیگری در بیست و پنج درجه ثور هر آینه میان ایشان ناظر واقع شود چه بعد هر یک
از راس حمل یک برج و بیست و پنج درجه بود اول بر توالی و ثانی بر خلاف توالی که این نوع
مطلعی بسبب آن گویند که چون معدل النهار و منطقة البروج که بحرکت معدل متحرک است متقاوت
المدة طلوع کنند و لا جرم آن مدت قوس بود از معدل النهار که آن قوس از منطقه الطالع
شود و آن را مطالع آن قوس منطقه خوانند و در کتب هیئت مبین شده است که مطالع هر برج یا هر جزو
مساوی البعد از اول حمل که ناظر در آن متحقق شود مساوی بود و اتفاق قوه بسبب آن
گویند که مطالع هر یک از هر دو جزو مرکز چنانکه گفتیم مساوی و مطالع او مرکز است پس قوه یکی مثل
قوه آن دیگری باشد در طلوع و هر وقت چه حرکت بمقدار قوت است و چون زمان هر دو مساوی است
بود قوت قوت نیز مساوی باشد و چون کوکب متوجه بنظر ناظر کوکب با متوجه
با مجاسد یکی از جوزهرین قمر شود پس در تسدیس بحقیقت آن نظر با ناظر با مجاسده و حرکت
یک کوکب از این دو کوکب قرب تعیین اتصال با کوکب قریب است احدالعقدتین
متغیر شود یا ساکنه بعد از استقامت یا رجعت یا سرعت یا بطوء از رجع یا استقامت یا بطوء
یا سریع شود بسبب یکی از این عوارض آن نظر یا ناظر یا مجاسده باطل گردد و آن بطلان را
استثکالات گویند و این همه میانه قمر و سایر سیارات ظاهر است نه میانه
میانه شمس و هر یک از سیاره چنانکه اهل علم هیئت محقق است و استثکالات از آنکه

نیّرین عقدهٔ تنّین و ذنب از ایشان باز دارند است دو وجه نسبت ظاهر است و اهل احکام
اتصالات را رأس عقدهٔ تنّین و پیشانی از کارها با مهدی دانند اما جوزهر که از جمله نیز
گویند عبارت از استقبال نقطه است از اول برجی تا اول برج بعد از دو اگر انتقال
آن نقطه از اول برجی و قمر برج مقدم باشد از عکس گویند یعنی عکس گویی ویرا از نقطه
راس کواکب رعقده تنین قمر و نقطه اوج هر یک از سیاره و جوزهرات خمسه متحیره است
لیکن ثبت گویی اوج و جوزهرات خمسه متحیره در تقویم مشهور نیست و بعضی نقل کرده اند
که کواکب را از سمتی دیگر مطلقا نیز گویی گویند و گویی قمر را از برجی به برجی اصطلاح گفته
گویند و در تقویم نظرات قمر و خمسه متحیره و ناظرات اتصالات و جاسره را
و گویی و عکس ایشان که لازم رجوع است و عکس رأس قمر را به عکس ذنب او را چه آنکه
مقابله معلوم است و در صفحهٔ ثمنی بر حاشیه نیز در جدول انتقالات کلیه ثبت کنند
و شب و روز و ساعات گذشته از آن شب و روز که این اوضاع و احوال
در آن واقع گردد تعیین کنند و علامات اینها که مذکور شد این است ه علامت
مقارنه س علامت تسدیس ع علامت تربیع ث علامت تثلیث
و اگر ابر گرد نقطه نهند که قرینه مراد آن دال است ل علامت مقابله و
استقبال که یعنی تیز و قمر را اعلام مقابلهٔ اتفاقی کنند و چنین زنند ل ع

علامت اجتماع از عین تربیع مقابله مشتهر است ق علامت احتراق مح علامت
ظ علامت ناظر باب علامت گردی ل علامت تسهیل و تیز و از علامت
استقبال بغیر این مشهور است م علامت تیم و اتصالات و عکس او مصحح زنند و گاه
باشد که علامت اتصالات ت را زنند و از اصل منقوطه سازند و بعضی گاه باشد که علامت
جاسره را به شکل عس و با ذنب و عنب نویسند و در تاریخ این ستاره مقارنت
و مصطلح است و چنین ناظر مطلقی باشد که تیز را بالدی علامت آن ناظر و ف ع
زنند اگر روی باشد و ف م زنند و اگر نیت نگاه از این حروف الزام
کنند اهم مقصود حاصل شود بعضی علامت ناظر ثانی را که اوّل اوّل باشد ظ زنند و علامت
ناظر مطلق و در نظرات و ناظرات اوّل علامت نظر یا ناظر ثبت کنند پس علامت
یک کوکب منقبض تا به رجوع یا نظر که فلک او تحت فلک آن کوکب دیگر باشد ثبت کنند
پس علامت آن کوکب دیگر که متصل به است پس علامت ... اگر اتصال در روز
باشد یا شب اگر اتصال در شب باشد پس علامت شب از لام با میم علامت روز
و شب پس علامت ساعات و دقایق گذشته از اوّل روز یا اوّل شب که در آن روز
یا شب اتصال واقع شده باشد و اینها هر مشروط است چنانکه در جای خود رقم
از او ثبت شود درسه و اگر ساعت صحاح الجمله باشد و الا از زیادتی آن و در

احتراقات خمسه متحیره علامت شمس نویسند و علامات احتراق مشهور است اما آنکه قران
کوکب با شمس است و رقم احتراق مشهور است به علامت کوکب محترق زنند و در جاسره
اوّل رقم جاسره نویسند و بعد از آن رقم کوکب جاسره بعد از آن رقم عقده راس
یا ذنب و اگر علامت جاسره عس یا عنب باشد اوّل رقم کوکب نویسند پس
رقم جاسره غیر عس یا عنب و علامت روز یا شب و ساعات و دقایق
بطریق مذکور ثبت نمایند و در اتصالات بعد از کتابت لفظ اتصالات یا علامت
آن هر کدام جنسی که شده باشد علامت نظر اگر اتصالات نظری باشد یا ناظر اگر ناظری
یا جاسره اگر جاسری باشد نویسند پس علامت کوکب تحتانی از دو کوکب که در اتصال ایشان
اتصالات واقع شده باشد پس علامت کوکب دیگر یا علامت یکی از عقدتین قمر اگر اتصالات
در جاسره شده باشد بر قیاس آنکه در نظرات و غیرها مذکور شده و در اتصالات ساعت
و دقیقه نویسند الا نادر زیرا که در یافتن وقت آن متعسّر است خصوصاً در علویین و در
تحویلات اوّل علامت تحویل ثبت کنند پس علامت کوکب تحویل پس علامت برج
محول الیه چه برج محول عنه بقرینه معلوم می شود پس علامت روز یا شب و ساعات
و دقایق آن بر قیاس نظرات و غیرها و بعضی تحویل شمس به هر برج بحروف یا لوا
دیگر غیر او از نویسند چه اهتمام شأن آن مشهور است نیستند و بر این قیاس بعضی از

تحویل عکس ثبت کنند چنانکه اوّل لفظ عکس نویسند پس علامت کوکب عکس یا راس
پس علامت برج معکوس الیه و بعضی چون خواهند که عکس ثبت کنند بعد از علامت کوکب
یا راس لفظ رر نویسند ظاهراً به سبب آن باشد که لفظ عکس که مشهور است و عرف
نجوم با اصطلاح شهود در خبر ظاهر است که اراده آن مفاده است و اگر نظر یا ناظره
غیر آن از تحویلات و جاسرات و آنچه بعد از این خواهد آمد از سیر این کوکب به موضع
معینه در نیم روز یا در نیم شب واقع باشد جهت تخفیف کتابت بکار علامات ساعات
دقایق رقم ف که علامت نصف شب یا نصف روز است و در تقویم قمر ساعات و دقایق رقم از مهمات که
مذکور شد متداول باشد و ناظر را نیز از این باب بعضی الا در تقویم تام نویسند
باب ششم در معرفت شرف و هبوط کواکب و اوجات و حضیضات آن ... بدان
مستقیمه ... نامه که از حکماء ... به الهام و کهانه و تجربه و قیاس از حلول کواکب در هر یک
از بروج و اجزاء او آن اثر اثرات سعد و نحس کرده اند و از اعتبار استخراج ...
یکی از آن جمله اعتبار شرف و هبوط کواکب است چنانکه هر کوکبی را در برجی و درجه معینه
و آن را شرف آن کوکب نامیده اند و ... از اهبوط آن کوکب گفته اند پس معنی ...
... شرف و هبوط هر یک در اینجا مذکور است که شرف شمس در نوزدهم درجه
حمل است و شرف قمر در سیم درجه ثور و شرف زحل در بیست و یکم درجه میزان و شرف

مشتری در پانزدهم درجه سرطان و شرف مریخ در بیست و هشتم درجه جدی و شرف
زهره در بیست و هفتم درجه حوت و شرف عطارد در پانزدهم درجه سنبله و در عقدتین
قمر نیز اعتبار شرف راس در سیم درجه جوزاست و شرف ذنب در سیم درجه
قوس و چنانکه امور عربیت متتبع استقراء الکلام عرب یافته‌اند و در بنا یا اقوال بجهت ضبط
صرف و نحو دلایل مستحق ... همچنین از احکام بعد از تجربه و قیاس و ...
مستحسنه بجهت آن معتبر است در مدخل خود ذکر ساخته‌اند و اعتبار را شرف از بهر آن است
طالع عالم کنند و گویند سرطان طالع عالم است و همچنین اوتاد آن را بجهت که طالع و رابع و سابع
و عاشر است هر آینه از بروج منقلبه اند مراد بهر آن است که شرف شمس و کواکب علویه که الطاف
سایر سیاره‌اند در این بروج باشد یا مقارنت آن انقلاب کنند پس شرف مشتری که کوکب
خیره و سعادت لایق آن است در سرطان باشد که وتد عالم است چه طالع متعلق بجسد
و نفس است و شرف آفتاب که پادشاه کواکب است مناسب آن است که در حمل باشد که مبت
عاشر است چه عاشر اعتبار است و متعلق است بحکومت و دولت و شرف زحل که کوکب
نقص و فلاح است چه رابع خانه ضیاع و عقار است و شرف مریخ که کوکب مخالفت و
عداوت و تسخیر و قتال است که در جدی باشد که مبت سابع است چه بیت سابع خانه اضداد
و خصومت است و شرف قمر که خلیفه و امین شمس است در حمل آن است که در جوار شرف او باشد

پس زهره که در حوت

پس زهره که مادر حوت است شرف قمر را و همچنین زهره مسعود است و کوکب لطافت و نرمی است و بیت
نهم متعلق است بدیانت و تقوی و طهارت باید که خواهر نهم که برج حوت است شرف او باشد و شرف
عطارد که کوکب عقل و علم و فراست و کیاست مرا آن است که در سنبله باشد که برج
انس و حیات ثالثه است چه بیت ثالث متعلق است بعلم و ادب و تعلیم و تعلم و همچنین موضع شرف
هر یک ازین کواکب ناظر است بطالع و همچنین قمر از کواکب سبعه اول آن است که شرف
ایشان در موضعی باشد که از طالع ساقط است چون بیت ساقط دوم و ششم و هشتم و دوازدهم است
پس از تنها ... را که شرف رای اعتبار کنند که حوت است سبب ... است
امر ... که شرف قمر است و همچنین ذنب مقابل رای است پس باید که شرف او نیز مقابل
شرف راس باشد پس قوس که مقابل جوزا است و از بیوت ساقط است شرف او باشد
معرف طالع و سایر بیوت و منسوبات هر یک بعد ازین تفصیل معلوم گردد ان شاء الله تعالی
و اما آن قسم گویند که نور کواکب در برج شرف مشتد و قوی باشد در مملکت خود با ملکوت
و سلطنت و موضع هبوط هر یک از ستارگان از این کواکب در درجه مقابل شرف ایشان باشد
نیز در برج هفتم همان درجه مخوف مانند که در درجه مقابل در مملکت اضداد دیگر اند و همچنین
در برج چه اگر کواکب از آن فوق الارض بوده‌اند و ملک تحت الارض باشد و اگر کواکب طالع باشد
اند گمری غارب و اگر کواکب در شمس الراس آید اند گمری در بیت القدم و اگر کواکب ... در ارتفاع

اند دیگر ساقط باشد در کمال ضعف نکند کرد باشد و همچنین هبوط در تاثیر برعکس شرف است پس باید
که در موضعی باشد که مقابل موضع شرف است بنا علی هذا هبوط شمس در نوزدهم درجه میزان است
و هبوط قمر در سیم درجه عقرب است و هبوط زحل در بیست و یکم درجه سرطان و هبوط زهره
در بیست و هفتم درجه سنبله و هبوط عطارد در پانزدهم درجه حوت و هبوط راس در سیم درجه
قوس و هبوط ذنب در سیم درجه جوزا و منجمان هند در اعتبار درجات خلاف جمهور
کرده‌اند بوعلی که سید الفضلا و امام الحکما است ... در ... التنجیم ایراد فرموده است
و مسانید جمهور نیز خلاف است در آنکه اطلاق شرف و هبوط بر همان درجه باید کرد تا
بر تمام برج یا بر اول این برج یا درجه شرف این است که بعضی بعد از آن در آمده
میگویند که برج شرف همه شرف باشد و از آن هبوط نیز همان هبوط الا آنکه
آن درجه ... چون کواکب برج شرف یا هبوط کوچ کند ابتدا قوت هر یک بعد
در روز بروز متزاید شود تا آن درجه و آنجا در کمال قوت باشد بعد از آن شروع در
تناقص کنند تا که در حین حلول برج دیگر منتقض شود و بعضی بر این رفته‌اند که هر کوکبی را ابتدای از
درجه شرف حد است که شرف آنجا منقطع شود و اگر آفتاب را تا بیست و نهم درجه حمل است
و ماه را تا بیست و سیم ثور و مشتری را تا بیست و ششم سرطان و مریخ را تا اول جدی و زهره را
تا دوازدهم حوت و عطارد را تا بیست و یکم سنبله و در تخصیص درجات این طایفه دلیل

پیدا نگفته

پیدا نگفته‌اند و اکثر از آن خرافات است که یک درجه را قرار بیان و حقیقت آن است که درین
اعتبار بلکه در جمیع اعتبارات متعرض بدلیل نشود کما قال الامام حجة الاسلام ابو الحسن
الکوشیار الجیلی فی مجمل الاصول المتعرفین فی العلم الذی فیه اکثر احکام نجوم لا یجاوز ما ینتج
سبیل النظر والجدل بل النظر ... الجملة بطریق البرهان لنظیر منه ان المعتقد فی هذا
العلم انه مدرک بالتجربه و ... اما اوجات کواکب چون معرف از تحقیق مواضع
شرف و هبوط کواکب فارغ شد شروع نمود در تحقیق مواضع اوجات و حضیضات
ایشان بدانکه اوج معرب اوگ است و آن کلمه هندی است بمعنی علو چه اوج نقطه است
از محیط خارج مرکز که از مرکز عالم دورتر باشد اوج سو فهمیدن و حضیض را اقرب گویند
و همچنین اوجات کواکب سبعه در ضمن بیان هیئه افلاک جزئیه ایشان تبیین ساخته‌ایم اینجا
حاجت بتکرار نیست پس گوییم تقویم اوج که از آنجا نیز اوج کنند قوس بود از منطقة
البروج میان اول حمل و موضع اوج بر توالی و مراد بموضع اوج طرف خطی بود که از
مرکز عالم خارج شود و بنقطه اوج گذشته بفلک اعلی منتهی شود اگر نقطه اوج در سطح منطقة
البروج باشد چنانکه در شمس است و الا نقطه تقاطع دایره عرضیه است که بطرف خط مذکور
گذرد با منطقة البروج آن تقاطع که اقرب است بطرف خط مذکور گذرد چنانکه در سایر کواکب
و همچنین ممثلات بواری ممثل قمر بقدر حرکت ذوات منحرکند هر آینه تقدادوجات این

کواکب که نقاط شخصیه اند از ممثلات نیز با آن حرکت متحرک باشند و از تتمه است که معلوم
در تحقیق مواضع اوجات رعایت تاریخ کنند میباید که در هر سال از سیمانه ملک اسیه که در زیج
زیج خاقانی موضع اوج آفتاب نیز در انتهای قوس مذکور در دهم درجه سرطان است
سرطان لیکن موضع اوج زحل در سیزدهم درجه قوس و موضع اوج مشتری در دهم درجه
میزان و موضع اوج مریخ در بیست و دوم درجه اسد و موضع اوج زهره در بیست و هم درجه
جوزا و موضع اوج عطارد که مراد از اوج حامل او در بیست و پنجم درجه عقرب
و موضع حضیض هر کدام از ایشان در مقابل موضع اوج آن باشد لیکن در برج السابع همان
درجه و اوج حضیض عطارد که بیک دیگر متقابل نیستند بلکه حضیض حقیقی او که عبارت
از اقرب ابعاد مرکز تدویر اوست بمرکز عالم بر دو نقطه تثلیث اوج مدیر است
چنانکه لائق هیئت با استقرا معلوم کرده اند پس عطارد در سال حضیض باشد یا حضیض
مدیر که مقابل اوج مدیر است و حضیض حقیقی بر دو نقطه متثلث اوست و در اول
سال با نصد و سیصد و ملکشاهیه که زمان تحریر این شرح است بحساب زیج جدید الغ
بیک اوج آفتاب در چهار درجه و چهل و دو دقیقه و پنج ثانیه سرطان لیکن و اوج
زحل در نوزده درجه و پنجاه دقیقه و سی و شش ثانیه قوس و اوج مشتری در یک
درجه و چهل و هفت دقیقه و سی و شش ثانیه میزان و اوج عطارد در شش درجه

[illegible]

چهل و چهار دقیقه و سی و پنج ثانیه عقرب و اوج مریخ در بیست و چهار درجه و ده دوازده
دقیقه و پنجاه و پنج ثانیه اسد و اوج زهره در بیست و چهار درجه و چهل و یک دقیقه
و سی و دو ثانیه جوزا و مخفی نماند که آنچه مصنف از زیج خاقانی نقل کرده با از زیج جدید
استخراج کردیم عیانا که حرکت بین زمانین منظور داریم تفاوت بسیار کنند و اینه اعلم
بحقیقة الحال و هو خیر الموفقین و اسرع الحاسبین و اگر کسی اراده کند که در هر سال بعد از این
موضع اوجات معلوم کند در هر سال که از این تاریخ گذشته باشد پنجاه و دو ثانیه بر مواضع
اوج هر کوکب افزاید مطلوب حاصل آمده و از مواضع اوجات مواضع راس هر یک از خمسه
متحیره نیز استنباط توان نمود چنانکه پنج برج از اوج زحل دو برج و بیست درجه
از اوج مشتری و سه برج و چهار درجه از اوج مریخ و سه برج از اوج زهره نقصان
کنند و سه برج بر اوج عطارد افزایند باقی حاصل موضع راس هر یک از این
کواکب باشد و در تقویم شرف و هبوط آفتاب و خمسه متحیره و راس نیز
وقت است که هر کوکب با اول درجه شرف رسد یعنی در میان تقاویم است
کلیه نویسند چنانکه اول علامت شرف یا هبوط نویسند پس علامت کواکب
یا راس ملحق بعلامت شرف یا هبوط پس علامت روز یا شب که در آن
شرف یا هبوط واقع شده باشد پس ساعات و دقایق ثانی بطریق الطالع

ثبت کنند و همچنین رسیدن کواکب مذکوره غیر آفتاب و خمسه متحیره را باوجات و
حضیضات آن نیز بطریقه که مذکور شد در میان تقاویم کلیه ثبت کنند در
طلب زیج سلیمه مخفی نماند که اکثر از منجمان مشهوره را در موضع خطا افتاده است پس
فاحش میان منجمان نیست که اهر رسیدن شمس و علوی بنقطه اکبر اعظم اوج باشد باز
و آنرا در زیجات ثبت کنند بنا بر سهوی که در عمل ظاهر شود و بیان آن اینجا لائق نیست
و این حاجت افتاد بر دو علی الحکمای تحقیق این امر اظهار وقت رسیدن این کواکب بدو
دو آن نقطه معتمده لانه اوست استخراج کنند از تقاویم ثبت می کنند و حال آنکه
کواکب هنوز باوج حقیقی داخل نشده چه اوج حقیقی در شمس متاخر است از آن نقطه بسه
درجه تقریبا و در زحل بهفت و در مشتری بدوازده و آنچه در اوج گفتیم در حضیض نیز
بعینه وارد است کما لا یخفی بر اولی الالباب ظاهر است که اکثر بر اوج و حضیض حقیقی
مترتب است نه بر اوج و حضیض اصطلاحی و علامت شرف کواکب در تقویم ف
باشد و از هبوط ه و از رسیدن کوکب باوج ج و از رسیدن او بحضیض
ض یا حض و در اکثر از تقاویم علامت شرف و هبوط آنکه نوشته با حمرات
شود و همچنین هبوط بطبیعت شرف محمر باشد لیکن دیگر بغیر از این نویسند و قرار
هر اجتماع و استقبال در اوج باشد و در هر زیجی که اول او آفتاب باشد در حضیض و صاحب

هم ذخار

فهم قطری است باید دانست که صانع این مصنوعات جل جلاله یکی از آنچه چنان چه است که خط او
شمس و ایشان با مقارن مرکز تدویر قمر و نقطه اوج اوست با متقاطع با آن و ایشان
است که چنین این هر سه با یکدیگر از نقطه از فلک البروج مثلا از اول حمل مجتمع شوند هر
شبانه روزی مرکز تدویر قمر که بحرکت حامل متحرک است بیست و چهار درجه و بیست و
دو دقیقه و توالی از آن نقطه حرکت کند و اوج بحرکت مایل و جوزهر بمقدار یازده
درجه و دوازده دقیقه بخلاف توالی از آن نقطه بر خلاف آید و چنین این هر دو
حال از مقدار مذکور بقدر حرکت مرکز تدویر دور کند پس بعد مرکز تدویر از خط وسط
شمس سیزده درجه و ده دقیقه باشد و چون خط وسط شمس پنجاه و نه دقیقه بتوالی حرکت
کند لا اقل بهمین مقدار مرکز تدویر نزدیکتر شود از اوج و دورتر شود باز اوج
از اوج مرکز تدویر بیست و دو درجه و پنجاه و نه دقیقه از آنچه است که حرکت حامل است
مضاعف خط وسط شمس که مرکز تدویر از خط وسط شمس چنین مضاعف کنند بعد مرکز تدویر
را از اوج حاصل آمده و از آنچه گفتیم لازم می آید که مرکز تدویر قمر همیشه در اجتماع و استقبال
وسطی در اوج و در تربیع که او را با خط وسط شمس است در حضیض و در بطل که ماه
با آفتاب است دو باب بستم موضوع همین است پس مرکز تدویر در هر ماهی دو بار
باوج و دو بار بحضیض رسد و آنچه مصنف گفت مرکز تدویر در یک قمر گفته و از ذکر

اجتماع و استقبال مطلق اجتماع و استقبال حقیقی خواسته نه وسطی و همچنین از تربیع اراده
تربیع حقیقی نه وسطی ظاهر است که نه نسبت تقریب کمه باب نهم در معرفت طالع
اجتماع و استقبال و غیر آن پس طالع در اصطلاح قوم جزو باشد از منطقة البروج که
در وقت مفروض بر افق شرقی باشد و غیر طرف شرقی افق حقیقی را از وقت
ولادت شخصی بود از طالع آن شخص گویند و اگر در اول تحویل سال شمسی بود آن را طالع
سال گویند و اگر در وقت دیگر بود آن را بآن وقت اضافه کنند و آنچه بر افق غربی
باشد در آن وقت هم از منطقة البروج آن را سابع گویند و آنچه از منطقة البروج
در آن وقت بر دایره نصف النهار باشد از طرف فوق الارض آن را عاشر گویند
و از طرف تحت الارض آن را رابع گویند خانه که بعد از طالع بود بر توالی آن را
ثانی گویند و آنچه بعد از ثانی باشد ثالث و همچنین تا آنکه ثانی عشر ثبت و ثانی
عشر متصل بطالع باشد و تفصیل این اجمال بر وجه کمال آن است که اهل تنجیم فلک
البروج را به دوازده قسم متساوی تقسیم کنند و آن را بیوت البروج خوانند و این
تقسیم بوسیله شش دایره عظیمه باشد یکی از آن جمله افق است که بر سر قسم
اول و هفتم که طالع و سابع است گذرد و دیگر نصف النهار که بر سر قسم
دهم و چهارم که عاشر و رابع است گذرد و دو قسم را از سایر این بیوت اربعه که

این دو دایره

این دو دایره که در اول مرسوم اند اصلا اختلاف نیست و لهذا اصحاب این باب
علم التنجیم متفق اند اما در سایر بیوت خلاف کرده اند آنچه جمهور بر آنند است
که نصف شرقی قوس النهار جزو طالع مخفف شرقی قوس اللیل از درجه قسم متساوی قسمت
و دوایر بر آن اقسام گذرانند و آنچه مخترع استاد ابو ریحان است آن است که مرکز
محقق خوانند آن است که هر یک از ارباع دایره اول السموات دایره باشد که
نسبت راس و سمت القدم و هر نقطه مشرق و مغرب که از دو دایره ... بعد از

غلط است

این اقسام گذرانند و شرط که مار باشند به نقطه شمال و جنوب که در نقطه تقاطع دایره
نصف النهار واقع است و آنچه معتقد حبش حاسب است آن است که هر یک از دو قوس
افق که در واقع است میان جزو طالع و نقطه جنوب و شمال به سه قسم متساوی کنند
و دوایر ارتفاع و سمت بر آن اقسام گذرانند و این طریق را المحققین نقل کرده
کرده اند چه اگر منطقة البروج بسمت الراس گذرد با این طریق تسویة البیوت میسر
نگردد و آنچه مستعمل متاخرین است آن است که از دو قوس سوا از منطقة البروج
که واقع است میان افق و نصف النهار به سه قسم متساوی کنند و بعد از آن اقسام
دوایر عرضیه گذرانند چون منطقة البروج مدار مفروضه باید از طرف نقطه ...
قسم متساوی که از قسم را نسبت خوانند و بعضی اقسام را از اکثر بیوت ...

و ابتدا از طالع کرده بر توالی شمرده و چون نظام در ربع مربع شده در آن ...
رسم کنند و طریق رسم آن بجداول مختلف است و بالجمله از آن نیز ... کشند
که متصل باشد نیز از این خانه ها و بعضی دیگر و خانه ها را نه ماهم که از بیوت نیست مختصر
خانه اول باشد و در هر خانه درجه اول یکی از بیوت ... که نیز قوس از منطقة
البروج که واقع باشد میان اول حد و مرکز آن خانه بر توالی ثبت کنند و
مواضع کواکب سیاره و عقده راس و ذنب قمر در هر خانه از خانه ها که باشند نیز ثبت
کنند و از این قبیل آن شکل را زایچه خوانند که ماخوذ است از زیج معرب
زه با زیچه و آن خطی است که بنا بر این نمودار ... آن رجوع است
و در صحاح مذکور است که اصمعی گفته است که ... لفظ زیج عربیة الاصل
یا معرب بعضی گفته اند که زایچه ... است از زانچی ... اکثر استعمال آن
در مولید است ... جزو اجتماع جزوی است از منطقة البروج که در آن جزو
اجتماع واقع باشد نیز جزوی که موضع نیرین در آن متحد باشند و جزو استقبال
در دو جزو متقابل متحقق شود لیکن چون اهل التنجیم را ... آن جزو دیگر
نظیر آن معلوم شود پس اگر استقبال در روز بود آن جزو نیز جزو استقبال موضع
آفتاب بود که به جهت آنکه در این هنگام آن جزو که موضع ماه است فوق الارض

بود

بود لیکن جزو فوق الارض بود و استقبال اعتبار کنند و اگر استقبال اعتبار کنند
در شب بود موضع قمر جزو استقبال بود چه در شب آن جزو که موضع قمر است فوق الارض
باشد و اگر اتفاق چنان افتد که استقبال در احدی الطرفین حقیقی نهار رسد هم
در این حال جزو استقبال موضع آن نیر بود که بر افق شرقی باشد و در تقویم تام
و شمس طالع و عاشر اجتماع و استقبال مقرون ... اتصالات کلیه یاد کرده
با نظایر که اول علامت اجتماع روز یا شب ... یکی از ایام اسابیع پس ایام شهر عربیه
... پس اسم شهر و ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب که در آن
اجتماع یا استقبال به رقم ثبت کنند اول رقم برج آنگاه درجه سیم دقیقه در آن
قیاس نیز بر قیاس طالع هر یک از عاشر و جزو در اسه رقم ثبت کنند و چون
طالع و عاشر مثبت شد ظاهر است که سابع و رابع و مقابله معلوم شود چه سابع مقابل
طالع باشد و رابع مقابل عاشر کما لا یخفی و چنین خواهد که ارقام گذشته هر یک ...
و طالع و عاشر ثبت کنند اول علامت آن بنویسند و علامات ایشان این است نه
ساعات لع طالع شه عاشر و لفظ جزو ... ملحق به الف لام ثبت کنند
اول علامت آن است ... پس رقم برج که ... پس رقم درجه و دقیقه
که بعض است و گاه باشد که به جهت ... تخفیف کتابت علامت روز یا شب ...

و دقایق حاصله و سهام در این جدول پیدا شد که آن از صفحه یسری معلوم شود زیرا که مقابله
و مقارنه شمس که در صفحه یسری باز یافته هر یک از اقسام است از سهام
است کما سیاتی و بعضی منجمان در تقدیم ما نحن فیه خواهند که زیاده تدقیق نمایند جهت
هر جهتی و استقبالی علیحده زایچه وضع کنند یکی را در اول صفحه یمنی و دیگری را در اول صفحه یسری
و گاه باشد که هر دو را در اول صفحه یسری وضع کنند و چون نصف ظاهر و نصف
خفی منطقة البروج مدار نصف النهار در اغلب اوقات به دو قسم مختلف
منقسم شود لاجرم گاه بود که برجی که بحسب عدد عاشر برج طالع بود بحسب وقوع عاشر
نباشد بجهت آنکه بر دایره نصف النهار نباشد بلکه در طرف شرقی دایره نصف النهار بود
و در این حال در اکثر تاسع یا برج نهم طالع عاشر بود یا در طرف غربی او بود و در این
حال در اکثر ربع مسکون برج یازدهم هم طالع عاشر باشد مثلاً در بلده فاخره هرات
صینت عن الآفات و البلیات هرگاه طالع هشت و پنج درجه دلو باشد عاشر بحسب عدد
برج عقرب بود اما بحسب عمل نه درجه قوس که برج یازدهم است در برقت آن بر دایره
نصف النهار است و برج عقرب در طرف غربی او و این هنگام بسبب اختلاف
در بیت و منجم زایچه چنین نویسند [illegible] یعنی عاشر که برج عقرب است
بحسب عدد از بروج و قوس نهم درجه است بحسب عمل و انتخاب در بلده فاخره هرات

هرگاه سه

هرگاه سه درجه ثور طالع باشد عاشر بحسب عدد دلو بود اما بحسب عمل بیست درجه جدی باشد
که برج نهم است چه در برقت آن بر دایره نصف النهار است و برج دلو در طرف شرقی
و در این هنگام چنین نویسند [illegible] یعنی عاشر که برج دلو است بحسب عدد
از برج جدی بیست درجه است بحسب عمل و رابع که مقابل عاشر است نیز از این نوع مختلف شود
و منشأ این اختلاف که گفتیم در خانه های دیگر غیر از طالع و سابع نیز واقع شود
و چون در تسویة البیوت منطقة البروج به اقسام مختلفه منقسم شود هر آینه گاه باشد که مرکز
خانه [illegible] برج سیم آن بیت واقع شود یا مرکز آن بیت در دیگر برج باشد و
این سبب [illegible] اکثر از بیوت بحسب عدد و عمل بر قیاس عاشر مختلف شود مثلاً چون
هشت و پنج درجه دلو [illegible] در بلده مذکور و طالع بیت [illegible]
که بحسب عدد قوس است بحسب عمل سه درجه جدی در واقع شود پس آن را در این حال چنین باید
نوشت [illegible] بیت [illegible] که بحسب عدد حمل است بحسب عمل پنج درجه ثور
افتد پس آن را چنین باید نوشت [illegible] و بیوت [illegible]
که خامس [illegible] نیز بر این قیاس بود [illegible] نقطه طالع مبدأ تقسیم بیوت
است و در اختلاف نباشد و همچنین در سابع [illegible] باب [illegible] در معرفة
نطاقات [illegible] در سخ

امانه

هر کوکب دایره را که مرکز تدویر آن متحرک است منطقه حامل [illegible]

خارج مرکز خوانند و همچنین در سخ حامل کوکب گویند و در تسمیه مدیر دایره
که مرکز کوکب بحرکته مدیر الحرکة گویند منطقه مدیر یا کوکب گویند و [illegible] منطقه
خارج مرکز آفتاب را همچنین منطقه حامل سایر کواکب و منطقه مدیر آنها را به چهار قسم
منقسم کرده اند بر وجهی که دو قسم فوقانی که [illegible] اعظم است از دو قسم تحتانی [illegible]
[illegible] و آن [illegible] نطاقات خوانند [illegible] که هر یک از کواکب سبعه
سیاره را در فلک [illegible] فلک خارج مرکز هر یک چهار نطاق است از نطاقات
او [illegible] و هر یک از خمسه متحیره و قمر را که ذو تدویر در فلک تدویر [illegible] چهار نطاق
دیگر است از نطاقات تدویر گویند و نطاق منطقه [illegible] آمده و بعضی گویند که منطقه [illegible]
از نطاق چه نطاق در لغت [illegible] که [illegible] بسته شود و منطقه [illegible] معارف را
گویند [illegible] نطاق [illegible] از قبیل اطلاق کل است بر جزء [illegible]
مخفی نماند که بعضی در تقسیم نطاقات اختلاف [illegible] کرده اند و بعضی اختلافات
آن [illegible] که مبدأ نطاق اول در هر دو فلک [illegible] نقطه [illegible]
از منطقه [illegible] نسبت به مرکز عالم و مبدأ نطاق سیم نزدیکترین نقطه هم از منطقه [illegible]
نسبت به مرکز عالم و [illegible] آن [illegible] که مبدأ نطاق اول در هر دو فلک آنجا بود
که حرکت هر یک نسبت به مرکز عالم در کمال بطوء بود چنانکه در خارج مرکز مطلق و در تدویر

قمر است

و در تدویر قمر است یا در کمال سرعت چنانکه در تدویر خمسه متحیره است و مبدأ نطاق سیم
آنجا که در کمال سرعت بود چنانکه در خارج مرکز مطلق و در تدویر قمر است یا در کمال بطوء چنانکه
در تدویر خمسه متحیره پس بحسب هر دو رای مبدأ نطاق اول و سیم در خارج مرکز
اوج و حضیض و در تدویر ذروه و حضیض مرئی بود کما لا یخفی علی من له ادنی [illegible]
و مبدأ نطاق دوم و چهارم نزد بعضی [illegible] دو نقطه بعد اوسط باشد بحسب [illegible]
[illegible] باشد میان بعد ابعد و بعد اقرب و آن در خارج مرکز دو نقطه تقاطع
منطقه او است با دایره مرسومه بر مرکز عالم بمقدار نصف قطر خارج مرکز و در تدویر دو نقطه
تقاطع محیط او است با دایره مرسومه بر مرکز عالم و بمقدار نصف قطر خارج مرکز خارج
و در تدویر [illegible] دو نقطه تقاطع محیط او است از مرکز عالم و نزد [illegible] بعد
اوسط باشد بحسب [illegible] که آنجا حرکت نه سریع باشد و نه بطیء و آن در تدویر
دو نقطه [illegible] منطقه او است [illegible] از مرکز عالم [illegible] او [illegible] و در خارج
مرکز شمس [illegible] و طرف [illegible] است که از مرکز عالم [illegible] او [illegible] و در خارج
مرکز [illegible] بر خط مار باوج و حضیض و در [illegible] طرف [illegible]
که از مرکز خارج [illegible] بر قطری که به اوج و حضیض [illegible] گذرد [illegible] قرار
طرف [illegible] است که خارج [illegible] بر خط [illegible] مار به اوج و حضیض او از نقطه [illegible]

همان خط که بعد او از مرکز عالم در طرف حضیض بمقدار بقیه جزوی است تقریبا با جزا
که نصف قطر فلک مایل او شصت باشد و براهین هندسی بر آنها اثبات کرده اند
لیکن ایراد آن اینجا مناسب نیست و نطاق اول اوج آن بود که چون آفتاب
با مرکز تدویر و سایر کواکب از اوج بگذرد در وی شود و باقی بر توالی حرکه خارج مرکز
و نطاق اول تدویری آنکه چون مرکز کوکب در نطاق اول و دوم هابط بود
و در نطاق سیم و چهارم صاعد و در نطاق چهارم اول مستعلی بود و در نطاق دوم
و سیم منخفض و اهل احکام اینها در جمله قوت و ضعف کواکب شمرده چنانکه در
باب نوزدهم معلوم گردد



و این صورت شکل تصور آنچه مذکور شد توان نمود و در تقویم تمام نطاقات اوج و تدویر
کوکب را باعتبار الا در با سیر هر کدام اختیار کرده باشند در صفحه یمنی در سر

جداول

جداول تقویم ایشان ثبت کنند تا معلوم شود که در سر هر ماه از ماههای جلالی مرکز تدویر
هر کوکب در کدام نطاق اوج و کوکب خود در کدام نطاق تدویر است و علامت
اینها نیز هر یک از نطاقات اوج و تدویر این است و در تقویم تمام نطاقات اوج و تدویر
کواکب را باعتبار الا در با سیر هر کدام اختیار کرده باشند در صفحه یمنی در سر جداول
تقویم ثبت کنند تا معلوم شود که در سر هر ماه از ماهها جلالی مرکز تدویر هر کوکب در
کدام نطاق تدویر است و علامت اینها نیز علامت هر یک از نطاقات اوج و تدویر
این است فا ح نطاق اول اوج فب ح نطاق دوم اوج مح ح نطاق سیم اوج قدم
نطاق چهارم اوج فا د نطاق اول تدویر فب نطاق دوم تدویر
مح ح نطاق سیم تدویر قد د نطاق چهارم تدویر گاه باشد که چون کوکب
با مرکز تدویر در یک نصف النهار در آخر نطاق و در نصف النهار دیگر که بعد از آن است
نطاق دیگر در رود علامت این نطاق را که باو منتقل شده در مابین این دو نصف
النهار در نشان تقویم آن کوکب بیارند تا معلوم شود که مرکز تدویر یا کواکب در کدام
شب و روز باین نطاق انتقال کرده و چون حرکت افلاک قمر اسرع است از افلاک
سایر کواکب گاه باشد که از جهت نطاق قمر در جدول باریک در طرف یمین جدول
تقویم او بیاورند و در بیاض که در طرف یمین تقویم است عدد نطاق اوج و در دیگر

که در طرف یسار است عدد نطاق تدویر او ثبت کنند چنانکه در سایر کواکب ارقام در آن
جدول بسیار مغشوش و در هم رفته شود اما ظهور و خفا چه شمرده مراد از ظهور کواکب
اول ظهور است که او را باشد و در جایی از هر طرف شب بعد از آنکه در تحت شعاع آفتاب
مختفی بوده باشد و مراد از خفا کواکب اول در اول احتراق او است و در تحت شعاع آفتاب
و چون که اصلا مرئی نشود و در جایی از هر طرف شب بعد از آنکه او در ظهور بوده باشد و
مخفی نماند که ظهور و خفا کواکب مختلف میباشد بسبب کثرت و قلت بعد از زمین
و بسبب اختلاف عرض شمالی و جنوبی و بسبب سرعت و بطوء و بسبب کثرت مطالع و
مغارب اجزای بروج و قلت و اگر چه صفای و کدورت هوا و حدت و
کلال بصر را نیز درین دخل است لیکن آن را اعتبار نکنند اما کیفیت ظهور و خفا
آن است که هر یک از کواکب علویه پیش از احتراق بچند روز در مغرب مخفی شوند
بعد از آن بچند روز در مشرق ظاهر شوند بسبب آن بود که چون شمس از مقابله کوکب
علوی منصرف شود هر آینه بواسطه سرعت در طلوع بر کوکب سبقت گیرد و روز بروز
متقارب با و شود تا که بعد میان ایشان بدرجه آید و کوکب در این حال مغربی خوانند بسبب
آنکه شبانگاه نزدیک بافق غربی مرئی شود و هر چند بر آید نزدیکتر شود تا در جوار افق
در تحت شعاع مختفی شود و درین حال او را بعد در تحت الشعاع خوانند تا که محترق شود

لهذا

بعد از احتراق چون آفتاب اسرع است از او بگذرد و در طلوع سبقت گیرد آفتاب
اما از غلبه نور خورشید هنوز مرئی نشود تا چون مقداری از بعد بگیرد ظاهر شود کوکب صباح
در مشرق بنظر آید و آن ظهور را بعد از احتراق او را مشرقی خوانند که بعد میان او و
آفتاب شصت درجه شود و چون از او بگذرد نه شرقی بود و نه مغربی که بعد از مقابله
بار بعد تغریب رسد که شصت درجه است و حالت اول عود کند و بعضی تشریق و تغریب را
در علویه نود درجه دانند و احتراق ایشان نیز کوکب علویه در اوسط ایام استقامت باشد
بیانش آن است که قادر علم از آن معین است که دائما بعد کواکب علویه
از ذروه تدویر ایشان نسبت باجزای تدویر بقدر بعد مرکز تدویر است از آفتاب نسبت
با جزای فلک البروج و چون چنین بود ذات کوکب علویه را احتراق در ذروه بود که وسط
ایام استقامت است و مقابله آفتاب در حضیض که وسط ایام رجعت است و این هم
تقریب است و الا نه اعتقاد اوسط گفته و ربط علویه با آفتاب که در باب سیم شده
بوان است و هر یک از سفلیین تقریبا در وسط ایام استقامت که وقت و بعد از آن است
در ذروه تدویر و وسط ایام رجعت تقریبا که وقت و بعد از آن است بحضیض تدویر
محترق شوند به بیانی که قبل از این در باب هفتم مذکور شد و در عقب آفتاب پیش از
احتراق وسط استقامت در مشرق مختفی شوند که از خفای صباحی گویند و بعد از آن

و بعد از احتراق در مغرب ظاهر شود که آن را ظهور مسائی گویند و همچنین در اغلب اوقات
پیش از احتراق وسط رجعت در مغرب مختفی شود که آن را اختفای مسائی گویند و
بعد از احتراق در مشرق ظاهر شود که آن را ظهور صباحی گویند و برهان این وضع
آن است که هر یک ازین دو کوکب در حال ظهور صباحی چون ما بعد در رجوع انتقال
کنند هر آینه روز بروز از جانب آفتاب سیر کنند زیرا که حرکت کوکب درین حال
بقدر حرکت اعتمادی بر توالی بر حرکت آفتاب زیاده باشد پس در حوالی افق شرقی
قریب بطلوع آفتاب مختفی گردد و بعد از آن چون بنوزده رسد که وسط ایام اقامت
است محترق شود پس بواسطه تفاوت سرعت سیر از آفتاب سبقت گیرد و چون بعد از
از آفتاب گردد دور شود شبانگاه در مغرب ظاهر شود او را درین حال مغربی
خوانند هر چند برآید کوکب از آفتاب دورتر شود چنانکه هر شام او را ارفع از شام
پیشتر بینند تا بقدری که مقتضی نصف قطر مدیر او باشد رسد و آن را بعد اعظم
خوانند و بعد تقریب الکوکب گویند و چون از آن بگذرد بالضرورة بر مدیر انتقال
کنند که بر خلاف توالی است پس روز بروز نزدیک آفتاب شود چنانکه هر شام
ارتفاع او کمتر بینند تا در حوالی افق غربی بتحت الشعاع آفتاب در آمده در آن حال
تا بنزدیک حضیض رسد که موضع وسط ایام رجعت است و لا محاله آنجا محترق گردد

و بعد از آن

و بعد از آن بقدر حرکت اسفل مدیر که خلاف توالی است بطرف مغرب از آفتاب سیر کند
تا چون بعد او از آفتاب دورتر شود باید او را در افق شرقی ظاهر گردد و او را درین حال
مشرقی خوانند و هر چند برآید از آفتاب دورتر شود چنانکه هر صبح او را ارفع از صبح
پیشتر بینند تا بار دیگر بابعد اعظم و بعد تشریق رسد باعتماد بر مستقل حرکات اول عود کند
و اهل احکام تشریق کواکب علوی و تغریب کواکب سفلی را از جمله قوی شمارند و اما قید
اغلب بجهة آن است که گاه باشد که عطارد بعد از احتراق وسط رجعت اگرچه او را در
در مشرق باید ظاهر شود هر چند بابعد اعظم رسیده باشد و همچنان مختفی ماند تا احتراق دیگر
بسبب آنکه در بروج کوتاه مطالع بود پس او را قبل از احتراق وسط اقامت در آن جهة خفا
نباشد چه تحقیق خفا بعد از ظهور رجوعی و اغلب گاه باشد که بعد از احتراق وسط استقامت
اگرچه او را در مغرب باید که ظاهر شده ظاهر شود هر چند آنجا نیز بابعد اعظم رسیده باشد
و همچنان مختفی ماند تا احتراق دیگر بسبب آنکه در بروج کوتاه مغارب بود پس او را قبل از
احتراق وسط رجعت در آن جهة خفا نیز نباشد و زهره هم گاه بود که در اقلیم پنجم از پیش
احتراق مرئی باشد و آن وقتی بود که در برج حوت راجع باشد و عرض شمالی پس او درین
حال قبل از احتراق وسط رجعت نه مختفی شده باشد در مغرب و بعد از آن احتراق نه
در خفا هم باشد در مشرق و از این جایه ظاهر شد که قید اغلب در ظهور و خفا وسط اقامت

بجهة تخلف احوال عطارد است پس در ظهور و خفای وسط رجعت بجهة تخلف احوال زهره و عطارد
هر دو در تقویم ظهور و خفای خمسه متحیره را در میان انتقالات کلیا برای روز معروفی که صبح
یا شام آن کوکب را خفا یا ظهور است رقم ثبت کنند و علامت ظهور ظ باشد و از خفا خف
و علامت کوکب مختفی یا ظاهر را حمل علامت ظهور و خفا نویسند و در بعضی تقاویم هر دو رقم صبح
نویسند و علامت کوکب متحیر پس اگر ظهور یا خفا مشرقی باشد بر بالای آن در زیر رقم خف
ف نویسند و اگر مغربی حرف ب نویسند و گاه باشد که بجای مشرق و مغرب لفظ
صباحی و مسائی نویسند و در بعضی تقاویم ظهور بعضی ثوابت مشهوره نویسند بجهة آنکه
اکثری از ظرائف را ظهور و خفای بعضی از ثوابت مشهوره مستباح است و اهل اعداد
و طلسمات بعضی از اعمال خود را مشروط بوقت ظهور یا خفای کوکبی ساخته اند که در
خواص برای آن عمل نشسته و کیمیاگران هم در اعمال کسیر بظهور بعضی از ثوابت مقید باشند
و بعضی از زارعین و اهل فلاحت نیز در زراعت حبوبات و غرس و پیوند اشجار و قطع
اغصان و ثمار ملاحظه وقت ظهور و خفای ثابته می نمایند که اعمال مذکوره را در بین
وقت مناسب و اولی دانند و اطبا نیز در امر و نهی فصد و غیرها باین امور مقید باشند
و از ثوابت مشهوره ظهور شعری یمانی و سهیل را بیشتر ثبت کنند چه بعضی عموم در حال
ظهور شعری یمانی ملاحظه نمایند که قمر در کدام برج است و از آن بر حوادث آینده عالم استدلال
کنند

کنند و بعضی دیگر اول رعدی که بعد از ظهور شعری واقع شود ملاحظه موضع قمر نمایند و از آن بر حوادث
آینده احکام نویسند و تفصیل آن در رساله که مصنف در علم فلاحت نوشته مذکور است
و در بعض بلاد بعضی از دهاقین قبل از ظهور شعری یمانی و برخی یکی از انواع تخم که
داعیه زراعت آن دارند در موضعی بکارند و در وقت ظهور شعری ملاحظه کنند هرگاه
سبز و خرم باشد گویند آن تخم درین سال نیکو حاصل و اگر زرد و پژمرده شده باشد گویند نیکو
نیاید و بظهور سهیل خوشه سبب رسیدن نوعی و در بعض بلاد ابتدای زراعت گندم و ابتدای
قطع فضلات تاک و قطع بعضی از اشجار و کندن میوه در وقت ظهور سهیل کنند و نیز
بعضی چون سهیل ظاهر شود از لون او و حرکتی که از شعشعه نور او ظاهر می شود بر حوادث آن سال
استدلالات نمایند و بجای ظهور و خفا در حین غروب بخلاف بعضی از ستارات که گاه باشد
که این دو امر در شان ماه بعکس یافت شود که عرف شناسی آن رؤیت هلال بعرف اهل
نجوم عبارت است از رؤیت قمر در شب اول ماه و تحقیق ماهیت آنچنان است که قمر جرمی است
کثیف صیقلی از آفتاب کسب نور کند و بجهة صقالت نور او منعکس شده بر سطح
ارض افتد و آن را قمر گویند و چون هر دو نیر گاه مقابل شوند چنانکه در محل خود در اجرام ثابت
شده که جرم شمس اعظم از جرم قمر است هر آینه نصف بیشتر از کره قمر مستنیر و غیر
مستنیر از جرم قمر دایره بود چنانکه از حس حکیم و در کتاب جرم النیرین مبرهن ساخته

[illegible]

و آنرا دایره ضیاء و ظلام خوانند و مخروط شعاع بصر درین شکل مانند محیط کره قمر
شود مماس بنصف کمتر از قمر شود و آنرا نصف مرئی گویند و نصف بیشتر را که مماس خواهد شد
و غیر مرئی و فصل مشترک میانه مرئی و غیر مرئی از جرم قمر دایره بود که آنرا دایره رویت
خوانند و اینها همه در کتب مناظر اقلیدس برهان معلوم شده است و این دو دایره
بحسب اختلاف اوضاع این دو بصغیر و کبیر مختلف شوند و در وقت اجتماع قطعه ظل دایره بجانب
دایره ارض بود و نور ایشان بجانب ارض نیز کند و لحظه فلحظه ستر ایشان شود تا بحدی که از آن جانب
ماه که موازی شمس است نمایان شود و آن هلال و اهل این فن رسیدن قمر را بحد رویت
هلال موقوف بر دو شرط دانند که افق در رو بود که یکجا را بعد معدل گویند و حکم بلندی
و پستی در روشنی و تاریکی هلال را از آن قیاس کنند لیکن درین دو شرط خلاف کرده اند
آنچه متعارف و معتمد اول است این است که تقویم بغداد که بتجربه و امتحان چنین معلوم کرده اند
که چون بعد از غروب آفتاب قمر فوق الارض باشد بقدر شش ساعت که مقدار ده درجه
معدل النهار است از آنجا معدل گویند نیز بقدر رکب قمر الحد از اجتماع در فوق الارض
اعظم از آنکه درجه باشد یا بیشتر یا کمتر بعد معدل گویند کمتر از آن چو بعد مرکز بسبب
اجزای معدل النهار یا بفتح دال السبب آنکه بعد مرکز زیاده یا نقصان تعدیل الغروب
معدل شود چنانکه براهین عملی مخفی نیست و همچنین در وقت غروب آفتاب بعد بسیار چه بین هر دو

۱۹۸

هر دو تیرگی از آنچه اگر بینند یا بین ده درجه و دوازده باشد یا بیشتر هلال مرئی شود یا رکب
پس اگر احد البعدین فقط با هر یک از ده درجه کمتر باشد حکم برویه هلال نتوان کرد
لیکن بسیاران گفته اند که اگر مقدار یا کمتر از نصف درجه باشد ممکن بود که هلال دیده شود خصوصاً
که عرض قمر در آن وقت شمالی شده اما اگر بعد معدل میان دوازده درجه و چهارده درجه باشد
هلال معتدل باشد و اگر از آن بگذرد روشنه و ظاهر نماید و بعضی بین النیرین را بعد سوا الجهه آن
گویند که بحسب اجزای منطقه البروج است از آن است در گرفته اند با اجزای معدل النهار بدین نسبت
که کیف اتفق و بدانکه رویت هلال باختلاف آفاق مختلف صحیح هر مسکن که مدار قمر در آن
مسکن اقرب است با منتصب رویت هلال آنجا اسرع است و در تقویم پیش از اوراق
دوازده گانه جدولی بیا رند و در آنجا بعد معدل و بعد سوا و در اول هر ماهی استخراج کرده در تحت
اسم آن ماه که در آن جدول نوشته باشند ثبت کنند و مراد از اول ماه وقت غروب
باشد که قریب برویه هلال بود و در قسم یکا درجه قوام و کیفیت هلال از روشنی و تاریکی
در وقت و حد عبد ال که مستفاد است از بعد معدل و بعد سوا و در آن جدول باز
و در بعضی تقاویم اینها را در تحت صفحه سر کشته هر ماهی که در آن صفحه نوشته باشند نویسند و
گاه باشد که بعد عرض قمر را در آن وقت نیز در وقت غروب آفتاب باشد قریب رویت
هلال ثبت کنند و در آن جدول که قبل از اوراق دوازده گانه کشیده باشند در تحت

۵۸

صفحه سر و غرض از ثبت عرض قمر آنست که در بعضی اوقات نه در آنجا حساب که بعضی حال بعد عرض
قمر شمالی بعزت فسیح است و غروب شود و چون جنوبی بود در جنوب آن و چون آن امر معلوم کرد در آن
هلال ر مستهل اسهل بود مخفی نماند که آنچه مصنف ذکر کرده که بعدین و عرض قمر در اول
هر ماه استخراج کرده در جدول ثبت کنند در بعضی است و آنچه درین زمان مشهور و
معروف است آن است که در غروب روز بیست و نهم اینها را استخراج کرده در جدول ثبت
نمایند پس اگر قمر بحد رویت رسیده باشد کیفیت هلال بود از روشنی و تاریکی و غیرهما ایراد نمایند
و آن شب را غره ماه طلوع نهند و اگر بحد رویت نرسیده باشد لا مرئی نویسند و آن شب را سلخ
دانند و بباید دانست که آنچه درین زمان در صفحه سر تقاویم ثبت می نمایند این است که
درین ابواب مذکور شده چه درین عصر از پادشاهان و امرای روزگار که علم نجوم را منسوخ ساختند
را به برتر فیق و شاح را بتحقیق ترجیح داده مرکب استخراج تقویم تام کمتر می شوند و بتعلقات
صفحه سر کم را از سال با نصف و نوزده باقی و قطعه به جنب حفظها الله تعالی عن
الآفات و البلیات لابد استخراج کرده بعضی از زواید که اهم از این معلوم

بعد در شمال ع

الزوایا الثمانیه	الاول	الثانی	الثالث
	٥	١٢	٥ ٣
زایجه طالع شمس بالثور	٤ ع	٥ ـ	١ ك



اول رویت هلال	الاشکال	الحوبه العلامه	علامات					سعادات صور کواکب	سعد

۵۹

معلوم خواهد شد و این نیز بشکل کردیم تا اگر کسی زودتر مطلع و محتاج این کتاب شود بجهت سال محتاج بتقویم نباشد و بالله التوفیق و علیه التکلان فی جمیع الاوان فی الاماکن

باب یازدهم در معرفت انتقال قمر و ممازجات و حالات او در جمیع

از بیان معرفت صفحه یمنی فارغ شد شروع نمود در بیان متعلقات صفحه یسری پس بباید که در صفحه یسری در جدول ایام سابیع و ایام عربیه الهلالی اراده کنند بجهت تعیین وقت هر یک از مشتبهات این صفحه از غیر التفات رجوع بصفحه یمنی و سبب تخصیص بعربیه الهلالیه شهرت اوست و بنای او بر دور قمر اکثر مرقومات این صفحه اوضاع و احوال قمر است پس جدولی دیگر بیارند و در آنجا انتقال از برجی به برجی بازاء هر روزی که در آن روز یا در آن شب بعد از آن روز آن انتقال واقع باشد ثبت کنند چهار رقم یکی رقم برج منتقل الیه دوم رقم ثالث سیم رقم دقیقه از آن روز یا شب بعد از آن روز پس که در آن انتقال است واقع باشد چهارم رقم آن روز یا آن شب گاه باشد که در تقویم ایام واکثر اوقات در تقویم شمسی و ایلخانی در تقویم رقم دقیقه نیز نویسند بجهت تسامح تخفیف کتابت رقم ساعت اختصار کنند و در بعضی تقویم بجهت رقم برج علاحده جدولی باز نویسند جمیع انتقالات قبل از نصف النهار واقع شود رقم برج منتقل الیه را در ازاء

از روز قبل بنویسند و اگر بعد از نصف النهار واقع شود در روز بعد از آن و علامت روز در این صفحه ب باشد که عبارت از نهار است و از شب همان ل که علامت لیل است و بعد از جدول انتقال قمر شش جدول دیگر بیارند بجهت ممازجات قمر با کواکب دیگر و آن ایام را بالمعنی بحرف یکه مخزن ایام است در سطرها که در فوق جدول مرکز است بنویسند و بجهت اثبات کنند بعد از آن مجره بر ترتیب جدول بجهت از جمیع ممازجات در ازاء هر روزی نظر که در آن روز یا شب بعد از آن روز قمر را با کوکبی باشد از نظرات خمسه در جدولی که کوکب وضع کنند چهار رقم یا سه رقم اول علامت نظر باشد و باقی بر قیاس انتقال قمر لیکن از علامت نظر رقم دوم علامت ساعت سیم علامت دقیقه و چهارم روز یا شب بود و قمر را با کواکب دیگر اگرچه تناظر محقق شود لیکن ثبت آن در تقویم معروف نیست اما حالات قمر نوع چهار یکی شش است می ستره او با زحل و می ستره او با زهره و رسیدن او بدرجه شرف و رسیدن او بدرجه هبوط در سیر ه اول طریقه محترقه و آن چهار درجه است که بدایت شرف آفتاب درجه شرف قمر است و از جمله آنکه از طریقه محترقه خوانند رسیدن باول طریقه محترقه و آن نیز چهارده درجه هبوط قمر است و از جمله اکثر درجه شرف زحل و چهار درجه از ضیع و بعضی درین درجات این درجات را طریقه محترقه خوانند و درجات حرو کوکب بعد از این در باب هفدهم معلوم کرده شود ان شاء الله تعالی و بعضی ستاره قربا کند کنند

واگر دقیقه متروک باشد سیم علامت روز یا شب گردد

کنند و وقت رسیدن قمر بعد از خروج تحت الشعاع نیز قرنی که ساعت تقدیم او و تقویم تحت بدار زده درجه باشد و آن اسم محاق نیز گویند از جمله حالات قمر شمرند و دیگر کوکب ستاره است که او را سیر است عکس یعنی بر خلاف توالی و در صد و چهل و چهار سال شمسی دوره تمام کند و در هر روز و چهل و دو ساعت و در صد و چهل و شش روز و بعضی گفته اند که کراکب کید مخروت است اما تحقیق ثابت است و لهذا امر الله قطب الدین شیرازی در تحفه اشاه فلک او را تحت فلک شمس حل داد و الجمهور و ع کلا تقدیرین احکام او را نحس دانند چنانکه شیطان فلکش خوانند و در بعضی تقاویم تام و شمسی بر سر صفحه یسری تقویم او را در اول هر ماهی از ماههای جلالیه یا در زیر چهار رقم رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه و این حالات که مذکور شد در تقاویم ممازجات قمر در حاشیه هر روزی که قمر را این حالات در آن روز یا شب بعد از آن روز واقع شود در هر جدولی از جداول ممازجات که خالی باشد بسرخی یا لون دیگر غیر سواد که چهار رقم یا سه رقم بطریقه ممازجات وضع کنند و اگر هیچ جدولی خالی نباشد در خارج جداول نویسند و بعضی علیحده جدولی بعد از جدول ممازجات بجهت حالات بیرون علامت نظرات و شرف و هبوط و دیگر چیزها در باب هفتم و هشتم معلوم شد و علامت مجامعه با راس معس باشد و با ذنب معنب و با کید معید و بعضی می نویسند با کید را صح نویسند و در بعضی بر این صورت یک و علامت طریقه محترقه قم باشد و علامت تحت الشعاع

نخ و در بعض تقاویم رسیدن قمر را ببعد خروج از شعاع بر ثبت کنند و آن قمر بود که بعد از
تقویم او و آفتاب بعد از اجتماع منتهی گردد از ده درجه زیاده رسد و علامتش این است یح و نیز
رجوع ترسیده دگاه باشد که در بعضی از تقویمها علامت [illegible] را با این [illegible] و با رب
نب و علامت تحت الشعاع بع و علامت [illegible] باب جای دوم در معرفه منازل قمر و ثبات است
منازل قمر و ثبات است منازل قمر عبارت از [illegible] بود که قمر در مدت یک دوره خاص قطع
کند چنانکه هر شب روزی در منزلی باشد تقریبا و چون قمر یک دوره در بیست و هفت روز و
ثلث تمام کند اهل هند [illegible] منازل را بیست و هفت گرفته اند و اما عرب
و اهل [illegible] به تتمیم آن ثلث منازل را بیست و هشت اعتبار کرده اند و علامت منازل را
کواکبی گیرند که در حوالی منطقه بود خواه از صور منطقه باشد خواه نباشد و اسم هر یک از آن
علامات [illegible] اگر سا[illegible] آن علامات کور کرده [illegible] و [illegible] آن انتقال
کنند و اگر [illegible] آن انتقال کنند [illegible] که مراد از منازل
که در این آیه کریمه وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ
الْقَدِيمِ واقع است همین منازل است اما اهل عرب و [illegible] را به منطقه
البروج [illegible] هر منزلی [illegible] از اول حمل [illegible]
[illegible] منزل [illegible] از منازل قمر [illegible] انتقال قران باشد و چنین بر برج [illegible]

[illegible]

و منازل بیست و هشت حصه از بروج هر منزلی ... باشد کما [illegible] و [illegible] منازل
بهمان صفتی که اعراب قرار داده اند اعتبار کنند و [illegible] انتقال کواکب ثابته [illegible]
همچنانکه در بروج و آن بر ترتیب این است شرطین منزل اول بود و علامت آن دو
ستاره است روشن بر دو شاخ حمل از اوسط قدر ثالث و بعد از آن [illegible]
بود و العرب [illegible] ستاره است تاریک [illegible] از عرب آن را [illegible]
و هر سه را اشراط خوانند و صورت ایشان برین هیئت ٥ ٥ مقدم [illegible]
و شرطه بضم شین معجمه و را مهمله در لغت علامت است بطین منزل دوم است علامت
آن سه ستاره که در بطن حوت است لیکن چون صغیر است از بطن الحوت آن را تصغیر
کرده بطین نامیده اند ثریا منزل سیم بود و آن را اعرام پروین و پرن خوانند و علامت
آن شش ستاره است متقارب هم برین صورت ٥ ٥ ٥ ٥ و روایت کنند
که [illegible] آنکه از هفت ستاره اند از الجمله چهار [illegible] از قدر
رابع و باقی از قدر خامس و سلطان الشهید در زیج جدید همه را از قدر خامس شمرده
و [illegible] این کواکب کرمان [illegible] و بعضی کواکب گفته اند که ذنب حمل است [illegible]
و آن را ثریا بجهه آن گویند که [illegible] که در طلوع او وقت [illegible] عرب امارت
ارزانی و [illegible] آن تصغیر ثروت [illegible] از ثروه [illegible]

و تصغیر آن بجهه صغر کواکب اوست و ثریا را عرب النجم و نجوم الثریا نیز خوانند و بران
منزل چهارم بود و علامت آن ستاره است روشن از قدر اول که بسرخی گراید
با چهار کوکب دیگر از آن تاریک تر همه از قدر ثالث بر این صورت ٥ ٥ ٥ بعضی آن را [illegible]
گفته اند بصورت [illegible] ارقام هندسه و آن ستاره روشن که بر یک طرف او بود منزله
چشم [illegible] ثور است و از انجهه او را عین الثور خوانند و آنکه بر طرف دیگر است منزله
شمالی ثور است و آنکه بر زاویه آن است منزله [illegible] او [illegible] او دبران بجهه دبور
و متابعت اوست ثریا را و از بجهه است که او را تابع النجم و حادی النجم خوانند
و آن را مجدح نیز گویند و مجدح بضم میم و کسر دال چوبی را گویند که دو شعبه داشته باشد
هقعه او منزل پنجم بود و علامت او سه کوکب خرد است نزدیک بیکدیگر متصل مانند نقطه
که بر شین زنند ٥ ٥ ٥ از این جهه او را اثافی خوانند و بطلمیوس هر سه را یک کوکب سحابی
گرفته و چون منزله بر صورت جبار است از آن را رأس الجبار خوانند و در این کوکب نیز
خوانند و هقعه در لغت بصورت دایره صغیره سفید باشد بر پهلوی چپ اسب یا بر ران
و [illegible] او را علامت [illegible] و [illegible] هنعه منزل ششم بود [illegible] روضه
المنجمین گوید علامت او دو ستاره است بر طرف صورت جوزا و در [illegible] از
یکدیگر بقدر یک ذراع و نیم بود و هقعه [illegible] اهل [illegible] آنکه [illegible] از اوسط

[illegible]

قدر ثالث است و دیگری از اوسط قدر رابع و عرب گوید پنج ستاره است بر این صورت
٥ ٥ ٥ ٥ و هنعه زغر را گویند که بصورت [illegible] با سر کوهان چهارپایان [illegible] باشند
ذراع منزل هفتم بود و علامت آن دو ستاره است که منزله سر هر یک از توامین باشند
بر این صورت ٥ ٥ [illegible] و هر دو از اوسط قدر ثانی باشند و از ذراع ابسط
گویند چه مقدم است طلوع او بر طلوع ذراع مقبوض که شعری شامی است و آن هر دو را ذراع
بجهه آن گویند که در زعم عرب بر [illegible] اسد و [illegible] را از دو ستاره را ذراع مبسوط
که اول بر آمده رأس التوام المقدم و مقدم الذراعین و دیگری را رأس التوام المؤخر و مؤخر الذراع
نثره منزل هشتم بود و علامت آن دو ستاره است از صورت سرطان از اوسط
قدر رابع با کواکب سحابی که در میان آن است و از معلف سرطان خوانند بر این صورت ٥
و بطلمیوس در مجسطی [illegible] را نثره گفته است اما زعم عرب آنست که نثره بر [illegible]
[illegible] بینی او و نثره در لغت خلطی را گویند که از بینی عطسه زننده حیوان بیرون آید
و خلط بینی کواکب سحابی بود طرفه منزل نهم بود و صاحب روضة المنجمین گوید که علامت آن دو ستاره
از قدر رابع که به بین ایشان مقدار یک [illegible] بود [illegible] یکی شمالی بود بر سر اسد و دیگری [illegible]
خارج سرطان بر این صورت ٥ اما زعم عرب آنست که منزله دو چشم اسد اند
از آنجهه طرفه گویند جبهه منزل دهم بود و علامت [illegible] کواکب است بر خط معوج بر گردن و سینه

اسد بر صورت و این چهار کوکب اگرچه جزء صورت است اعظم بود چه از قدر اول است
و قلب الاسد یکی آن بود و آن در شمال همه باشد آن ستاره که در جنب کواکب اعظم است هر دو
از قدر ثالث اند و اما دیگری از قدر ثانی و زعم عرب آن است که این چهار کوکب بر جبهه
اسد اند و لهذا جبهه گویند زبره منزل یازدهم بود و علامت آن دو ستاره است یکی از قدر
ثانی و دیگری از قدر ثالث بر دو فقره اسد و بعد میان هر دو مقدار دو ذراع و نیم تخمینا بر صورت
ظهر الاسد الکمه روشن تر است از اظهر الاسد خوانند و زعم عرب این دو ستاره
بمنزله زبره اسد است یعنی کتف اسد صرفه منزل دوازدهم بود و علامت او ستاره ایست
روشن از اوسط قدر ثانی که بر دنب او در آسمان ذنب الاسد خوانند چه زعم ایشان بمنزله دنب
الاسد بود و زعم عرب ~~بمنزله ذنب بسته~~ بود و زعم عرب بمنزله دعا قضیب او و از این جهت
او را قلب الاسد گویند و صرفه بدین جهت خوانند که در وقت طلوع او هوا از حرارت منصرف شود
به برودت و در وقت سقوط او از برودت بحرارت عوا منزل سیزدهم بود و علامت آن
پنج ستاره است یکی از قدر رابع و باقی از قدر ثالث در جناح جنوبی عذرا بر شکل لام
که بطرف یسار کوکب باشد ابتدای او از راس صرفه بود بر سطر لوی جنوب که بر دو کوکب
منجم بطرف شمال میل کند تا فرجه مانند زاویه شود اگر کوکب که بر زاویه بود آ
زاویه العوا گویند و صورتش این است عرب گویند که آن العوا کلاب
زاویه العوا

نوی خف

نوی خلف الاسد و بعضی گویند جهت عطف که در او است عوا گویند که یقال عرب یشتی ای عطفه و عوا
البرد نیز گویند بسبب آنکه چون او طلوع کند او هیبت سرما بر کند سماک منزل چهاردهم بود و علامت
او یک ستاره است از اعظم قدر اول بر کف راست عذرا که سماک اعزل خوانند
و صفت او قبل از این در جای دیگر مذکور شد اینجا حاجت بتکرار نباشد غفر منزل پانزدهم
بود و علامت او سه ستاره است بر خطی معوج همه از اوسط قدر رابع بر دامن عذرا از پس
سماک اعزل بر این صورت و صاحب روضة المنجمین گوید که او را از این سبب غفر
گویند که نحوست آن زبانا عقرب پس کرد یا از او پوشیده و در کتب عجایب المخلوقات مذکور است
که او را بجهت غفر گویند که در وقت طلوع او طراوت و نضارت اشجار از ایشان پنهان
و پوشیده گردد زبانا منزل شانزدهم بود و علامت آن دو ستاره است بر دو کفه میزان
هر دو از اکبر قدر ثالث یکی را که در طرف جنوب است کفه الجنوبیه گویند و آن دیگر را
کفه الشمالیه خوانند و صورتش این است و عرب گوید که این دو کوکب
زبانای عقرب و قصدشان بر دو قرن او اکلیل منزل هفدهم بود و علامت آن سه ستاره
است از جنوب بشمال کشیده بر خطی فی الجمله معوج هر سه از قدر ثالث بر این صورت
و این بر پیشانی عقرب واقع است از این جهت او را اکلیل خوانند چه اکلیل در لغت عصابه را
گویند مرصع بجواهر که بر پیشانی بندند قلب منزل هیجدهم بود و علامت آن ستاره است

سرخ رنگ از قدر ثانی با دو ستاره دیگر که از دو جانب او بود هر دو از قدر ثالث بر خطی معوج
در تحت اکلیل بر این صورت قلب العقرب و او را قلب بجهت آن گویند که در محل قلب صورت
عقرب واقع است و آن دو ستاره طرفین او را نیاط خوانند یعنی رگ دل شوله منزل نوزدهم
بود و علامت آن دو ستاره است که بر نیش آن کژدم بود یعنی بر نیش عقرب هر دو را از قدر ثالث
بر این صورت و شوله در لغت چیزی را گویند که مرتفع شده باشد چون دم ذوات الاذناب
چون دم برداشته باشد و لهذا عقرب را شوله نیز گویند یعنی دم بردارنده نعایم منزل بیستم
بود و علامت آن هشت ستاره متفرقه است بر مجره و حوالی آن از صورت رامی بر این صورت
الوارده الصادره
و عرب از آن تشبیه کنند مجره را بنهری و این هشت کوکب را
بهشت شترمرغ که بآب خوردن آمده از قدر ثالث نعایم وارده خوانند یعنی شترمرغانی که در حین
آب خوردن اند و آن چهار دیگر را که از قدر رابع اند نعایم صادره یعنی آب خورده اند
در جهت شمال اند بلده منزل بیست و یکم بود و علامت آن فضائیست مابین نعایم و ذابح
که در او هیچ ستاره نیست و عرب او را بجهت تشبیه که است بلدة الثعلب یعنی خوابگاه روباه
آنرا روباه از خس و خاشاک خالی سازد سعد ذابح منزل بیست و دوم بود و علامت
آن دو ستاره است هر دو از اصغر قدر ثالث بر شاخ جدی و بعد میان هر دو کم از باعی باشد و در میانه آن
کوکبی دیگر است نزدیک بیکی از اصغر قدر سادس و صورت آن بر این نهج بود

ذابح

ذابح
و عرب کوکب میانه را شاة الذبیح خوانند و آن دو کوکب طرفین او را
که گویا در ذبح او اند سعد الذابح بلع منزل بیست و سیم بود و علامت آن دو ستاره است
جنب ساکب الماء از طرفین که یکی بر شمال بود از اکبر قدر رابع است و آن دیگری از اوسط قدر سادس
و ستاره دیگر از اصغر قدر خامس در میان این دو باشد بر این صورت عرب ستاره میانه را بالوع
خوانند و آن دو ستاره که بر دو طرف او در آمده اند که گویا او فرو خواهند برد سعد بلع نیز
گفته اند که وجه تسمیه این منزل بلع آن است که در وقت قضیه یا ارض ابلعی ماءک
قمر در این منزل بوده سعد السعود منزل بیست و چهارم بود یکی که شمالی تر است و از اصغر قدر ثالث بر
منکب چپ ساکب الماء است و آن دیگری که از اوسط قدر خامس است در زیر آن طلوع او بر این صورت
و این دو ستاره را عرب سعد السعود گویند بجهت آنکه در موسم طلوع ایشان برکات آن اکثر است چه در حال
طلوع او سرما بشکند و هوا بسبب اعتدال گراید سعد الاخبیه منزل بیست و پنجم بود و علامت آن
چهار ستاره است بر کف دست راست ساکب الماء و از آن جمله یکی که بر وسط است آنکه شمالی تر است
از اکبر قدر رابع بود و باقی از اصغر قدر ثالث بر این صورت و عرب
میانه را الخباء خوانند و دیگران را که بر اطراف او اند خباء خرگاه او و مجموع را سعد الاخبیه
گویند و مراد آنکه جمله سعود از عرب بسته است چهار را از صورت فرس اعظم اول بجهت آن بود که
بر سر او است دوم بر متن او که بر گردن او است سیم و چهارم که بر سطح که بر پشت او است و چهار بر

ایشان سعد نامند از منازل قمر که مذکور شد و دو کوکب که سعد ناشره است که در دنبال جدی است و دیگری
سعد الملک که بر کتف راست ساکب الماء است و از این سعود در احوال هوا و غیر آن
حکمها کنند مقدم منزل بیست و ششم است علامات او دو کوکب است از جمله شکل الفرس که متن الفرس
باشد که از عظم قدر ثانیه‌اند و صفت ایشان قبل از این در صورت فرس اعظم مذکور شد
و مؤخر منزل بیست و هفتم بود علامات او دو کوکب است که جناح الفرس و سرة الفرس باشد که هم از
اعظم قدر ثانیه‌اند و صفت ایشان هم مذکور شد و عرب مقدم را فرغ الدلو المقدم و مؤخر را
فرغ الدلو المؤخر خوانند این صورت ه ه ه و فرغ در لغت آن موضع باشد از دلو که آب
بیرون میآید رشا منزل بیست و هشتم بود علامات کواکب بسیار است روشن و بیشتر از قدر
ثالث برای بطلمیوس و از عظم قدر ثانی بزعم ابن صوفی و آن را جنب المسلسله خوانند چه
از صورت مرأة المسلسله است و آن را بطن الحوت نیز خوانند زیرا که شکل ماهی است
حاصل میشود از بعضی کواکب [illegible] المسلسله و بعضی کواکب سمکتین که حوت مشهور است و بعضی
[illegible] و این کواکب حلقه زده‌اند مانند رسنی بر این صورت
از جهت عرب آن را رشا خوانند چه رشا در لغت رسن دلو بود و طریق معرفت این منازل
چنان است که ثریا مشهور و ظاهر منازل است اول او را [illegible] و بعد از وی بر جانب
شرقی او از مدار ماه [illegible] طلب باید کرد [illegible] از جانب غربی

بعد از وی

بقدر دو خوشه شرطین و بطین پیش از او در ثریا بود چون این منازل اربعه معلوم کرد بعد از آن
هر منزل را از طرف شرقی و غربی مدار ماه به جانبی که [illegible] طلب باید کرد و بدین صورت که رقم شد
و چون منازل شناخته شد بروج را نیز [illegible] توان شناخت و چون بروج شناخته شود [illegible] صور را شناخت
بروج اول [illegible] قمر هر منزلی را از این منازل بیست و هشتگانه در [illegible] روز
تقریبا قطع کند و به تقریب سرعت و بطء حرکت قمر است چنانکه عنقریب ظاهر شود [illegible]
بعد از [illegible] منازل [illegible] قمر [illegible] در [illegible] روزی [illegible] تمام رسیده
که در نصف النهار [illegible] قمر [illegible] منتقل شده باشد قبل از آن یا بعد از آن نصف النهار
در [illegible] و چون قمر [illegible] بود گاه باشد که در نصف النهار روز دیگر منزل سیوم قمر
باشد و منزل [illegible] در صدد [illegible]
[illegible] آن منزل را [illegible] منزل اول [illegible] رسیده [illegible] گاه باشد
که در نصف [illegible] منزلها باشد در نصف النهار [illegible] آن منزل [illegible]
[illegible] آن منزل [illegible] صدر [illegible] خوانند [illegible]
[illegible] کنند انتقال قمر از منزل به منزلی [illegible] در آن روز باشد بعد از آن
واقع باشد [illegible] بطریق انتقال از برجی به برجی یعنی اول این منزل منتقل الیه
[illegible] رقم [illegible] و این مشکل منازل

[illegible]

[illegible] نشود [illegible] باشد که چون سریع السیر بود در محاذی یک روز دو منزل [illegible]
گذرد با آن جهت در ایام [illegible] بعضی از منازل در آمده و در او [illegible] از آن روز
از آن منزل بر آمده منزل دیگر در [illegible] باشد که چون بطئ السیر بود در محاذی یک روز
هیچ [illegible] نشود و [illegible] بسبب آنکه در او [illegible] بعضی از منازل در آید
و در او [illegible] روز دوم منزل دیگر نقل کند و چون قمر [illegible] منزل را قطع کند مراد از منزل
اینجا علامات است نه [illegible] مراد از علامات آن است که چون قمر [illegible] از منزل مفارقت کند
هر آینه آن منزل که [illegible] علامات است پیش از طلوع [illegible] در شرق ظاهر شود و آن
ظهور را [illegible] طلوع [illegible] و طلوع هر منزلی [illegible] عرب [illegible]
کردند و طلوع آن [illegible] و طلوع هر منزلی [illegible] سقوط [illegible] آن منزل باشد که از
[illegible] منزل [illegible] هر منزل را [illegible] آن منزل [illegible] هر برج را
نظیر آن برج خوانند لیکن مخفی نماند که تحقیقا [illegible] لازم [illegible] باشد
زیرا که این علامات [illegible] مخفی نماند [illegible] طلوع اگرچه [illegible] آن
ظهور [illegible] قبل از این مذکور شد اما سقوط [illegible] سقوط هر منزل عبارت است
از غروب [illegible] او را باشد در حال رؤیت [illegible] در غروب [illegible] آفتاب
[illegible] و در تقویم طلوع منازل را [illegible] اتصالات کلیه ثبت کنند

چه [illegible]

چه هر کوکبی در روزی که یکی از منازل را در صبح از ظهور رؤیت [illegible] علامات [illegible]
[illegible] پس اسم آن منزل [illegible] صبح [illegible] ظهور [illegible] پس علامات [illegible]
[illegible] علامات [illegible] از آن [illegible]
[illegible] و از طلوع هر منزلی تا منزلی سیزده روز بود لیکن [illegible] که طلوع [illegible]
بعد از چهارده روز باشد و طلوع دیگر منازل همه سیزده سیزده بود و در [illegible] بعد از طلوع
طلوع شرطین هم [illegible] روز بود اما [illegible] چنان است که حکما [illegible]
که [illegible] در [illegible] بوده‌اند [illegible]
هر [illegible] ساعت [illegible] چهار [illegible] باشد و ابتدای [illegible]
از زمان اجتماع حقیقی [illegible] تا مدت دوازده ساعت [illegible] منسوب [illegible] بعد از آن دوازده
ساعت دیگر زهره و همچنین بر ترتیب افلاک دوازده ساعت بعد از آن [illegible]
نوبت قمر را آخر شود [illegible] از [illegible] نوبت شمس [illegible] بعد از آن بطریق
که مذکور شد تا اجتماع دیگر و چون اجتماع شد نوبت هر کوکب [illegible] باشد [illegible] نوبت شمس
[illegible] هر گاه نوبت [illegible] از احکام [illegible] مطلق [illegible]
[illegible] خوانند و در [illegible] است چنانکه [illegible]
[illegible]

در حساب روز است کمتر است از ضرر ساعات لیست و ثلث اول سوا از ... ساعت ...
حرارة دهند و ثلث دوم را المستقیم نقصان مال و ثلث سیم را ... و این ثلث آخر
قلیل الضرر باشد زیرا که موجود است زهره است و در ثلث آخر است مریخ که چهار ساعت
نا یا ... قبل از ابتدای است ... گویند از جمیع جهات جدا باید کرد زیرا که هم منسوب
که ... است و هم ... است ... و در تقویم غیر از جدول ... جدول ... و رند
باز از هر روزی که در آن روز باشد غیر از آن ابتدای است ... باشد اثنا ...
جدول ثبت کنند به رقم یا رقم ساعات شکسته از روز باشد یا وقت ... است ...
رقم دقیقه سیم رقم از روز باشد و گاه باشد که رقم دقیقه ترسند و این ساعات و دقایق که
که بر گذشته در اکثر تقاویم ساعات دقایق ... نمود زیرا که استخراج آن سهل است و گاه باشد
که هم خواهند که زیاده موفق نمایند از اخیر ابتدا است رباعیات مستوی ساز نمود در
بعض تقاویم نامه در جدول یا زمرد ... ابتدا است ... ثبت کنند و در دیگر ساعات
مستوی و در بعضی دیگر گاه باشد که نصف جدول غیر از جدول ساعات یا زده و در هر ساعت
ابتدا است ... از کواکب سبعه ثبت کنند باب ۱۳ در معرفت اوقات صلواة و معرفت
قبله از علم نجوم آنچه واجب است معرفت اوقات صلواة و معرفت قبله است لیکن محقق
نماند که معرفت اوقات صلواة را محقق ... بیان نمایند ...

اول

بر دولت ظل ... بهار ... بر افق ... جلیل القدر سلامه ...
شرح ... حق آن ... گشته طالبان تحقیق را مفید باشد اینست ...
پس باید دانست که علماء ... اول وقت نماز بامداد آنگاه است که صبح
صادق ابتدای طلوع کند و قید صادق کرده احتراز صبح کاذب است که از اول صبح
اول و فجر مستطیل ... ظاهر گردد ... اول ... بلکه از جانب مشرق
بر از ظلمت شب سیاه تر ... منفصل از افق و در آن وقت فرض نماز بامداد گذاردن
باتفاق جمیع فرق جایز باشد لقوله علیه السلام لا یغرنکم اذان بلال
ولا الفجر المستطیل و بعد از آن چنین نوری ... منبسط ظاهر شود که افق
روشن گردد و بیاض اول صبح ... آنست ابتدای طلوع صبح صادق و اول
وقت نماز بامداد و آخر وقت نماز بامداد وقتی بود که آفتاب طلوع کند و فضیلت
وقت نزد فرقه ناجیه امامیه از افق طلوع است تا ظهور سرخی از جانب مشرق اما
افضل در ادای صلواة ... اول وقت است لقوله علیه السلام اول الوقت رضوان الله
و آخر الوقت غفران الله و اول وقت نماز پیشین باتفاق جمیع فرق آنگاه است که
ابتدای زیاده شدن ظل مقیاس باشد بعد از زوال اگر در وقت زوال ظل موجود باشد
یا ابتدای حدوث ظل اگر در وقت زوال موجود نباشد و این در بعضی شهرها است

باشد که آفتاب بسمت الرأس ... رسیده و آخر وقت نماز ... آنگاه است که ظل
مقیاس دو برابر مقیاس شود بیرون از زوال ... که ظل مقیاس مساوی مجموع ضعف
مقیاس و ظل زوال شود اگر ظل زوال موجود باشد ... ضعف مقیاس
شود پس اگر موجود نباشد و این روایت بر مذهب ابو حنیفه است و بر مذهب شافعی
و جمعی مذهب ابو یوسف و محمد که از تلامذه ابو حنیفه اند بر روایتی بر مذهب ابو حنیفه
اول وقت نماز دیگر آنگاه باشد که ظل مقیاس برابر مقیاس شود بیرون از زوال اما
بر مذهب فرقه ناجیه علیهم التحیة ... آنکه هر آینه ... مختص است از ابتدای زوال
مخصوص وقت پیشین است تا آن مقدار که فرض آن گذارده شود بعد از آن
اول عصر در آید و در این حال هر دو وقت مشترک بود تا زمانی که تا غروب
بمقدار ادای صلواة فریضه عصر باقی ماند و بعد از آن تا غروب مخصوص نماز
عصر باشد کما قال الامام الصادق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام اذا زالت
الشمس دخل وقت الظهر فاذا مضی قدر اربع رکعات دخل وقت الظهر والعصر
حتی یبقی من الشمس قدر اربع رکعات فیخرج وقت الظهر ویبقی العصر حتی تغرب
الشمس و آخر وقت عصر باتفاق جمیع فرق وقتی است که آفتاب غروب کند
اما فضیلت وقت پیشین بر مذهب جلیل القدر تا زمانی است که ظل مقیاس

مساوی ...

مساوی مقیاس شود از بعد زوال و فضیلت عصر تا مقداری که سایه دو برابر شود ...
زوال و وقت نماز شام بعد از انتهای غروب تمام جرم آفتاب است و آخر وقت
نماز خفتن بعد از غروب شفق است و این هر دو مذهب طایفه سنیه است اما مذهب
فرقه ناجیه امامیه اول وقت نماز شام زوال حمره مشرقیه است تا مقدار
که فرض مغرب ادا شود بعد از آن وقت خفتن در آمد و هر دو مشترک گردد تا
از زمانی که نصف شب بمقدار ادای فریضه خفتن باقی ماند پس از آن وقت تا
نصف شب مخصوص خفتن باشد اما وقت فضیلت نماز شام تا زوال شفق سرخ است از
جانب مغرب و فضیلت وقت نماز خفتن تا انقضای ثلث شب ... است ... و
بعضی ... گفته اند اما ارتفاع سمت قبله عبارت از ... آفتاب با ارتفاع که
در آن ارتفاع ظل مقیاس ... دایره عظیمه باشد چنین دایره عظیمه فرض کنند
راس که ... سمت راس ... تقاطع این دایره با افق ... آن تقاطع که از جهت
مکه ... نقطه سمت قبله است ... فصل مشترک میان سطح افق ...
و سطح این دایره را خط سمت قبله گویند ... آفتاب با این دایره رسد ...
از ... دایره ... باشد ... مرکز آفتاب و افق ... از ربع زیاده باشد
ارتفاع سمت قبله بود و چنین در آن وقت سهم مقیاس و مرکز آفتاب هر دو داخل

در سطح این دایره از لازم منتصف ظل مقیاس تیر و اخص در آن سطح بود که میتین یدی ضار
عشر الکلی سی خطات قبله و ظل مقیاس به قبله بر منطبق بشد فهو المطلوب و در تقویم [illegible]
هر از جدولی ساعات لیست جدولی بیاورند و در آنجا باز از هر روزی ساعات صبح
تمام بر از روز و ساعات شفق هر از این روز که تقریب ساعات مساوی المقدار ثبت
کنند هر و در قسمی ساعت دهم دقیقه ساعت و مراد ساعت صبح زمان مابین
ابتدای طلوع صبح صادق است و طلوع مرکز آفتاب و مراد ساعت شفق زمان مابین
غروب مرکز آفتاب است و غروب شفق که انتهای عشا است از بیاض مغربی برای فریضه
و هر از ان جدول دیگر بیاورند و در آنجا باز از هر روزی ارتفاع آفتاب در اول
نماز دیگر بمذهب حنفی آنکه مخالف قول امام او یوسف است بیاورند و در هم یا درجه و دیگر
دقیقه [illegible] وقت فضیلت عصر تعبیر کنیم و هر از ان جدول دیگر بیاورند
در آنجا ساعات حنفی [illegible] مابین اول وقت دیگر حنفی که مخالف قول ابو جعفر و ابو یوسف
است و غروب مرکز آفتاب ثبت کنند آن نیز مرور قسم بطریق ارتفاع و ساعات
عصر حنفی و ما از آخر وقت فضیلت شافعی تعبیر کنیم و هر از ان جدول اول دیگر
دیگر بیاورند و در آنجا باز از هر روزی ارتفاع سمت قبله در ان روز ثبت کنند
مرور قسم یا درجه و دوم دقیقه و تشخیص وقت رسیدن آفتاب بارتفاع سمت
قبله

قبله موقوف بر اسطرلاب باشد چنانکه در هر روزی که اراده این معنی کنند افقی شظیه ارتفاع
بر ارتفاعی نهند که در جدول جهت برابر آن ارتفاع سمت قبله بود در آن روز پس علامت
گرفته اسطرلاب معلق کنند و نگاه می کرده باشند هرگاه شعاع آفتاب از ثقبه علیا بر ثقبه
سفلی افتد آفتاب بر ارتفاع مطلوب بود و در افق ظل مقیاس سمت قبله باشد
هو المطلوب و مخفی نماند که در بعضی بلاد است قبله ظاهر شده در مابین المشرقین تا
بین المغربین بود آفتاب در بعضی ایام فوق الافق بود برابر ارتفاع نرسیده باشد
ب در آن جدول هیچ روزی آن روزها هیچ ننوشته و همچنین خالی که از روی پس در آن روزها
بجهت این جدول در آن بلاد است قبله معلوم توان کردن و چنین معرفت وقت صلوات
ظهر و عصر موقوف بر تعیین نصف زوال است و آن در باب ششم معلوم شده است و گفتیم
تنبیه این سیفره که اوائل زوال در معرفت آن مختصر معلوم شد پس اینجا حاجت
تکرار نیست باب چهاردهم در معرفت تاریخ خطاییان حکمای خطا شبانروزی را به دوازده
جاغ قسمت کرده اند همچنانکه منجمان ولایت ما شبانروزی را به بیست و چهار قسم ساعات
کرده اند و هر قسمی را شاعتی نامیده اند همچنین حکمای خطا و ترکستان شبانروزی را بدوازده
قسم [illegible] و هر قسمی را اصطلاحی خوانند و جاغ [illegible] است
[illegible] جاغها [illegible] این ترتیب است [illegible] ب جو [illegible]

ما لو شقان لو حن و ضر سلان رو ح وی ط شن ی لو یا
سیو [illegible] سال این نامها از [illegible] موش و گاو و پلنگ و خرگوش و نهنگ و مار و اسب و گوسفند و
بوزینه و مرغ و سگ و خوک باین ترتیب و در زمان ما قسم اول را که اسکو است
سیچقان گویند و قسم دوم را که اود است [illegible] و همچنین که منجمان ما هر ساعتی را شصت
دقیقه قسمت کرده اند حکمای خطا هر جاغی را هشت که قسمت کرده اند پس شبانروزی
نود و شش که باشد و هر شبانروزی را ده هزار فنک قسمت کنند پس نصیب
هر جاغی از فنکات هشتصد و سی و سه فنک و ثلثی باشد و نصیب هر کهی صد و چهار
فنک و سدس و [illegible] نصیب هر جاغی در ساعات ستونی باشد و نصیب هر کهی پانزده
دقیقه که ربع یک ساعت است و نصیب هر فنک [illegible] ثانیه و سی و شش ثالثه و بیست و چهار
رابعه [illegible] جاغ [illegible] شبانروزی چنانکه سابق ذکر کردیم از نیم
شب گیرند و در آن وقت از جاغ زه [illegible] نیمه گذشته باشد و یک نیمه باقی
باشد و هر از ان [illegible] جاغ می گذرد تا حد نصف روز [illegible] نیمه از جاغ وو
[illegible] گذشته باشد و نیمه باقی و اول روز در وقت [illegible] و در روز در نیمه
جاغ [illegible] باشد و [illegible] در نیمه [illegible]
شب در روز [illegible] و پس [illegible] خلاف نیمه روز و نیمه شب [illegible]
ابتدای روز

مبدء شبانروز از منتصف جاغ اول که آن گرفته اند و نیز لازم که تقسیم آن جاغ
معلوم نیست و بعضی بر آن اند که اول کرد که اول از جاغ اول گیرند و منتصف [illegible]
زیج ایلخانی آنچه از صاحب کشف الحقایق نقل شده که در این جهت [illegible] که نظر بر این بود
باشد که چنین [illegible] را منتصف ساخته اند بجهت مبدء شبانروز خواسته اند که جاغ اول هر
منتصف بود بجهت آن عرض [illegible] تاریخ شمسی حقیقی باشد
که از [illegible] سیجو خوانند و آن بحسب ارصاد ایشان سیصد و شصت و پنج روز
و دو جاغ و هفت که چهار فنک و [illegible] و این زیاده است از سال شمسی
حقیقی بحسب زیج جدید الغ بیگ [illegible] دقیقه و سی و دو ثانیه و مبدء سال [illegible]
که آفتاب در اواسط دلو [illegible] خطائیان مبدء سال منتصف حقیقی دلو گرفته اند
لیکن بسبب آنکه اوج [illegible] ایشان ثابت است و بحسب ارصاد مشهور
متحرک [illegible] از آن انتقال [illegible] و در زمان [illegible]
دلو [illegible] و لهذا [illegible] آن است
که [illegible] وقت [illegible] منتصف دلو اول [illegible]
ایشان [illegible] سال را بدوازده قسم
گرفته اند منجمان خطا و هر سال را به بیست و چهار قسمت می کنند و هر قسمی را

هر چند [illegible]

را کبیسه گویند و طریق این تقسیم چنان است که دایره سمتی فرض کرده اند که بر قطب دایره که مذکور است
گذشته است و لا محاله این دایره مقاطع دایرهٔ معدل النهار باشد بر دو نقطه متقابل آن نقطه
که بر قطب دایره اول است از ابتدای تقسیم گرفته اند و از آنجا معدل النهار را به بیست و
چهار قسم متساوی کرده اند و باز ده دایره سمتی دیگر بر مواضع تقاطعات گذرانیده تا هر یک
منطقة البروج را قطع کرده اند و سا در هر قسم سال را آن وصول مرکز آفتاب بود بدین
تقاطعات و قوسهای منطقة البروج اگرچه درین تقسیم مختلف بود اما از سه قطع جنوب
ایشان را اعتبار است در باب شد و مقتضای این تقسیم هر قسمی پانزده روز و دو جاغ و
چهار صد و یک ... و نصف ... و ۲۴ این اقسام ملقب است بدین ترتیب
ا لیچون ب روشن ج کیجه د شونیون ه شبک
منک و کوو ز لیخه ح سیرمن ط سیجی ی
شاجن یا شباوشو یب دانس یج لیرو ید جوشو یه بیلو
یو سیرفن یز ختلو یح سونکان یط لیدون ک سیاوسه کا
داسه کب دونکجی کج سیوخن کد داخن که و سال را اگرچه شمسی
حقیقی گرفته اند اما ماهها را قمری حقیقی گرفته اند گیرند و روز اجتماع حقیقی است تا اجتماع
حقیقی دیگر پس اگر اجتماع حقیقی پیش از غروب آفتاب واقع شود آن شب را ترکان اول

ماه دانند

ماه دانند و اگر بعد واقع شب بعد از آن را و این زمان سخان در اکثر تقاویم اگر
اجتماع پیش از نصف روز واقع شود روز بعد از آن مراد است مراین ماهها ملقبه
ترکی و خطایی بدین ترتیب ا ارام ای ب ایکندی ای ج اوچنج ای د تورت
ینج ای ه بیشنج ای و ۳ اونج ای یا اون سکیج ای یب حقشاباط ای و لایم

التنج ای ز یتنج ای ح سکیج ط طوقوز ای ی

ماهها بعینه مثل ماههای عربی است و نه روز باشد یا سی الا آنکه ترکان زیاده
از سه ماه متوالی سی نگیرند و زیاده از ماه متوالی بیست و نه روز باشد یا سی
الا آنکه ترکان زیاده از سه ماه متوالی سی نگیرند و زیاده از ماه متوالی بیست و نه
و در وجه این خلاف ظاهر نیست چه بر هر وضع معین نیست و اول ارام ای که مبدا
سال قمری و از ترکان کو تکلیف کنند شرط بلکه در مابین مرضی والخین که
قسم اقراءست که از سابق و مرضی و ... که قسم دوم است از سال لاحق نیز در حوالی
مبدا لیچون بود یعنی مقدم بر آن یا متاخر از آن چه اگر مابین اول ارام ای و روشن از
مدت یک قسم سال زیاده شود مبدا ارام ای مقدم باشد بر مبدا لیچون و اگر کمتر باشد
متاخر بود و همچنین باشد در ایام هر ماهی از ماههای قمری مبدا قسم زوج از اقسام
سال شمسی واقع شود که عدد آن قسم ضعف عدد آن باشد مثلا در اول مبدا
قسم دوم واقع شود در ماه دوم مبدا قسم چهارم و در ماه سیم مبدا قسم ششم

و هم بر این قیاس تا ماه دوازدهم که در مبدا قسم بیست و چهارم واقع شود و اگر در
ماهی از این ماهها چنان اتفاق افتد که مبدا هیچکدام از اقسام زوج واقع نشود
آن ماه را از ماههای دوازده گانه نشمارند بلکه آن ماه را به اصطلاح ایشان کبیسه شد
و آن را به ترکی شون ای و به خطایی ... گویند و سبب این کبیسه آن است که دوار
احقاب که عبارت است از سال شمسی حقیقی زیاده از سال قمری بده روز
و کسری یا هر آینه در هر دو سال یا سه سال یک ماه زیاده آید پس از آن ماه
کبیسه گیرند تا آن تفاوت مرتفع شود و همیشه اول ارام ای در حوالی مبدا
لیچون باشد و شرط آن منتفی شود چنین شون ای تمام بعد از آن ماهی در آید که با
واسطه بعد از ماه سابق باشد به همان ترتیب که مذکور شد و لا محاله در آن ماه که مذکور بعد از آن
باشد باز چنان شود که مبدا قسم زوج از اقسام اثنی عشری شمسی واقع شود که
عدد آن قسم ضعف عدد ماه باشد و همچنین می شود تا باز که بعد از دو سال
یا سه سال احتیاج کبیسه شود و سر آن به بیان ماهها در آید بعد هذا ابراد ...
از کتب مخفی نماند که چون زمان امتداد است وهمی پس تقسیم او ممکن نباشد
با جزاء و چون وجود از اجسام زمان را بعد ساختند و از آن اجزای معینه ...
از اجزای زمان فرض کنند چنانکه هر بعضی از آن مفروض کمیتی معین شود به اعتبار

ادوار

اجزای است و به آن بعضی اجزای بعضی از آن را دور گویند تا هم آنکه متعاقل آن بعض
شبیه است بعد یا بعضی اقل و ادوار که نجوم اعتبار کرده اند بسیار است از
جمله ادوار معتبره چند دور است که مخصوص حسابهای خطا و ترکستان است
و از این جمله است آنکه دوری است که بر دوازده سیکو و ۲۴ ...
آن ۲۴ ... قسم شمار در دوری باشد ... جاغ ... که ... کسبق دیگر ... فته
و آن را انجام یا دور اثنا عشری گویند و همچنین که جاغها را به آن می شمارند
سالها را و روزها را هم بر آن می شمارند پس هر سالی یا روزی نسبتی با یکی
از آن ۱۲ داده شده هم ملقبه به خطایی و هم ملقب به ترکی و خطاییان ... را دور دیگر است
که بر ده سیکو و همین سالها و روزها را بر آن شمارند و یکی از آن ده ملقب به خطایی
این است ا کا یا ب بین ج تین د وو ه کی و رکن ز شین ح
ژم ط کوی و خطاییان این دور را با دور اثنا عشری ترکیب
... در این جا آید که بر شصت می کود از ادوار ستین می گویند و سالها
و روزها را بر آن می شمارند و گویند این دور در شصت ... و روزها نیز
بجای ... است و مقدم در شرح زیج ایلخانی که مناسب آن است که ...
دور عشری با اثنا عشری یک بار ... گیرند و ... ستینی را ... ماه

و ترکیب این ده ماه در تحصیل ماه رستینی برین وجه است فتا تر ا
کاره ب بیاجیو ج بین یم د نین وماو ه دوجین و یا ضر ز
کن دو ح شین دي ط زم شن ي کوي یو یا کا شبو یب یاجا یج
بن زه ید تین جیو یه دویم یو کبي ماو یز کن جن یح شین ضر یط
زم دو ک کوي دي کا کا تن کب یا بو کج بین شیو کد تن خاي که
و وزه کو کبي جبو کز کریم کح شین دصاو کط زم جین ل کوي ضر لا
کا دو لب بي دي لج بین لد تین بور له دو شیو لو کي خا بي لز
کن زه لح شین جیو لط زم یم م کوي ماو ما کا جن مب بي ضر مج بی دو مد
تین دي مه دشین مو کي لو مز کن شو مح شین خاي مط زم زه ن
الو لي جیر نا کا یم نب بي ماو نج بین جن ند تین ضر نه رود و نو
کبي وي نز الکن تن نح شین بود نط زم شبو س کوي خاي و تکرار سالها را
در دور ستینی شمار نماید معتقد کنند به نام ماه را اول یا او در شکون
گویند دوم را سوم شکون گویند ودر سیم خازن و این دورها هر چند
هست ولی اینها مصطلح شده است که دور اول سوماه را اعظم و ثانی سوم
ماه را اوسط و ثالث سوماه را صغر گویند و در ایام ستینی این ماه را اعتبار نکنند

پس سالها را معتقد ساز نمایند این دور مثلا گویند که این سنه جهیسم است از
ماه رش لکون یا سال ماه لند هم است از ماه رجی لکون و مع هرا و ابتدای
ماه رش لکون در سال هشتصد و سیزده یزدجردی بود و مراد از این
قید آن است که اگر کسی خواهد که در سالی غیر از این تاریخ بداند که داخل در کدام
دور و سال چند است از آن دور هشتصد و سیزده از تاریخ یزدجرد در آن
سال بیرون رود آنچه ماند بر شصت قسمت کند، فی القسمت سالها
باشد گذشته از یک از این سه ماه رس خارج قسمت را بر سه طرح کنند اگر
هیچ نماند سالها از دور رش لکون باشد و اگر یک باند از ماه رجا لکون و اگر
دو ماند از دور جادون مثالش خواستیم که در سال هفتصد و شصت و شش یزد
جردی که زمان تحریر این شرح است معلوم کنیم که کدام ماه است و چند
سال است از آن ماه رتفاوت میان این دو تاریخ گرفتیم نود صد و نه و در
سه و بر شصت قسمت کردیم فی القسمت سه و نه است تمام گذشته از ماه رجا و دو سه
مذکور سی و چهار است و حقیقت ردیگر تاریخ که در این فقید از باید رو تاریخ بنا
بر عدم کسرادست و دانستن اقسم خطاییان را ماه ری دیگر است که هر ماه از ده لکرد
و همین روزها را هر ماه بهشتیا رنمو و آنرا ماه ر اختیار ی و دور رابع کنند

و در اختیارات دران اعتبار تمام کنند و ۱۲ ماه از ده بقیه خطاییان است
الکن ب جبو ج من د ین ه تن و جه ز یو ح وي ط جین ي شیو یا
خالي یب و بعضی از روزها این ماه را نهایت نحس گیرند و آن دو روز
باشد که آنرا بخطایی من گویند یعنی اغبر که لغایسی خاک رنگ گویند و آن روزها
به هیئت باشد و بعضی نهایت سعد گیرند و آن نیز ماه روز بود که آنرا بخطایی
چه گویند یعنی سفید و آن روز جبن و خفیا باشد و بعضی نهایت محمود گیرند یعنی
مایل بسعد و آن چهار روز بود که آنرا بخطایی خریک گویند یعنی زرد و آن روزها جیو
و تن جه و دي باشد و بعضی مذموم گیرند یعنی قریب بنحس و آن نیز چهار روز بود
که آنرا بخطایی حني گویند یعنی سیاه و آن روزها کن و سن و بن و شیو باشد و علامت
اینها این است س علامت سعد ن علامت نحس ح علامت محمود م
علامت مذموم و بعضی از منجمان این نقطها صریح ننویسند در اوراق تقاویم
در ازای هر روز نویسند و بعضی دیگر به جهت اختیار نقطهای الوان موافق
لون هر روزی بنهند و جمع نوبت این روز سعد و قسم طاق از سند
از قسم بیست و چهار کانه سالی مانند ماه خصم بیجی که اول است و کینی
که سیم است و نقش که پنجم است از روز سعد و از خصم و روز مقدم

براین دین ماه ریک شنر مذمی آنچه در روز مقدم نوبت بر آن رسیده باشد
و روز سعد از آن قسم مکرر باشد و نقص جایی بر ترتیب باشد پس یک ماه را للفه
روز باشد و یک ماه را سیزده روز و معلوم نشده است بیقین که درین تکرار
مراد خطاییان چیست بعضی گفته اند که تا فرق باشد میان این ماه رود ماه
اثنا عشری و تعبیر این ماه ر در اوائلی دانسته اند چه تعبیر ماه ر اثنا عشری
مستلزم تعبیر ماه ر ستینی و ماه ر عشری است و سبب آنکه مکرر از مخصوص داری
اقسام طاق منحصر از آن است که سعد اسعد لیمن است و آن از اقسام طاق است
و فرق مذکور خواسته اند که در اقسام سعد نخود ر باقی اقسام فرد هم به طبیعت
لیمن مکرر ساختند و برادران از کسی مخفی نماند که اهل خطا که سالها معتبر سازند
با بتدای آفرینش عالم و زعم ایشان مدت بقاء عالم سیصد هزار و شصت و حکیم
فاضل محیي الدین مغربی در زیج ادوار دوار الانوار الفقه که سیصد و شصت
هزار و شصت و بعضی از براهمه زیاده ازین معدار گفته اند و اینها از خرافات
و امور مستبعده است و دلیل بر آن نیست و هر دو با صطلاح ایشان ده هزار سال
است و در سال هشتصد و چهل و نهم یزدجردی گذشته از آفرینش عالم بر عم
این طایفه هشتاد هزار و هفتصد و هشت و سه و نه ده هزار و هفتصد و

ماه و چهار ساعت پس در زیج است که نهصد و شصت و شش یزدجردی است از
ابتدای آفرینش عالم است و هزار و هشتصد و شصت و چهار روز و هفتاد
و کمیت تمام گذشته باشد اما ترکان در شمردن سالها بر دورهای عشری
اتفاق نموده و اصحاب زیجات گفته اند که ما را تقیید تاریخ ایشان معلوم نیست
که ایشان حادثه را ساخته اند و سالهای بعد از آن نسبت با آن کنند
و در سالهای عجم نیز این معنی است حضرت … در میان … چه بنای
سیاست ممالک در دفاتر خود بر آن نهاده اند و اصلا تاریخ دیگر نزد ایشان
منظور نیست و حضرت مصنف اسامی اجزای ادوار اربعه و همچنین اسامی اقسام شهور
و سنه و الثلاثه قمری که ما در شرح از کتب عمل نقل کردیم در متن نیاورده
الف تاریخ … مصنف … که در قسمی از زیجات شمسی … ایشان
نامی است و همچنین هر ماهی از ماههای قمری هر روزی سالی از روزها و سالهای
دور ستینی و هر اسامی عشری و ثانیا هر روزی از دور رابع را نامی است مثبت
ایشان و آن در زیجات مسطور است و در تقویم تاریخ خطائیان را در آخر
جدول اول صحیفه یسری در تحت … بیاورند و در جدولی اقسام دور ستینی
و در چهارم از ارقام ایام دور ثانی عشری و در سیم ارقام ایام دور رابع و در چهارم

علامات …

علامات اختیارات و حروف با الفاظ مشکوکه با الفاظ مصرحه و در پنجم
ارقام ایام سنه و در ششم ارقام ایام ماه قمری بیاورند و … همچنین …
شهور قمری در حاشیه در بعضی روز مبدا اثبات کنند پوشیده نماند که ایام چهار
عشری و دو عشری از دور ستینی بقاعده معلوم … اگر چه اگر از ایام گذشته باشد
از دورهای عشری و اگر ده ده طرح کنند ایام گذشته باشد از دورهای عشری
و لهذا در بعضی تقاویم دورهای عشری و دور عشری … باشد لیکن …
ثانی دورهای عشری مشترک است از دور عشری و ثانیا طرح ده ده … است
از طرح دوازده دوازده در اکثر تقاویم موافق آنچه مصنف … دورهای عشری را
ترک کنند و بعض منجمان … ایام دور ستینی و دورهای عشری و دور رابع
همه را مصرح در جدول غیر از جدول ارقام هر یک نویسند و گاه باشد
که در بعضی تقاویم نامه … شهور قمری حقیقی و مدخل اقسام سنه را در میان یکدیگر
ترتیب … در ششم جدول بیاورند در ورق مقدم بر اوراق … کانه
در جدول اول اعداد اقسام و اعداد شهور هر یک … ثبت کنند ارقام
هندسی با جمل و در جدول دوم … و … شهور و در جدول سیم
عدد هر یک از شهور … که موافق اول آن … اول ماه باشد

و در جدول چهارم ایام ماه و در جدول پنجم فلکات که بر ایام ماه و در دور ستینی
رانده باشد در جدول ششم ایام ماه و اختیارات و در بعض تقاویم جدولها
دیگر غیر از آن بیارند و در اغلب ایام ناقصه دور ستینی که مدخل اقسام سال
و شهور باشد ثبت کنند و طریق وضع فلکات چنان است که هفت فلکات
شصت شمرند از ایشان … مرفوع مره خوانند و هفت مرفوع مره شصت شمرند از آن
یکی گیرند و مرفوع مرتین خوانند و مرتبه مرفوع مرتین بحسب اصطلاح مقدم باشد
بر مرتبه فلکات و اگر فلکات ناقصه کسور باشد از آن غیر از فلکات در میان
جدول وضع کنند و کسور باعتبار تجزیه هر فلک باشد شصت جزء اگر
هر عددی مذکور … شصت کم … باشد و در بعضی تقاویم فلکات را رفع نکنند
و همه را بارقام هندی ثبت کنند و در جدول دیگر غیر از جدول فلکات بیارند
و در آنجا کسور ثبت کنند چنانکه هر عددی از آن … باشد و هم
در این ورق نیز ورق مقدم بر اوراق … کانه در صفحه یمنی … دوازده
خانه رسم کنند و در هر خانه نام سالی از دورهای عشری … ایشان …
ترکان و خطائیان نویسند و در زیر آن … ترکی و فارسی نویسند نام آن سالی
که موافق … معروض باشد در خانه وسط فوقانی از آن … ثبت کنند

و هم در این

و هم در این ورق تاریخ سال معروض و مدخل آن نیز … و احکام آن …
بزعم اهل خطا نیز بیاورند چنانکه اول یقین کنند که سال کبیسه در کدام است
از آن ادوار گذشته چند سال است از آن دور و ثانیا تشخیص نمایند که مبدا کدام
روز است از دور ستینی و چند ساعت … گذشته از آن روز تا مبدا و نیز کدام روز است
از دور رابع و اسامی هر یک بنویسند و ثانیا از زایچه که از … ماهی از
ماههای که … واقع شده تا آن … چند مدت شده و از آفرینش عالم از
اهل خطا … معروض چند روز و چند … معروض چند … است و گاه باشد
که از … تاریخ … و … آن … تاریخ … شهور را
نیز بیاورند و ساعت و دقیقه گذشته از اول آن روز یا شب که …
در آن روز یا شب که … در آن روز یا شب بنویسند و غیر از
احکام آن … بزعم حکمای خطا و العیاذ بیاورند … تمثیل هر یک را در ورق
مقدم بر پشت صفحه یسری بیاوریم تا تصور آن بر متعلم دشوار نباشد باب
پانزدهم در معرفت زواهری که در تقویم بیاورند غیر از آنچه مصنف از بیان متعلقات
هر صفحه فارغ شده شروع نموده در بیان زواهری که ایراد آن در تقویم
مصطلح و متعارف است … که در صفحه مقدم بر اوراق … کانه

تاریخ نسبت معروض که مبدا آن وقت وصول شمس است بنقطه اول حمل و منضم ان نسبت
بتواریخ اربعه مشهوره و تاریخ خطاییان بیاورند چنانکه در تواریخ مشهوره اول
تعیین ساعت و اجزاء آن کنند پس تعیین روز یا شب مدخل بحسب هر یک از
تواریخ اربعه به ترتیب و در تاریخ خطا اول تعیین نمایند که مبدا نسبت معروض
در کدام فلک و چاه است و روز مدخل کدام روزست از ایام دور ستینی
و همچنین از ایام دوره رابع و نیز تحقیق نمایند که از مدخل حقیقی با هر کدام ماههای قمری
که مبدا نسبت مدار آن واقع است یا مبدا نسبت چند مدت گذشته و همچنین لذ
مدت قسمی از قسم که مبدا نسبت مدار آن واقع و الحق تعیین نمایند که سال
معروض داخل در کدام دورست از ادوار گذشته و چند سال است از این دور
و همچنین چند نسبت است از ابتدای آفرینش عالم بزعم اهل خطا و گاه باشد
که در بعضی تقاویم نام هر از این مذکورات بو امره طالع نسبت بعضی بیان استخراج
آن بطرق مختلفه بیان کنم و درین موضع در جمیع تقاویم اسم شهری که طالع نسبت
و آفاق مختلفه استخراج کرده در همین صفحه بنویسند و تسهیل هر یک از مهمات تقویم
مستور کرده و ان شاء الله تعالی و در تقویم غیر نامه تعیین مدخل نسبت و تاریخ خطا متذکر
باشد و اصناف زایچه طالع وقت تحویل شمس باول حمل و در یک آن صفحه

به از

چهار مرطا نطرق که در زایچه اجتماع و استقبال مذکور شد پس انی حاجت باعاده
نباشد و مواضع کواکب و همچنین موضع عقده راس قمر را در وقت تحویل مذکور
در آن زایچه ثبت کنند و بطریق که هر که از کواکب سبعه و عقده راس در هر
برج که باشد آن برج را در انکانه ثبت کنند از خانهای حوالی که نام آن مصرح
در انکانه مستور باشد قید مصرح گفته آن است که گاه باشد که اسم او و برج او کی نه
مستور بود بحسب عدد و دیگری بحسب عمل چنانچه سبق ذکر یافت و مصطلح شده
است که برج بحسب عدد بصریح و برج بحسب عمل را الحاقات نویسند و ثبت موضع
کوکب بحسب برج صریح باشد و درجات و دقایق که از اول آن برج کوکب
بحرکت قطع کرده باشد بدرجات و دقایق که عقده قمر [illegible]
آن و اصح و رشته باشد ابتدا از اول آن برج نیز ثبت کنند و سهام
نیز در آن زایچه بیاورند و آن سهام دلالت بر چیزهاست از احوال پادشاه
و رعایا و تغیرات هوا و تغیرات آب و وقوع امراض و آشوب و [illegible]
و ارتفاعات که از مواضع کواکب دلالت بر آن چیزها در درجه طالع با جوزهر
دیگر از فلک البروج که مناسب امر مطلوب کرده و بیان استخراج آنها متعلق
بکتب عمل دارد و اما طریقه وضع ایشان در زایچه بر وضع کواکب است نیز

٧٨

هر یک از سهام در هر برج که باشند آن را با درجات و دقایق در انکانه ثبت
کنند که اسم آن برج مصرح در انکانه مثبت باشد و از سهام آنکه اهتمام
باستخراج آن بیشتر نمایند و در جمیع تقاویم مستور باشد سهم السعادة است
و سهم الغیب که یاد ازان دال بود بر نسبت و جاه و بکارات و دیگری برای [illegible]
دین و عبادات و استخراج این هر دو از موضع شمس و قمر و درجه طالع نمایند
و گاه باشد که از برای احکام هر یک از فصول اربعه زایچه وضع کنند علیحده در صفحه
چنانکه زایچه طالع وقت تحویل شمس بحمل گفته احکام فصل بهار باشد و زایچه طالع
وقت تحویل شمس بسرطان گفته احکام فصل خزان و زایچه وقت تحویل
آفتاب بمیزان گفته احکام فصل تابستان و زایچه وقت تحویل شمس بجدی
گفته احکام فصل زمستان لیکن جمهور اهل احکام و قرآن عمل را کار آورند که
طالع وقت تحویل آفتاب بحمل اگر برج منقلب باشد اما اگر طالع وقت مذکور
برج ثابت باشد احکام سنه از زایچه آن طالع کنند و زایچه طالع سه فصل
دیگر استخراج کنند و اگر برج ذو جسدین باشد زایچه طالع وقت تحویل
آفتاب بمیزان استخراج کنند و حکم نیمه آخر نسبت از آن کنند و حکم نیمه
اول نسبت از طالع وقت تحویل آفتاب بحمل معلوم گردد هر یک از بروج منقلبه

دانسته

و ثابته و ذو جسدین چندی بعد ازین در باب شانزدهم بیاید ان شاء الله تعالی و در اکثر تقاویم
زایچه طالع اجتماع و استقبال مقدم بر نسبت یا فصل نیز وضع کنند و از آن احکام
بسیار معتبر دانند و بعضی از منجمان در تقاویم نیز بجهت طالع تحویل آفتاب به هر یک
از بروج در فوق صفحه آن زایچه وضع کنند و حکم هر ماه شمسی حقیقی از آن کنند
و از جمله اموری که در اکثر احوال در تقویم نام بایدند ایام مشهوره است از تواریخ
مشهوره که در میان اتفاقات یا در جدول علیحده قبل از اتفاقات کلی
باز او را نویسند مثل ایام مشهوره بعضی از تواریخ که منجمان در تقاویم ثبت
کنند و مصطلح و متعارف اهل ایران زمان نیست و آنچه متعارف است سبب
شهرت آن بر بعضی ظاهر است و چون که ایام مشهوره هر یک از تواریخ
مشهوره را با نسبت شهرت آن شده و درین کتاب یاد کردیم تا ناظر تقویم را
مفید باشد و بالله التوفیق و علیه التکلان ایام مشهوره تاریخ عرب
غره سال عرب محرم است در ولایت عرب درین روز نوروز کنند
و بعیش و طرب و لهو و نشاط مشغول گردند ایام معدودات
اصحاب زیارات گویند ده روز اول محرم است اما اکثر مفسرین
ایام معدودات [illegible] تغیر کرده اند ایام روزه که در ابتدای اسلام

٧٩

فرض بعد و لیکن از فرضیت رمضان منسوخ شده و از وقوع توبه است و سه روز
در هر ماهی و آنچه در آیه کریمه و اذکروا الله فی ایام معدودات واقع شده تفسیر
آن را به ایام تشریق تفسیر کرده اند که مراد ازین خواهد آمد و تسمیه آن معدودات
بجهة قلت است عاشورا دهم محرم است و آن را عشورا نیز گویند بحذف الف
و این روزی است در اخبار آمده که کشتی نوح درین روز باتمام رسیده و نور بصر
حضرت یعقوب درین روز باز آمد و خلاصی حضرت ایوب از کرما درین
روز بود و غرق فرعون و عبور او با تمامی بنی اسرائیل درین روز بوده است
و هم شهادت حضرت امام مظلوم حسین بن علی علیهما السلام درین روز واقع
شد در کربلا و درین روز ماتم گیرند و شیون نمایند و بعضی در شرح
زیج سلطانی از بعضی علما نقل کرده است که عاشورا نهم محرم است و آنرا
از عشر گرفته اند و شتر در روزی که آب خورد بعد از هشت روز دیگر آب
نخورده روز نهم آب خورد که آن را عشر الابل خوانند قول از فرض

سه نمان چهاردهم ربیع الاول است استفتاح پانزدهم
رجب است و در اخبار آمده که هر که درین روز از خدا تعالی طلب
فتح و نصرت کند مقصود حاصل شود و ازین جهة است که این روز

باستفتاح مشهور

باستفتاح مشهور شده است چو استفتاح در لغة طلب فتح و نصرت است
و اصحاب تواریخ سیر گفته اند که درین روز بود که ابابیل بر اصحاب فیل
دفع مضرت اصحاب فیل نمود و تزویج حضرت خیر النسا با حضرت
شاه ولایت پناه درین روز بوده مبعث معراج حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیست
و هفتم رجب است و حکیم مغربی گفته که بیست و ششم رجب بوده که جبرئیل ع
به پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده و در آن افادی دیگر نیز هست
ليلة البرات پانزدهم شعبان است و چنانچه عمله ملوک و سلاطین قاعده است
که چون هر کس از رعایا خراج خود را تمام ادا کرده باشد او را خطی دهند مضمون
آنکه خراج خود را تمام ادا نموده و از او برات گویند همچنین ملک متعال
میفرماید که تا بجهت خلاصی مومنان از آتش خراج برات نوشته وجه
تسمیه درین شب آن است که نسخه آمال تسلیم ملک البرات نمایند پس
گویا درین شب جمعی را بری میسازند از جهات ليلة القدر بیست و سیم
ماه رمضان است مخفی نماند که حضرت رب الارباب دو شب را
بجواهر شرف و منقبت بسیار آراسته یک شب برات و دیگری شب قدر
برات گفت انا انزلناه فی لیلة مبارکة و قدر را گفت انا انزلناه

فی لیلة القدر یکی شب برات را اظهار رحمت و شب قدر را محبوب گردانیده
و لهذا اختلاف کرده اند که شب قدر در رمضان است یا در غیر رمضان
و بر تقدیری که در رمضان است در ده اول است یا در ده اوسط یا در ده آخر باشد
اختلاف کرده اند که در کدام شب است مشهور آن است که مذکور شده و
معنی قدر شرف و مرتبه باشد چو شرف این شب زیاده از شبهای دیگر است
و بعضی گفته اند که قدر بمعنی تقدیر است چو تعیین امور در آن سال و
تفویض آن بملک درین شب واقع میشود عید فطر غره شوال است
و عید ماخوذ از عود است گفته اند که حضرت ارحم الراحمین عود میکند
بر وجهی مخصوص یا گفته حضرت ارحم الراحمین عود میکند بمغفرت بندگان
درین روز شق القمر شب سیزدهم شوال است و این معجزه حضرت
خاتم النبیین است که در حضور قریش باشارة انگشت مبارک
درین شب ظاهر ساخت و قصه آن در کتب مشهور است ایام معلومات قد اختلف
فیه و اکثر فقها بر آنند که ده روز اول ذی الحجة است و بعضی
از فقها گفته اند که ایام نحر است که عنقریب معلوم شود یوم الترویه هشتم
ذی الحجة است و ترویه آب دادن است و فکر کردن و تسمیه این روز

بادم

به ترویه بعضی گفته اند از جهة آن است که حجاج درین روز شتران و سایر حیوانات را
آب سیر دهند و آب بر میدارند و بعضی گفته اند بجهة آن است که خلیل الله حضرت
خلیل ع در باب قربان کردن اسمعیل ع در رویا بود تمام روز متفکر بود که چکار کند
تا آنکه امر الله در ذبح اسمعیل ع در روز عید ضحی بخاطر مبارک قرار داد یوم العرفه
نهم ذی الحجة است و عرفه و عرفات اسم موضعی است در مکه معظمه و آن را عرفه گفته اند
گویند که ملاقات حضرت آدم و حوا بعد از مفارقت در آن موضع واقع شده و یکدیگر را
شناختند گفته اند که جبرئیل در آن موضع با ابراهیم علیه السلام بیان کرده بود و حج حضرت
خلیل را بموضع رسید از شناخت و این روز را عرفه بسبب آن گویند که حجاج
بآن موضع میایند رفته و نماز وقف کرده و بعضی گویند که حج درین روز ابراهیم علیه السلام
تعبیر خود شناختند بنا بر آن این روز را عرفه خوانند عید نحر دهم ذی الحجة است
و نحر جمیع ضحیه است و آنرا عید قربان گویند که درین روز قربانی کنند بدین جهة
این روز را عید نحر گویند ایام التشریق یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجة است
و روز دهم را روز نحر و یازدهم و دوازدهم را نحر مع التشریق و سیزدهم را
تشریق تنها و بعضی گفته اند که تشریق نماز عید است چه آن در وقت اشراق
میگذارند و بعضی گفته اند بآن تشریق گویند و بعضی گفته اند که تشریق خشک

گرد آن گرشته است در تحویل حمل به پیکن مردم درین روز با گوشت قربانی ز حج و کنند
و از بعضی گفته اند تشریق تمام شوال است در تحویل حمل به حجاج که اداره حج
درین ایام توقف میکنند در تحویل و بعضی گفته اند که بجانب شرق رفتن است
چه اکثر حجاج بعد از ادای مناسک حج متوجه بجانب مشرق شوند غدیر خم هژدهم ذی الحجه
سیوم است که پیغمبر با صلوات الله علیه و آله از حج الوداع مراجعت
نمود در موضعی که از اعداد غدیر خم گویند رسید فرموده بیشتر که منبر چهار پایان
شتر از یکدیگر گذاشتند و بر بالای آن بر آمد و دست حضرت امیرالمؤمنین
علی علیه السلام را گرفته آنحضرت را با وجود صعود فرموده و در حضور صحابه آنحضرت
شاه مردان را خلیفه و وصی خود ساختند در شرح آیه الکلت لکم دینکم و حدیث من کنت
مولاه درین روز مشهور و معروف است ایام البیض روز سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم از هر ماه معنی آن ایام از اول آنکه مهتاب باشد و در حضرت شاه اولیا
امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که چون آدم علیه السلام از بهشت بیرون
بیامد سیاه شد و پوشش و در او بود که مهتاب در اعضای مبارکش اثر کرده سیاه
رنگ شد و باین سبب آنحضرت را دلتنگی روی نمود و درگاه بی نیاز آغاز
تضرع و زاری کرده در حجت جبرئیل فرمان ملک جلیل رفتی اجلال فرمود
گفت ای آدم
که تا ای آدم اگر خواهی که این سیاهی بسفیدی و این شام غم بصبح شادی
مبدل گردد سه روز روزه دار پس آدم بعد از ادای شکر باری تعالی در روز اول
ایام بیض روزه سیزدهم چون شب در آمد ثلثی از بدن مبارک وی سفید شد و چون دیگر روز
روزه گرفت ثلث دیگر سفید شد و در روز سیم تمامی اندام آنحضرت از آن ظلمت بیرون
آمد اما مبنی ایام مشهوره تاریخ عرب و بعضی از منجمان روز ولادت و رحلت بزرگان از
ائمه و مشایخ و علمای دین را داخل ایام مشهوره داشته اند و ما نیز تبعیت ایشان نموده و لهذا گوییم
ولادت حضرت رسالت پناه مرداد سال دوازدهم و ششم و هفدهم ربیع الاول
و انتقال آنحضرت در دوازدهم ربیع الاول است و بعضی گویند بیست و هشتم صفر و ولادت
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سیزدهم رجب است و ضربت شهادت صبح نوزدهم ماه رمضان
و انتقال آنحضرت در بیست یکم شهر مذکور و ولادت حضرت فاطمه علیها السلام بیستم جمادی الاخر
و انتقال او سیم صفر و ولادت حضرت امام حسن علیه السلام پانزدهم رمضان و وفات آنحضرت بیست و هفتم جمادی
الاخر و ولادت حضرت امام حسین علیه السلام سیوم شعبان و در صحیح ربیع الاول گفته اند انتقال
آنحضرت دهم محرم و ولادت امام زین العابدین علیه السلام پنجم شعبان و وفات او بیست و پنجم محرم
ولادت امام محمد باقر علیه السلام سیم صفر و شهادت آنحضرت هفتم ذی حجه ولادت امام جعفر صادق
علیه السلام هفدهم ربیع الاول و شهادت آنحضرت بیست و پنجم رجب ولادت امام موسی الکاظم

۱۴۸ ۱۹۱
علیه السلام هفتم صفر و شهادت آنحضرت هفدهم صفر و ولادت امام رضا علیه السلام یازدهم ذی القعده
و شهادت آنحضرت هفدهم صفر ۲۰۳ ولادت امام محمد تقی علیه السلام دهم رجب و رحلت با آخر
رمضان و وفات آنحضرت بیست نهم ذی قعده ۲۲۰ و ولادت امام علی النقی علیه السلام دوم رجب و وفات
بالقوم ذی حجه وفات آنحضرت سیم رجب ۲۵۴ و ولادت امام حسن العسکری علیه السلام چهارم
ربیع الاخر وفات آنحضرت هشتم ربیع الاول ۲۶۰ و ولادت امام محمد مهدی علیه السلام پانزدهم شعبان
اما ایام مشهوره تاریخ روم برای فروع آنکه موقوف نیست بر معرفت اول ماه کبیر ترتیب
بطایفه نصاری و ایام آنکه موقوف نیست و دیگر آنکه موقوف است بر معرفت ماه کبیر روزه
و از طایفه نصاری است معین است و جشن العذری بعضی و دیگر از نصاری گفته اند که
خدای تعالی را بر حضرت عیسی علیه السلام و رجب کور شده بود نگاه بود و جشن ایشان در فصل تابستان
اما از فرح و اوقات اینست تعیین احوال کدام راه است پس علمای ایشان در این
باب اندیشه نمودند و معلوم کردند الفصل تاریخ انداخته شد و ده روز زیاد نمودند و پنجم خلیل
هر کوی از ایشان چیزی زیاده کردند تا چهل و نه روز شد و اول آن دوم هفته
دوشنبه باشد شروع میکنند قبل از ایام تسابع بعد از او هفتم آذار ماه باشد صوم نینوی
روز دوشنبه باشد پیش از اول صوم کبیر بسه هفته و این سه روز بود پس پنجشنبه
فطر نینوی باشد و در کتب تاریخ مذکور است که در این روز یونس پیغمبر از شکم ماهی

جدول معرفة اول صوم نصاری

	ا	ب	ج	د	ه	و	ز
ا	ط	ید	ید	یج	ید	یح	یز
ب	یب	یا	ی	ط	ح	ید	یح
ج	ه	ز	ج	ب	ا	یح	یو
د	یط	یح	یو	یو	ید	کا	ک
ه	ه	یا	ی	ط	ح	د	و
و	یو	یه	ید	ب	ا	یح	یو
ز	یط	یح	یو	یو	یه	ید	یح
ح	ه	ز	ج	ب	ح	د	و
ط	یو	یه	ید	یح	ید	کا	یو
ی	یب	یا	ی	یو	ید	ید	یح
یا	ه	ب	ج	ب	ا	ب	و
یب	یط	یح	ید	یو	کد	کا	ک
یج	یب	یا	ی	ط	ح	د	و
ید	یو	یه	ج	ب	ا	یح	یو
یه	یط	یح	یو	یو	یه	ط	و
یو	ه	یط	ح	ط	ح	یه	و
یز	یو	ه	ید	یح	ید	یح	ید
یح	یب	یو	یو	یو	د	ید	یح
یط							

بیرون آمده و قریه که آن را نینوی گویند ظاهر شد کدام جمعی که آنحضرت به ایشان مبعوث شده بود
گرویده و در آن روز روزه دار و بعد از آن روزه گرفتند و اکمال ترتیب آن بطریق
سنت این سه روز روزه دارند سعانین روز یکشنبه چهل و دوم صوم کبیر باشد و نصاری
گویند که در آن روز عیسی علیه السلام بر درازگوش سوار به بیت المقدس در آمده و مردم او را
به شرف دعوت مشرف ساختند فصح یکشنبه چهل و نهم صوم کبیر باشد و فصح بمعنی رستگاری
باشد چه درین روز بود که قوم از حواریان خواسته بودند که از حضرت عیسی علیه السلام نزول
مائده کند و آن خوان نان بود از طلای احمر بر شکل چهل و ذراع که در آن ماهی بود بریان بی فلس
و نان ارزن و فرفری سرکه و نمک و ارباب تواریخ گفته اند که حواریان هر روز ده هزار نفر را بطعام
که در بالای بعثت حضرت عیسی علیه السلام شرف دین عیسوی مشرف شدند اگر خداوند بیماران
حال بسته بعضی و از کتب الاخبار روایت است که تکرار حواریان آن است که ازان
بعضی بعضی است چه این جماعت بنا بر آنکه پیش از ملاقات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
جامها را شستن سفید میساختند موسوم بحواریین شدند و در اسامی ایشان اختلاف است منقول
یحیی یوحنان لوقا مرقوس فطرس توماس یعقوب اندراوس فلیفس بیقوس
سمعون جمعه الصلیبوت جمعه چهل و هفتم صوم کبیر باشد نصاری گویند که عیسی را آنجا بدار
آخر روز پنجشنبه بگرفتند و روز جمعه بردار کردند و آن را جمعه الصلیبوت خوانند و روز یکشنبه

دفن کردند و بعد از چهارده روز از قبر بر آمد و رفت بان این سخن را کلا دروغ میگویند
زیرا که خدای تعالی در قرآن مجید میفرماید وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى
ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ
و باز میفرماید که وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ و شبهه آن
بود که چون آنحضرت را بپای دار آوردند در میان راه کسوف آفتاب منکسف شد و ظلمت
چنان استیلا یافت که دیدها از رویت باز ماند در آن حال باری تعالی ملائکه را
استیلا یافت که دیدها از رویت باز ماند و در آن حالت باری تعالی ملائکه را ارسال نمود
عیسی را از بند خلاص نمود یهودا بود که باعث گرفتاری آنحضرت بود بجای او صلب کردند
و آنحضرت را بآسمان بردند و چون عالم روشن گشت یهود آن صورت عیسی را در
نظر یهود آمده گفتند که این کس خود یهود است که پسر از جنگ ملائکه خلاص گشت و آنحضرت
الکنون او را انجیل بازگشت تا ششهده دیگر نیش بیاورد و در قصه صلیب یهود آنکه
هر چند در قرآن یاد گوید که من بعد لام کرشته را عیسی راه نمود او را در شکنجه آن
بآسمان بردند و مرا یکی را در بند کرده خلق با ور نرشتند و از خلق آن کلیسه
عید فیت شنبه چهل و ششم صوم کبیر باشد عید فطر یکشنبه بعد از عید فیت بود
و درین روز نصاری از صوم فارغ شده عید کنند و در رسما بر خوهی ترشه برها و دکر

اسفار باشد و طعامهای حیوانی خورند شعانین صغیر آدینه بعد از فطیر باشد و از اعجه ...
بزرگ باشد احد الجدید یکشنبه بعد از فطیر باشد و این روز را احد الجدید بسبب آنست
که اول یکشنبه است بعد از عید فطیر و درین روز نیز عید و تهای مخصوص کنند سلاق
پنجشنبه بعد از عید فطر چهل روز و گویند درین روز بود که عیسی علیه السلام شمعون را که
بهترین حواریان بود خلیفه ساخت و گفت که بعد از من ملائکه او خبیثه و ظروف بر نور
نشا خواهد رسانید و آن انوار ربانیتهای شما را راه باشد هر یک از شما عالم لغت
و علی کنند که بدعوت ایشان مامور باشید فنطیقسطی یکشنبه بعد از سلاق باشد
و این روز نصاری گویند این آن روز است که عیسی ع روح القدس را بحواریان
بخشید که وعده کرده بود فرستاد پس حواریان هر یک بقصد دعوت بولایتی رفتند و بالهام
ربانی با عبارت آن ولایت آشنا شدند بهر قوم که لغت ایشان سخن گفتند صوم الشلیحین
دوشنبه بعد از فنطیقسطی باشد و آن چهل و شش روز بود و گویند درین ایام عیسی علیه السلام
بجهة دعوت علم تمیز نموده در اطراف عالم گردیده و قطع این صوم یکشنبه چهل و نهم
باشد جمعة الذهب اول جمعه باشد از صوم شلیحین عید هرمای روز سیزدهم
باشد از فطر شلیحین دوشنبه بعد از الصوم ایلیا باشد ذکر دیگر موقوف بر وقت
صوم کبیر است عید چکله بیست تا ایام تشرین الآخر باشد استاد ابوریحان

بر وفا در کتاب تفهیم و همچنین صاحب روضة المنجمین آورده است که چگونه پادشاهی
بود که چون آن قوم را بر وز مشیدی و از آن انکار تر ایشان که کهتر از آن رخصت
دادی که انشوهر پادشاه باشند در آن حال شب برادر را بیفزود خواهر بردن شدند ملکی
بخواهرش آن طمع کرد برادر کهتر از غایب محبت خود با مساس زنان بهار است و لوس
خواهر میلنج ملکی درآمد و چون ملکی خواهرش را دوست باور رسانید چنین در آتش
نهرت ملکی را بات خنجر فرو شد دیت المقدس را از زنبرا و باک ساخت
پس لحوم شد و بها کرده و آن روز را عید ساختند عید ثبتی اول کانون الاول
باشد نصاری گویند این روزی بود که روح القدس بصورت جوانی خوش روی
در وقت غسل بر مریم ظاهر شد و مریم از او مجتنب شده گفت انی اعوذ
بالرحمن ان کنت تقیا پس روح القدس باد در مریم دمید و او را بحمل روح
الله رسانید و درین روز حمل ظاهر شد که از حکیم تریبا نقل کرده که ثابت
کردم رجوع عیسی ع در بطن او بیست و پنجم آذار ماه واقع شده لیلة المیلاد شبی که
ولادت عیسی ع در آن شب بیست و پنجم کانون الاول بعد و مخفی
نه در شب ولادت عیسی ع خلاف بسیار است مشهور آنست که مذکور شد و صاحب کشف
الحقایق گوید بعضی گفته اند که ششم کانون الاخر بعد در قریه قریب بیت المقدس که

روز نهم باد صعب در اکثر بلاد نیز باد سرما زران سال لاحق سخت و بعضی
گویند که از سرما برد و ابرد العجوز نیز گویند و در قرآن مجید مذکور است
که این معنی است و تشبیه در نبود و در صحاح جوهری از بعضی اهل لغت نقل کرده
که نزد عرب یک روز است و استاد ابوریحان گفته که ایام عجوز نسبت ایام عجز از سال شمسی
آخر زیرا که آخر روزها آخر سال است و یعقوب ابن اسحق الکندی و عبد الله
ابن الکتاب که مشهور است نسبت آنرا قسم گفته که سبب تغییر هوا درین ایام آنست
که آفتاب درین وقت بر تربیع اوج خویش رسد یعنی بعد اوسط لکب سیر و بر
ازمان مستقیمه تحقق نیاز که این وقتی درست باشد که اوج آفتاب در اواخر جوزا نبات
باشد میلاد یحیی بیست و پنجم نیسان بود و حکیم بنوذ در زیج صغیر آورده که بیست
و چهارم حزیران است و ابوریحان در تفهیم آورده که یوحنا یحیی پیغمبر است و ظاهر
آنست که یوحنا پیغمبر از حضرت یحیی کسی دیگر بود که تقویت دین عیسی ع نمود و از
اصحاب بر کات میلاد یوحنا حضرت یحیی را علیه ذکر کنند مصداق این
قول است اول ریاح بوارح هجدهم ایار است و آن چهل روز است
دو در زیج مغربا بستم ایار است و بوارح جمع بارح است و در صحاح آورده که
بارح باد گرم است و از ابو زید نقل کرده است که البوارح الشمال الحارة

فی اول آبتهی وصاحب اصل التقویم فرموده که عرب از طلوع ثریا تا طلوع صرفه زمانی
ربیع براوریح دارند وان قریب بچهار ماهست واین ربیع سوبسبب ربیع بروایح
خوانند که منازلی که در این ربیع سو بطلوع ان منسوبست اکثر از بروج شرقی منطقه
طلوع میکنند وطرف شمال را بهتحقیق براوریح خوانند مولد یحیی بن زکریا بیست ویکم
حزیران بوده ذکران مریو ماسیم تموز بود ومصنف در شرح زیج سلطانی از
صاحب کشف نقل کرده که ذکران یادکردنست وان چنانست که شخصی که او را
فضیلتی تمام بوده باشد روزی که منسوبست بولادت او در معبدات خود در ان روز ذکر
میکنند وهمچنین در روزهای بعد ازین تا وقتی که نوبت بذکر ان شخص دیگر رسد
مثل او که در ان مدت متولد شده بنام ان شخص کنند نوبت ذکران بود ومرتبه
ذکران فروتر است از مرتبه عید اقل ایام باحور اول نوزدهم تموز وان
هفت روز بود که در ان ابتدای تشنگی کرما بود وبعضی ایام باحوره گویند وبعضی
از اصحاب لغت گفته اند که معنی این لفظ شدت حرارتست در ضعف وازاشجار
حکم از روی این معنی نیز مفهوم میشود وبعضی گویند که باحور الفظی است یونانی بمعنی
روزگار از بحر واز احوال این ایام استدلال بر هوای سال کنند وا
ابوریحان بیرونی گفته که ایام باحور السفت روزست واین ایام ماخوذ است

ابوریحان

از بحران وبحران بمعنی تحکم بود زیرا که اصحاب تجربه از روزها حکم کنند بر احوال
ماههای خزان وزمستان واول روز از ان دلیل تشرین الاول است ودویم تشرین
الاخر تا بآخر وهر روزی حادث شود از سیح وباد وباران ماههای انچنان بود
بعضی گفته اند که روز اول دلیل ماه ایلولست وروز دویم دلیل ماه تشرین وهمچنین
تا روز هشتم که دلیل ماه حزیرانست وصاحب کتاب التقویم آورده که اگر در اول این هفت
روز باد وابر باشد زمستان آن سال اول سرد بود وابر وباد ودویم باشد وآخر خشک
گرم بود واگر در اواخر این هفت روز باد وابر باشد زمستان اول خشک گرم بود وآخر سرد وتا آخر
واگر در تمام هفت روز باد وابر بود زمستان همه سرد ونم بود وگویند که مصریان در
ایام باحور استدلال کنند بر احوال زراعت وحکم کنند کولات صومیا تهمیه
اول آب باشد واز ابتدای امطار رسیده تر خوار شد چه مارت لغت ایشان سنه است
ونیز گویند عید تجلی ششم آب بود گویند در این روز عیسی تجلی کرد بر
حواریان از میان ابر وموسی علیه السلام با یحیی ظاهر شد ودر زیج مغربی آورده که تجلی عیسی وحضور موسی
وحضرو ولیاس علیهم السلام با او در طور سینا بود فطر مارت مریم پانزدهم آب بود
پس مدت صوم مارت مریم چهارده روز باشد مقتل یحیی بن زکریا بیست وهفتم آب باشد
ودر زیج خاقانی مذکور است که بیست وهشتم آب بود وسبب قتل او کفرهن در میان حائل

٩٦

وعام مشهور است ودر کتب تواریخ مذکور عید الصلیب سیزدهم ایلول باشد که شیبار
ومحیی الدین مغربی ودر ربکات خدا الله اند که عید الصلیب چهاردهم ایلول است وگویند
که بیت از لوکه ام به بیت المقدس آمده چوبها که حضرت مسیح را بر ان چوب صلیب
کرده بودند می طلبید از نجس بسیار آن چوب در این روز با آن چوب دیگر یافته شد ونمود
که چوب مطلوب کدام است پس هر یک از ان را بر شکم کسی نهادند بر ان یک چوب
زنده شد واز ان چوب معجزات بسیار ظاهر شد وبواسطه این وقت ان عید بزرگ است واین
محال است پس عظیم زیرا که او کیش عیسی را بنا بر نفس قاطع رسالت ازدرس چگونه بر حدیث
چوب عظیم بود ذکر ایام مسعودی نوروز پادشاه اول فروردین ماه بود ومصنف از صاحب
کشف الحقایق نقل کرده که در غمم مجوس آنست که این روز آن روز است که حق تعالی
عالم را آفریده کرد است وامر کردن گردون از اول حرکت آدم علیه السلام در این روز آفریده
واز این جهت این را نوروز گویند وعلمای ایشان گفته اند که جمشید که عرب او را سلیمان گویند
در جهان طواف میکرد چون بآذربایجان رسید در این روز بر تخت زرین نشست موضعی که او
وان تخت را بر موضعی بلند بود وروی در مشرق چون آفتاب از مشرق برآمد وبر تخت وتاج
جمشید افتاد شعاعی روشن ظاهر شد مردمان شادی کردند وگفتند که او روزیست که
دو آفتاب برآمده یکی از مشرق ودیگری از مغرب آن روز نو جشنی عظیم ساختند

دالله

واصل نام او جم بود واو را بجهت ان شعاع جمشید گفتند چه شید بلغت ایشان
شعاع است نوروز خاصه ششم فروردین بود گویند در این روز دیگر باره
جم بر تخت نشست وخاص وعام او را بدید ودر سفرهای بسکو نهاد وگفت
خدای تعالی است شمارا بهار کرد ومردم را بهر عملی که در آب یکبره و حق سبحانه وتعالی
شکر کنند ومردم هر سال چنین کنند وبدین جهت این روز نوروز
اول نوروز در ایام عجم پادشاهان عجم برادر و نوروز در ایام زنهار خوار شد
باطلاق فرمان او دهی ومجرمان را عفو کردی وبعد از آن بعیش وطرب مشغول
شدندی ابانگاه روز دهم فروردین ماه بود نام روز دهم ابان وفرشته موکل
فرس ابان گویند چنانکه قبل ازین معلوم شده وگویند این نام فرشته است که ابر
موکلست پس اگر در این باران بود آبانگاه مردان باشد پس مردان بآب
در آیند واگر باران نبارد آبانگاه زنان باشد وزنان بآب در آیند وان
عمل بجهت شکون آب ریزان سیزدهم تیرماه بود ووجه تسمیه او آنست که گویند در عهد
زمان ملوک عجم چند سال باران نیامده در این روز حکما بجهت روی کردند در وقت
باری سبحانه وتعالی را باران فرستاد وبدان سبب عجم ان شادی کردند وآب
بر یکدیگر ریختند وهر سال که آب باران گرد رسیدی آب بر یکدیگر ریختندی وشادی کردندی

٩٨

واهل بعضی شهرهای عراق و فارس این رسم مرعی دارند لیکن در سیزدهم تیرماه جلالی
و این روز [illegible] تیرگان نیز خوانند و گویند درین روز منوچهر با افراسیاب
صلح کرد بشرط آنکه افراسیاب یک تیر پرتاب از ملک خویش بوی دهد پس حکم آرش
مجوف را از او دید بر کمان و در وقت طلوع آفتاب آرش آن را از جای طبرستان
بر کمان نهاده بطرف مشرق انداخت و حرارت آفتاب آن را جذب کرد [illegible]
طخارستان رسانید و شاعر درین باب گوید شعر از آن خوانند آرش را
کمانگیر ع که از آمل بمرو انداخت او تیر ع العهدة علی الراوی و از غرایب نقلها
این قصه [illegible] و بلاغت کلام است **مهرگان عامه** شانزدهم مهرماه بود این روز
منظم گشته گویند آنکه ضحاک ظالم بود و سالها بسیار [illegible] و ملک ازاو [illegible]
بگذار درین روز [illegible] فریدون او را گرفت و در زمان بابل او را [illegible] کوه دماوند
[illegible] پس درین روز همه [illegible] مشغول شدند و بعد از آن هر سال مردمان [illegible]
[illegible] و بوقت طعام و شراب بنا بر تعظیم یزدان سخن می گفتند و هم روز
[illegible] مشغول می بودند **مهرگان خاصه** بیست و یکم مهرماه بود و این روز نیز
تعظیم کنند بر قیاس روز عامه **رکوب کوسج** اول آذرماه بود صاحب
روضة المنجمین و همچنین صاحب عجایب المخلوقات در سبب شهرت این روز قصه

آورده اند پس مضحک و آن چنان است که حکایت کنند که پادشاهان عجم درین روز
از دهاقین خود هر سال بطریق خراج یکصد درم سیم می ستانیده اند چنانکه شخصی کوسج
[illegible] بر چهارپا می نشسته و پنجاه مرد از غلامان پادشاه که تابع او بوده اند و گرفته
در آن محل [illegible] کلاهی در دست گرفتی و [illegible] در دست [illegible] مردم بازاری
و از هر دکانی یکصد درم سیم [illegible] و چنین رسم بودی که اگر بازاریان در روز
دکان [illegible] ساعتی تعلل [illegible] حکم بودی که دکان ایشان [illegible] کرده و از صبح
تا نماز پیشین [illegible] جمع می شده [illegible] پادشاه می سپرده و از آن وقت [illegible]
او و غلامان [illegible] اگر [illegible] الغفر [illegible]
[illegible] و داوری [illegible] خراسان [illegible] و جشن هر ساله درین روز واقع
بشد [illegible] مشهور است **بهمنجنه** دوم بهمن ماه باشد و فارسیان درین
روز [illegible] خوردن [illegible] و بعضی [illegible] جامهای [illegible]
بود **شب سده** [illegible] بهمن ماه باشد [illegible] آتش [illegible] مشعلها [illegible]
آورده اند که چون [illegible] دست [illegible] گندم [illegible]
آن [illegible] در زمان او [illegible] گشتی [illegible]
[illegible] ضحاک چنانکه مشهور است [illegible] و خوانندگان [illegible]

بعضی گویند هزاران جا شد که طباخ [illegible] پادشاه بود چون [illegible] در زمان ضحاک هر روز
هر کس از دو کس [illegible] آزاد [illegible]
عمل [illegible] و صدق این سخن آنست که آن مردم [illegible] کوه دماوند [illegible] با لشکر [illegible]
شده [illegible] کوه دماوند [illegible] ب در
آمده راه گم کرده [illegible] آتشها برافروختند و مردم [illegible] آتش [illegible] منور
شدند و خلقی عظیم از آزاد کردگان طباخ جمع آمدند [illegible] در آن شب [illegible]
کلهم جشنی عظیم [illegible] طباخ [illegible] هر سال [illegible] در
این شب آتش می افروختند و [illegible] در بعضی بلاد این قاعده مرعی دارند لیکن در دهم
بهمن ماه جلالی و نقلی دیگر درین باب آنست که هوشنگ [illegible] آدم [illegible]
در کوه [illegible] همراه و [illegible] ناگاه [illegible] شد گفت جمیع
جانوران [illegible] این جانور [illegible] سنگی برگرفته
[illegible] مار [illegible] شده در زیر خس پنهان شده و [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] و از [illegible] آتش در آن خس افتاد [illegible]
چون آتش علم شد و هوشنگ [illegible] آتش [illegible] و [illegible]
[illegible] این نور [illegible] دشمن [illegible] هلاک [illegible] پس از آن آتش [illegible]

مشعل بر افروخت و از آن روز [illegible] پرستش آتش در میان فارسیان شیوع یافت و آن
شب را سده نام نهاد و شعر ملک الکلام فردوسی بر این مقال شاهد است و هو هذا
شب آمد برافروخت آتش چو کوه ع همان شاه در گرد او با گروه ع یکی جشن کرد
آن شب و باده خورد ع سده نام آن جشن فرخنده کرد ع ز هوشنگ ماند این سده یادگار
بسی باد چون او دگر شهریار و صاحب [illegible] که سده [illegible] گویند
که پنجاه شب و پنجاه روز [illegible] باشد **باد بره** بیست و دوم بهمن ماه باشد [illegible] شمال
در ایران [illegible] و درین روز [illegible] آمد و گفت [illegible] آید
[illegible] گوسفندان [illegible] پس [illegible] نوروز
کاوجل [illegible] آتش [illegible] آذر [illegible]
[illegible] آتش
گاه [illegible] اول گاه اول [illegible] اول گاه [illegible] اسفندارمذ
و اول گاه سیم بیست و ششم اردیبهشت ماه بود و اول گاه چهارم بیست و ششم خردادماه
و اول گاه پنجم [illegible] شهریورماه بود و اول گاه ششم [illegible] که اول [illegible]
[illegible] باشد و هر گاهی پنج روز باشد [illegible] در کتاب [illegible] گفته است که
در گهنبار اول [illegible] آسمان [illegible] آفرید [illegible] آب [illegible] و در سیم زمین [illegible]

[illegible]
عالم از آتش روز آفرید مجوس از آن
[illegible] مقصود [illegible]
[illegible]

در چهارم کشت نبات شود و در پنجم بهایم شود و در ششم انسان شد و بعضی از اهل فرس تنظیم این روزها کنند و فا نهاد از آنکه کنند لهو و طرب و شستن خانها کنند و بسیاری از این ایام بر نقد برست که همه از آن فوائد ماه باشد و قیاس کاهی بیشتر سازی بر این وعده ازین ایام مشغول است و کوشش بیار جملهٔ در باب جامع آورده که اول کاه اول بهشت و ششم اردی بهشت ماه است و اول کاه دوم بهشت و ششم تیر ماه و اول کاه سیم شانزدهم شهریور ماه و اول کاه چهارم پانزدهم مهر ماه و اول کاه پنجم یازدهم دی ماه و اول کاه ششم اول خمسه مسترقه است که در آخر اسفندارمذ ماه بود **اوایل غرور دیکان** پنج روزی بود که ده روز باد آن فرو وزان باشد چنانکه عقیده مسلمانان بر این وجه است که در روز جمعه زیارت مقابر اموات خود کنند بهتر است و همچنین عقیده گبرکان بهتر است و گویند که روان گبرکان خبری به دم و همراه ان و برهنه ان و در این ایام بجهت ارواح گبرکان زنده خوار نهند **نوشتن رقعهٔ کژدم** پنجم اسفندارمذ باشد و در کتاب عجایب المخلوقات مذکور است که در این روز از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب فارسیان سه رقعه نویسند از برای دفع مضرت هوام از آن بر سه دیوار خانها بچسبانند و چهارم را بر در خانه بود فا کز ایشان و بعضی گفته اند که نوشتن رقعه کژدم رسم فارسیان نیست چه چیزیست محدث که عوام بکار دارند و آن بر این وجه است سیح سیح فساله فرلیه بحرس ملیحا قوطا

[illegible]

و بر بعضی آنست که روز بیرون و دین روز طلسمات فسرکوی و مسموعات حیوانات سلاستی و موبران از ره کوششی از بیش فسر برون است آنکه فارسیان این روز نسبت نوشند که ایام این حساب از ره برون و عرب و در این فرعیه نسبت نمیکنند که سلام علی نوح فی العالمین و جمع عموم انسه برون را نوح خوانند و بعضی از اهل فرس این روز را مردکیران بسبب که زنان در این روز بر شوهران تسلط میکنند و مطالبها یکدیگر کنند **ذکر ایام مشهوره که مبنی بر موضع آفتاب** نوروز سلطانی روزی بود که در نصف النهار متقدم در آخر حوت بود **نوروز خوارزمشاهی** اول آن روز بود که آفتاب در درجه شرف باشد **غایت قوت صیف** بیست و نهم ثور بود **اول ایام مطر** آخر ایام بیستم ثور بود **آغاز گرما** نهم جوزا بود **امتزاج الفصلین** نوزدهم جوزا باشد و همچنین یازدهم سنبله و قوس و حوت **اول جلّه تابستان** اول سرطان بود **غایت قوت گرما** یازدهم اسد باشد **اول فصل خزان** اول میزان بود **اول جلّه زمستان** اول جدی بود **پیشی ایلا** ان نیز اول جدی بود **غایت قوت سرما** یازدهم دلو بود **نوشتن رقعه کژدم** بیستم اسد هشتم حوت بود اسفندارمذ و در این روز رقعه کژدم نویسند و گویند در پنجم کانون مهرروز جشن برات دلیل و اهل عراق اول آن پیشتر است از نوشتن نیز در اطلاع ایام مذکوره دانسته در تقاویم نویسند و دیگر از جمله اموری که در تقویم بیارند مواعده خسوف و کسوف است

[illegible]

چون حادثه کسوف و خسوف از امور عجیبه اند و همه کس را تحقیق این رغبت میباشد و اجب نمود تحقیق هر یک بر سبیل اختصار و توضیح اما خسوف چون قمر و النقیضه جوهری است مکدر و مظلم چنانکه قبل از این در باب دوم مذکور شد کثیف و صیقلی است و کاسب نور از آفتاب هر آینه بسبب شعاع آفتاب که بر او افتد روشن نماید و چون کره ارض نیز کثیف است لاجرم او را ظلی در خلاف جهت آفتاب بر افراشته شود و چون جرم آفتاب از جرم ارض اعظم است چنانکه در ابعاد و اجرام مبین شده لاجرم ظل ارض مخروط الشکل باشد و برسد و حساب معلوم کرده اند که راس این ظل تا فلک زهره رسیده است پس از فلک قمر او را اسبوز و سعتی تمام باشد و دایما این ظل در مقابل آفتاب متحرک باشد چنانکه اگر آفتاب فوق الارض بود مخروط ظل تحت الارض باشد و اگر آفتاب تحت الارض بود مخروط ظل فوق الارض بود و چون مرکز آفتاب دایما ملازم سطح منطقة البروج است و مرکز زمین مرکز منطقه هر آینه سهم مخروط ظل نیز ملازم سطح منطقة البروج باشد چنانکه فطرت سلیمه بر آن شاهد است و از این که گفتیم لازم آید که هر گاه ماه در وقت استقبال عدیم العرض یا قلیل العرض بود یعنی در احد العقدتین یا حوالی آن باشد در میان مخروط

مخروط ظل افتد چه در این حال آفتاب و ماه در زمان هر سه در مقابل یکدیگر باشند تحقیقا او تقریبا پس بسبب حیلوله ارض میان آفتاب و ماه نور آفتاب از ماه منقطع شود و بر رنگ اصلی خود شود و این حالت را خسوف گویند ما خوذ از خسف المکان یعنی فرو رفتن مکان با رض چه در این حال ماه بمیان ظل زمین فرو رود پس اگر تمام ماه بمیان ظل در آید از خسوف کلی گویند و اگر بعضی در آید بحسب قلت و کثرت عرض از خسوف جزوی گویند و آن اینست



اما کسوف چون نیرین در احد العقدتین یا حوالی آن مجتمع شوند یعنی که چون خطی از بصر خارج شده بجرم شمس واصل شود بجرم قمر نیز گذشته باشد و در این حالت لامحاله قمر میانه ابصار و شمس حایل گردد و بواسطه کثافت قطع نور شمس از ابصار کنند بعضا او کلا و چون ظلمانی ماه در این حالت بجانب ما رض بود بر رنگ اصلی خود ظاهر شود پس چنان ظلمانی

گرده که آفتاب سیاه شده است و این حال را کسوف گویند که در لغت بمعنی قطعت
و این بمعنی قطع نور باشد و مقدار منکسف بحسب اختلاف بقاع مختلف شود و شاید که
در بعضی از بلاد مرئی شود چون بعضی بخلاف مقدار منکسف که در جمیع بلاد بقاع یکسان
شود چه این حال نقص ماه است که عارض شود و صورت کسوف اینست



و عادت قوم چنین جاری شده است که در آخر تقویم دایره کسوف و خسوف بیاورند
از جهت آنکه ایراد آن در اول تقویم [illegible] مناسبت نباشد چه در اغلب احوال
این حادثه نمی‌شود تا برآیت مذکوره نویسند و ساعات گذشته از اول روز یا اول شب
ابتدای اوسط و ابتدای مکث و ابتدای انجلاء و تمام انجلاء و همچنین ساعات گذشته از
ابتدای خسوف و کسوف تا انتهای انجلاء و مقدار منخسف و منکسف تعیین کنند

تفصیل

تفصیل این کلام بر وجه اکمل آنکه احوال خسوف و کسوف جزوی یا کلی یا مکث
است و آن ابتدا و وسط و تمام انجلاء و احوال خسوف و کسوف با مکث پنج است ابتدای
مکث و وسط و ابتدای انجلاء و تمام انجلاء پس چون اخبار وقوع خسوف یا کسوف کنند
ساعات گذشته از اول روز یا اول شبی که در آن خسوف و کسوف واقع شود
تا زمان هر یک از این احوال ثلاثه یا خمسه تعیین نمایند و همچنین مقدار منخسف و منکسف
چنانکه اگر کلی باشد قید تمامی جرم نمایند و اگر جزوی باشد مقدار آن [illegible]
و اصابع و طسوج و شعیر مذکور سازند چه ارباب حساب قطر مرئی صفحه جرم هر یک از نیرین را
شش دانگ فرض کنند و هر دانگی را دو اصبع و هر اصبعی را چهار طسوج و هر طسوجی را چهار شعیر
و مقدار منخسف و منکسف سوا ازین مفروضات تعیین کنند و گاه باشد که در بعضی تقاویم
لون ماه در زمان وسط خسوف تعیین نمایند چنانکه اگر عرض قمر در آن زمان کمتر
از ده دقیقه باشد گویند لون ماه سیاه بود و اگر میان ده دقیقه و بیست دقیقه
باشد گویند سیاه مایل بسبزی بود و اگر میانه بیست و سی باشد گویند سیاه مایل بسرخی
بود و اگر میانه سی و چهل باشد گویند سرخ مایل بزردی بود و اگر میانه چهل و پنجاه باشد
گویند اغبر بود و اگر میانه پنجاه و شصت باشد گویند اصهب بود و در اکثر تقاویم طالع وقت
زمان اوسط خسوف و کسوف را با قران چهار وتد ایراد کنند که یکی از [illegible]

احکام است طالع و عاشر بدو زایچه و وسط اختیار که ذکر است و در بعضی تقویمها مدبر
طالع و مدبر جزو سال که مراد کواکب مستولی باشند برین دو موضع ایراد نمایند چه مدار احکام
خسوف و کسوف بر آنست و بعضی مستولی را بعد از این در باب مقدم معلوم کرده‌اند انشاء الله
و ثانیاً و احکام خسوف و کسوف سال و زایچه آن تعیینات که مذکور شد بیاورند مواصره
خسوف و کسوف سال که جمیع احوال آن تحت الارض باشد در تقویم نمی‌نویسند چه جمهور
اهل احکام برآنند که از آن اثری نیست و در احکام طالع تحویل سال از احوال
الناس و چگونگی حصول ارتفاعات و بارانها و احوال ارزاق و قحط و خصب و آشوب و صحت
و مرض و کیفیت احوال و ولادات بحسب الاجمال در ورق مقدم بر اوراق [illegible]
نویسند و اگر اوان علویین در سال یا بوقوع آید احکام آن را علیحده در ذیل احکام طالع
تحویل این سال ایراد کنند و همچنین احکام اجتماع و استقبال و انفصالات کلی در هر ماهی
بر سر ورق آن ماه ملحوظ یکدیگر نویسند و در بعضی تقاویم نیز احکام اتصالات کلی در
منطقه [illegible] نویسند و در بعضی دیگر ولادات و رحلت انبیا و ائمه علیهم السلام و اولیا
و علما و سلاطین ماضیه و همچنین تواریخ جلوس ایشان و حروب ایشان با یکدیگر بعد از احکام
طالع تحویل نویسند و بعضی از منجمان منسوبات کواکب سبعه سیاره و حظوظ ایشان در بروج اثنی
عشری و احکام اختلاجات اعضا و احکام [illegible] و ارباب ساعات و [illegible]

احکام

احکام غالب و مغلوب و معرفت رجال الغیب و [illegible] الحجه و احکام زلازل و رعود و ذو
ذوابه و معرفت جهت و [illegible] و احکام زجر الفال و [illegible] رؤیة الاهله و احکام چگونگی
[illegible] در اوراق مقدم بر اوراق [illegible] موافق اوراق احکام طالع تحویل سال [illegible]
معرفت آنها محتاج به بیان نیست و آنکه محتاج باشد در رساله‌ای علیحده شرح آن داده شد
و در اکثر تقاویم اختیارات ایام هفته و منازل قمر و نظرات او با سایر کواکب
سیاره و حالات او و همچنین اختیارات [illegible] قمر در بروج اثنی عشر به در اوراق بر اوراق
دوازده گانه و موافق اوراق مذکوره می‌نویسند و معروف آنکه [illegible] اول است و در این زمان از
تقاویم [illegible] در ترتیب جدول اول است که مذکور شد و در بعضی تقاویم [illegible] تفسیر [illegible]
طالع سال و همچنین تفسیر در [illegible] و رسیدن [illegible] هر یک [illegible] و تقاویم هم
[illegible] و ابعاد کواکب از مرکز عالم و [illegible] مثل مراکز بحران و سهام تحویلات و [illegible]
و طلوع منازل قمر و ابواب جداول و وجوه موضع هر یک از کواکب سیاره [illegible] حساب
ثبت ایراد کنند و تعرض بانها در جداول [illegible] چون [illegible] و تصحیح در شرح
لازم است از اطناب و تطویل احتراز جست اما تفسیر از جمله احکام است و آن تصور کردن
حرکت نقطه ایست از منطقه البروج در صورت طالع بر توالی [illegible] که متحرک باشد
و اهل احکام گویند که آن عبارت است از رسیدن دلیل اول [illegible] از امتزاج و [illegible]

استدلال میکنند از حوادث منقلبه و حالی نشد و نزد ایشان تسیرات پنج نوع است از انجمله تسیر
نحوبات است که در جه طالع را تحویلات سنین و اگر بساکه در جهت طالع باشند هر شبانه روزی یکماه
و شد و قیمه باشد و هنگام رسیدن بقدر و شش که نفس حرکت دهنده و دوره سال از دلایل
انجانکه رسد حکم برضی از حوادث نهاده از دلایل اصلح مراکز صوبه یعنی عشیره و مواضع
جرم و شعاعات هر یک از کواکب سیاره و مواضع هر یک از عقده و فی قسمه که ایام مستعمله است
در صورت طالع و تسیر در جه برج را او تقویم خاص بود و شطه استدلال بر این در بجوب عمل کنند
چنانکه در بیرون که تسیر برج بجرم زحل یا بشعاع برج و مقابله او که در صورت طالع باشد رسید
با تقویمی از آنها دلالت حکم کنند بر انکه در او وقت فتنه روی دهد خاصه که در صورت
طالع با قرب مقابله یا تربیع نحسی واقع شده باشد و اگر بجرم مشتری یا بشعاع تثلیث و اتصال
او رسد حکم بخوبی سال کرده و در حکمت کنند و در تقویم ابتدا از جدول بسمت قسمت جدول ایام و درجه و در
انگاه تسیر درجه طالع بازای هر روز ثبت کنند به رسم اول بروج ایام و درجه و سیم دقیقه
و جدول هادیکی ماه و روز و در انکه تسیر هر یک از دلایل اصلی را با ازاء هر روزی که تسیر بان
رسیده باشد ثبت کنند و از امور واقعه خبر کنند و نگاه باشد که جدول دیگر از این جدول ایام و
دقایق تسیر بر تسیر سوار آنجدول ثبت کنند چه از این در احکام بی تکلف بدار از آن سه جدول
دیگر بجهت تسیر در جه مریخ و دلایل او نیز ثبت می کنند **اما سبعه منحوسه** معت

اک

گرک تخمینه که احکام ایشان را نوشتم کعطارد سوکه بخوکه معکوس الطرفین کبسه چه کمیدار از
انجملست و بعضی گویند که ان کواکب در تحت فلک قمر در کره اتش می شوند و بعضی بیان
خلفا و ثوابت کواکب نسبه اند و لهذا ایشان سلونوا الاجرام خوارشد و بطلمیوس در کتاب ثمره الفلکی
با این معنی اشاره کرده و ابن فرغان و طبری در مدخل خود تصریح کرده و ساکن هر یک از این کواکب
با تقویم ایشان کرد و هست پنج مرداد ماه سنه نهصد و شش بجدولی استخراج شده است کید عطیط
عنز بم سرهوش کلاب ذو ذوابه **یاان مط** ...
لی ناد و در تقویم این رساله سلیا تقویم ایشان در اول هر ماهی از ماههای جلالی در صفحه ایسری
در هر موضع که لایق دانستند نوشته ود در بعضی نقاویم وقت مقارنه قمر با این کواکب استخراج کرده
بطریق علامات و میان نظرات نوشته و در حسابات اثر ایشان در جمله کند در آن است چنانکه
جمهور منجمان از این جمله کیسه سلو و علامت هر یک بر نحو است **حط** مع کیسه **حط** مع
عطیط **لد** مع عزبم **ش** مع سرهوش **ب** مع کلاب **به** مع ذوذوابه **لی** مع لحیانه
اما ابعاد کواکب از مرکز عالم چنین هر یک از مرکز عالم سیاره اثر افلاک مشعر است
و چنانکه پیش ذکر یافت مرکز نه مرکز عالم لاجرم ابعاد این کواکب از مرکز عالم مختلف شود و سلطان
المحققین در زیج جدید همین مشوش طرق استخراج آن از مرکز عالم مشار است ابس که هر تقویم
بالای کواکب دیگر مشهور است و در تقویم ابعاد شمس سوار مرکز عالم با ازاء هر روزی در جدول ثبت

۹۶

ارتفاع اول سیر ادای او شاید و ابعاد قمر را در درجه و ساعه از جدول او دورتر بکار رود دقیقه و ثانیه
کدام درجات در شش اجزاست هر نصف قطر ربع مرکز از آن اجزا شصت کیرند و در قمر ع و است
که نصف قطر ما از او شصت باشد و نا ظر تقویم ز را از مرکز بحساب اهل تقویم ابعد باشد چون ابعد شمس
محرم مه ثانیه و سیم ابعد قمر را در ح **سط** ثانیه ضرب کنند ابعد هر یکی حاصل ابعاد ز
که نصف قطر ارض واحدی باشد از آن اجزا چون هر یک از آن دو حاصل الضرب را در فرسخ بکذارد
دولت هفتاد و دو فرسنگ در بیم که عدد فرسنگ نصف قطر ارض است و از تقریب است **کابدا**
ضرب کنند و مرتفعات حاصل را از جنس فرسنگ ساز نه هر یک از نیرین از مرکز عالم با ازای فرسنگ معلوم کنند
اما تاریخ یهود اسامی ماههای آن بترتیب این است تشرین **ل** مرحشوان **کط**
کسلیو **ل** طبت **کط** سواط **ل** آذار **کط** نیسان **ل** ایار **کط** سیوان **ل**
تموز **کط** آب **ل** ایلول **کط** و سالهای این تاریخ مشتمل بود بر دوازده ماه قمری که آنرا بسیط
خوانند یا بر سیزده ماه که آنرا عبور خوانند و در عبور آذار ماه مکرر شود و آذر اول آذار بشد و آذار دوم
اعتبار بسران اصطلاح است که اول تشرین از مبداء سال اول است مشروط است باینکه روز او یکشنبه یا چهارشنبه یا
ادینه نباشد و بنابراین حسب اول تشرین ابعد درجات تحویل بران ابعد تقویم بران شرط از آن سبب شرط
مذکور است هر چون حضرت کلیم علیه السلام در پنجشنبه بفضل نهی سبب انجمن نیل ... گذشته و فرعون
از هلاک شد در تکرارش در پنجشنبه ثمره ... و در سنی تشتی تاریخ

جدول معرفت اول سال یهودان			
البسیط والعبور	الشهور		
بسیط	ایلول	ه	ا
عبور	اب	ط	ب
بسیط	ایلول	یج	ج
بسیط	ایلول	و	د
عبور	اب	کو	ه
بسیط	ایلول	به	و
عبور	ایلول	کج	ز
بسیط	ایلول	ج	ح
بسیط	ایلول	ب	ط
عبور	ایلول	ا	ی
بسیط	ایلول	لط	یا
بسیط	ایلول	ز	یب
عبور	اب	کد	یج
بسیط	ایلول	یو	ید
بسیط	ایلول	ه	یه
عبور	ایلول	کد	یو
		یج	یز
عبور	ایلول	ب	یح
بسیط	ایلول	کا	یط

السراق

موسم آن سال بیرون بر جون سال روزی که شش است نود و نه است از دوازده ماه قمری بیره روز و کسری هر آینه
هر دو سال یا سه سال بسیط عد کر بکماه زیاده اید و آن ماه را کبیس کرده ماه اول سال شهر را سی شمرند
و آن سال را که هر سه عبور باشد سیزده ماه کیرند از آن تفاوت مرتفع شود و هست اول تشرین رد الحروف در آن
و شرائط ایشان مستقیم شود و این کبیس بعینه مثل کبیس خطائیان است و تفاوت نیست الا اینکه جز اول اینکه شهر
خطائیان تمام در روز دو ماه میان باشد و تعزیه را بر این طایفه همیشه در ماه پنجم و ششم باشد و دوم اینکه اول
ماه را خطائیان از اجتماع حقیقی کیرند و قرائت این طایفه از روی هلال اما در حساب که منظم نهوده اند اندازه اجتماع
از اجتماع وسطی کیرند و سال ایشان هر یک ماه ... سه نوع باشد زیرا که دران در بسیط ۵ ۵۳ روز کنند و از
عبور ۵ ۸ ۳۳ روز باشد و معتدل ان در بسیط ۴ ۵ ۳۳ روز و در عبور ۴ ۸ ۳ و ناقص ان در بسیط
۳ ۵ ۳۳ روز باشد و در عبور ۳ ۳ و ۸ ۳ و سرایت علمای ان است که ایشان بدیکر اول سالهای ایشان
چهارشنبه و یکشنبه و جمعه ابد که آفتاب و عطلیس ... و چون چنین ابعاد اگر مبداء سال از سالها یکی غیر از آن
افتد ماه را یک روز قبل از آن ابعد سازند ناقص کمال اختصار اگر مبداء سال غیر از ... تاریخ هرانه سال معتدل باشد
و هر یک از تشرین نقصان و ... است و ... در کبیر بود در عبور را از آن بهر سال بیشتر باشد
و هر یک از طبقات و ... و ... اهتمام بسیط و ... در سال معتدل اگر بسیط باشد و اگر عبور باشد
آن دو روز باشد و کسلیو در سال سالم ... در ... و ... ناقص ... از آن ... بعد و نقصان
ماه یک تا سی ... است و ... این تاریخ از حیث ... ابتدای آن آدم صفی الله کبیر بر علم است

۹۷

٣٣٣٨ سال تمام گذشته از هبوط آدم تا ابتدای تاریخ اسکندری بنا بر قول هزاره و در اول این سال
که ۱۹۰۸ اسکندری است از ابتدای این تاریخ ٥٣٥٥ سال تمام گذشته و در تقویم جدول
تفاریخ جدول ایام تاریخ رومی ایام این تاریخ ها در سنوات فارسی ثبت به حسب مراد طالبان اما
مراکز بحران جمعی بر آن اند تا بیماری از امراض حاره مانند حمیات مسوده که در حیات حادث
در ابتدای آن مرض معلوم کنند که قمر در کدام جزو است از اجزای معدل النهار تا از ابتدای آن
جزو دائره معدل النهار را به چهار قسم متساوی کنند چنین که هر ربع متساوی نود جزو است از آن ربعه
بگذرد به آن هر قسمت را به یکبار نقطه از منطقة البروج بگذرد و آن نقاط را مراکز اربعه و مراکز بحران
عظیمه خوانند و هر وقت که قمر به یکی از این مواضع رسد از اوقات بحران بزرگ گویند بحران
مکافحت طبیعت باشد با علت پس اگر در آن اوقات طبیعت بر علت غالب شود حال بیمار
بگردد اگر هر دو چهار قسم را دو هیئت و اعتبار دو کسری تمام کنند و به هیئت و هشت روز
تر است هر ربعی اول بود در روز هفتم تمام کند و در ربع دوم بود در روز چهاردهم و تقدیم و تاخیر
ساعتی بحران از آن روزها خارج باشد اما تمام شدن ربع سیم میان بیستم و بیست و یکم باشد از
این سبب تقدم در سیم و تاخیر در بیست و یکم و رسیدن او با موضع اول درست است بیست و هشتم باشد و
بعد از آن بار دیگر از سر گرفته شود و این ایام را ایام بحران قوی خوانند و گویند که مکافحت طبیعت
با علت در این ایام ظاهر باشد چه قمر که دلیل عالم کون و فساد است در آن اوقات منظر به اوست

لم اولی

که [illegible] است و مقابله به موضع اول ناظر باشد و چنین موضع اصل که در ابتدای مرض قمر در آنجا بوده مقابل
مرض کرده باشد مواضعی که مخالفت آن موضع اول باشد به اقتضای نقصان و ضعف آن علت کنند و قوت طبیعت
مکافحت در آن وقت میل الصلاح بیشتر کند چه خصم کم شود در حال ضعف و ثبات نیز فهرنوان کرده و با
هر ربعی سوار از ربع به دو کرده به دو قسم کنند و به دو دائره مبادی المبادی هر یک گفته اند چنانکه هم فلک
به هشت قسم شود و مبادی این اقسام سوار منطقة البروج زوایای ثمانیه خوانند و هر روزی که قمر
بلیمنه رسد که ما بین مبدا و ربع متجاوز باشد از روز سوار انذار خوانند یعنی انذار کنند بحران که در
مبدا ربع مستقبل افتد و آن روز چهارم و سیم و یازدهم و هفدهم و بیست و چهارم باشد چنانکه چهارم
انذار کند به چهارم و هفتم و یازدهم به چهاردهم و هفدهم به بیست و یکم و بیست و چهارم به بیست و هشتم و احکام از حلول
کواکب در مواضع هر یک از کار این است که لال بر صحت و هلاک مریض باشد چنانکه اگر در مواضع بحران
سعدی باشد که مدد علت زایل شود و اگر نحسی باشد یا قمر در آن وقت منحوس باشد که مدد علت بیشتر را
کرده مکروهی که تا بر نحس شده باز علت باشد که از آنهم منقضی صحت شود تعبیر اکثر ابن محمود للافات باشد
اما زوایای کم سوار انذار و هر بیست که از آن تعبیر کرده اند ما ابتدا از حالا که اول در دقیقه اجتماع سوای مبدا
بهای کرده و از ارکان ابتدا کرده ... سوار منطقة البروج سوار هشت قسم متساوی کنند و زوایای
ثمانیه سوار از پس در این اقسام اعتبار کنند و مراد معنی سوار مرکز شمس و آن جزو اجتماع و نظیر اوست
به دوازده در ربعه بر ارکان میان مراکز بحران دارند و آنها سوار زوایای ثمانیه که مجموع آن دوازده مرکز باشد

چونند پس موضع اول از مواضع بحران نقطه اجتماع باشد بعد از آن و ربع اول از وسم آن مرکز پس در ربع
چهاردهم و پنجم پس نهم پس هفده هم و بیست و نهم پس بیست و ششم پس هشتم و سی ام پس
هفده و چهارم پس دوازده بیست و دوم پس هفتم و بیست و ششم و سی ام پس هفدهم پس
سه و چهارم و اصل احکام خصوصا ربع ان که از اجزای شمس که در ربع ربعه واقع گود
و قمر در آن جزو منتهی شود کوکب یا یک آن از خانه عطارد سایر و با دو باران گاه بحث زبان
و مکان و اگر در ارکان عطارد منتهی بر قمر باشد تاکید امر مذکور کنند و سود فتنه و نهانی گراکب
در ربع آنکه قسم معلوم کرده اند والله اعلم و در تقویم در فوق هر یک از منطقه جنوبی و شمالی است جدول
در طرح منطقه جنوبی و مجموع سوار را به ده قسم کنند شش قسم در منطقه جنوبی و شش قسم در منطقه شمالی و در
جدول فوق از سالی هر یک از زوایای ثمانیه نوشته و در جدول بالا در درجات ثابت با رقام
هندی و در جدول سیوم با ارقام جمل لیکن در درجات شد و در این جدول بروج رقم کنند به شمار که
مبدا آن از اول حمل باشد و اگر حرکتی یا رقم کمتر از سی باشد در باب این قسم بروج نوشته اما سهم
الحوادث بهره احکام نجوم این سهم را جهت حوادث عالم برگرفته اند چنانکه تقویم ایشان
از تقویم قمر نقصان کنند و باقی را از تقویم حمل افزایند حاصل موضع سهم حوادث باشد و لازم
دایم در وقت اجتماع این سهم مقارن حمل باشد و در استقبال مقابل او و گویند که حرکت اجتماع
در استقبال از اینجاست و همچنین در وقت تربیع تربیع بر تربیع حمل باشد پس اگر ماه این سهم سعود بود

لها

نجوم یا اجتماع سعود و هیئت سعدی بود و لالت کند که میانه خلایق اتحاد و محبوب و حصول حاجات باشد
و اگر نحوس در هیئت نحس بود حکم بر عکس بود و اگر هر یک از خانه زحل بود و مثلثه قمر در سبک کار باشد
سرما و در وقت آن و وزیدن بادهای خنک فاسد در دلو و اگر در بیت مشتری بود در سلک کارها باشد فاسد
در قوس و میل مردم به صلاح و خیر و در دین و ارادت و اگر در یکی از خانه مریخ بود میانه خلایق حدوث فتنه
و بادهای سخت واقع در بیستم گرما و گرم بود و اگر در خانه شمس آب کم گردد و اخگری ترکیه و در وقت گرما اگر شود
و مردم بزرگ جو شده و با بزرگان خدمت و اختلاط بیشتر کنند و اگر در یکی از خانه زهره بود مردم بلهو و طرب مشغول
باشند و غلبه آن طالب در خلایق دوام بیفتد و بر ترکیه در وقت و اگر در یکی از خانه های عطارد بود گسستن کینه گیری
میان مردم بود و تهمت و بیان فاحشه در حذر از حساب و کتب و در حضور بهای ربوایی مایل شده و اگر در خانه
قمر باشد در وقت باران ابر و فسخ کارها و عوام الناس بود و الله اعلم و خبر باشد و در تقویم ها که سهم الحوادث
جدولی است میان جدول القالات ساب و جدول اجتماع و استقبال میانه در آن ها بازار در روی مواضع این سهم
در ابتدای هر ماه ثبت کنند به دو قسم اول بروج و دوم درجه سیم دقیقه اما بناطات
و طبایع منازل قمر از جمله منتقد ها آنست و از آن رطوبت و یبوست و حرارت استدلال کنند و
کواکب حدوث این در کیفیات شش ربع ها است که اهل علم به ربع ها حصر کرده و در ربع اول
شش منزل است • شرطین • طرفه • جبهه • قلب • شوله • مقدم و در ربع دوم هفت منزل
بطین • نثره • زبره • الکلیل • نعایم • اخبیه • مؤخر و در ربع سیم ... ثریا • ذراع •

هر فرع زبانا بلده و در رباط چهارم شش منزل هقعه هنعه ذراع نثره طرف جبهه و در رباط پنجم منزل مقدم مؤخر
و در رباط ششم دو منزل سماک رشا و بعضی گویند که رباطات در منازل بمنزله مثلثات است در بروج
چه هر رباطی جملهٔ است از منازل چنانکه هر مثلثه جمله‌ایست از بروج لکن جملات بروج هست در آنکه
و جملات منازل هفت است و گویند منازل هر رباطی ناظر اند بیکدیگر چنانکه بروج هر مثلثه و از آن
جهت گویند از رباطات نظرات چنانکه معتقد ایشان باشند که هر گاه قمر در منزلی بود از رباطی و کوکبی
در منزل دیگر باشد هم از آن رباط که گوئیا ناظر باشند و از حلول قمر و سایر کواکب در منازل در
یک رباط و یک طبع باشند استدلال بر احوال هوا کنند از رطوبت و یبوست چنانکه گویند که چون
قمر در منزل رطب باشد از رباطی و شمس در منزل دیگر رطب هم از آن رباط دلیل باران باشد
در وقتش و اگر در منازل یابسه باشند از یک رباط دلیل یبوست هوا و منازل رطبه
بازده منزل
باره شمرده اند دبران ذراع جبهه صرفه غفر زبانا قلب شوله فرغ مقدم مؤخر و منازل
یابسه سه هشت بطین هقعه طرف اکلیل بلده سعود اخبیه رشا و منازل میانه نه شرطین
ثریا هنعه نثره زبره عوا سماک نعایم ذابح و در تقویم الزیارجه دل منازل جبه ها جبهه را
ایشان بر ها و رنه و در رباط هر یک از یک تا شش با رقم جها با راه ما هر سه که دلیلی از رباط بود ایراد
نهشته و جدول دیگر از آن جهت طبع منزل از رطوبت و یبوست و میانه بها وردن و علامت رطوبت
باشد و از یبوست بس و از میانه رهٔ امثال رباط جدول وجوه بو رقم کوکب

حقیق

خفیف این دو جدول از این بتفصیل معلوم کرد و علامت سعد دو جه برضع هر کوکب
متصل بعلامت صاحب الحد و درجه در اثنای تقویم الکواکب ثبت گشته و بر سر
جدول شرف ثبت رسم ولعلامات حد ح باشد و علامت و حبه جـه اعتبار صور
و صور را صورت مشرکه ثبت است تمامی کلام در معرفت تقویم تمام بعون منصف
تنبیه برروزنامه ابواب است که مقصد اصطلاحات منجمه متغیره که اکنون ٥٥
بعض جبه ها که ناظر تقویم را در حسابات و غیرها کار آید ایراد کرده
ماتیه و اگر در ایمان بتاخیر در فرصت تشخیص باشند این رساله تیر
خبر استعداد و امکان در شرح آن سعی در استحکام تقدیم رسانیدن انشاء الله تعالی
و ثبت تنبیهات در ورق مقدم ایراد و الحق و دانند که مشغلات صحیح سیر
یابعضی از زیاده است که در این اوراق ثبت قسمت والله الموفق للرشاد
و لحی محمد واله الاخیار الاطهار الابرار المنون الصالحین الصادقین

٩١

ماه‌ها		
هلال رمضان		
هلال شوال		
هلال ذی القعده		

مبارک و فرخ سعادت و اقبال ... سال ... که آن رابطه
... خوانند بعد الانقضای ... از اول ... از رکفاه
... روز جمعه ... خوانند و ... از
...
الله حقیقت ... هزار و ... شش ... ربع فلک
کواکب ... فنکات ٣٨٠٥ کذشته ...
... هزار و ... و ... ناقصه ...
... سال ... دو روم ... مرکز ... شهر دال
... بعد ... ساعت ...
... ١٠٥ ...
... ١٠٩٠٦ ...
... ١٦٦ ...
... ٥١٨ ...
...
...
...
...
و اگر در این سال مولود ... خوب ...
...
و ظهور باشد والله اعلم بحقایق الامور

١	یکشنبه	٦	١٣	٨ ٤ ٣٨		٣	٨٠
١	...	...	٢٨	٩٩ ٣٥			٢٩
	...	٩٢		١١ ٣٢	٥	٨	
	جمعه	...	٣٣	٣٢١٢	٣	١١	٣٩
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]



هلال ربیع الاول	بالیمن والسعادة والاقبال تحول سال عالم ... بهار ... اعظم ...
	ساعت ... دقیقه ... شب جمعه دوم شهر شعبان سنه ١٠٢٥ ناقصه هجری موافق ... سنه ١٩٠٨ اسکندری
	ترکی سنه ٢٩٥ ... چنگیزخان سنه ٣٩٢ استخراج ... سال عالم ... خطاییان پنجاه و ثلثان ...
	... تبو ... سیچقان خوانند
	... خوانند و آن ... اختیارات
هلال ربیع الثانی	... هزار و چهار صد و هشتاد ...
	ایام ٣ فنکات ... دوازده سال ... سیصد و شصت ...
	ثلث ... ایام ١١ فنکات ٥١٣٦٦ اسل ... ٣ و این قسم سیوم است از اقسام ...
هلال جمادی الاولی	و چهار ... سال و سی و چهار ... خوانند ...
	... هشت هزار و ششصد و شصت و چهار ... ناقصه هفتاد و یکسال تمام
	و سال مذکور هفتاد و دوم است استخراج طالع سال ...
هلال جمادی الآخره	... طریق ... ساعات ...
	ساعات ... ساعات ...
	... طالع ...
	مرکز معدل ... حادث ...
هلال رجب	... مرکز حادث ...
	... حادث سیوم ...
	مرکز ...
هلال شعبان	... الحمل عطارد



٩٩

[illegible]

باب شانزدهم در معرفت احوال بروج و القاب ستات و احوال کواکب و القاب ستات

چون از اوصاف ادوار آنچه که اعمال و فن در تقویم و ران از اسلاف مرقوم و مسطور شده فارغ گشت
شروع نمود در احوال بروج و کواکب از خواص و کیفیات و متعلقات هر یک که محتاج الیه ماهر بود
پس ابتدا باحوال بروج که محل کواکب اند نمود معلوم باشد که حمل و ثور و جوزا بروج بهاری اند
زیرا که مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل بهار بود در معظم معموره و سرطان و اسد
و سنبله بروج صیفی اند چرا که مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل تابستان بود در اکثر
ربع مسکون و این شش برج که مذکور شد شمالی اند چه در شمال معدل النهار واقع اند و میزان
و عقرب و قوس بروج خریفی اند بجهت آنکه مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل خزان بود
در اکثر معموره و جدی و دلو و حوت بروج شتوی اند بسبب آنکه مدت آفتاب در این سه برج
فصل زمستان بود در اکثر ربع معموره و این شش برج جنوبی اند چه در جنوب معدل النهار واقع گشت
و در [illegible] مصنف رسم بعضی از فصول [illegible] بعضی [illegible] و این بروج را نام
کانه [illegible] زیرا که [illegible] یعنی از مستقیم الطلوع گویند و آن شش دیگر که شتوی اند و ربیع
معوج الطلوع و بروج اوایل فصول که آن عبارتست از حمل و سرطان و میزان و جدی منقلبه
از این جهت که چون آفتاب بدین بروج تحویل کند از طبیعت هوای فصلی بطبیعت کیفیت
منتقل شود کیفیت دیگر از طبیعت هوای فصلی لاحق و بروج اواسط فصول که مراد ثور

واسد

و اسد و عقرب و دلو است ثابت اند از این سبب که چون آفتاب در این بروج باشد هوای
فصل بر طبیعت خود ثابت بود و بروج اواخر فصول که مقصود جوزا و سنبله و قوس و حوت
است ذوات جسدین اند زیرا که مادام که آفتاب در نصف اول این بروج بود هوا بر طبیعت
همان فصل گذشته بود و چون بنصف آخر منتقل شود بطبیعت هوای فصل مستقبل و بهوای آن فصل
مخلوط و ممزوج گردد و لهذا آن اوقات را اوقات امتزاج الفصلین خوانند و باید دانست که
از بروج اثنی عشر هر سه برج را که میانه اول هر یک از آن سه برج و اول دیگری
از فلک ماهی باشد مثلثه گویند چه هر یک بر زاویه شکلی متساوی الاضلاع واقع اند که مرسوم
باشد از خطوط مستقیمه که از اوایل [illegible] این بروج مثلثه با اول [illegible] وصل شده
باشد پس همه بروج منقسم گردد به چهار مثلثه و اصل احکام آنست که هر مثلثه بر طبع بود از
طبایع اربعه و چون از این چهار طبیعت دو کیفیت که حرارت و برودت است و هر یک را فعلیه
گویند هر گاه با جسم [illegible] زیرا که متضاد اند پس بر ترتیب بر چهار [illegible]
[illegible]
[illegible]
هر یک با آن [illegible] که قوت فاعله دارد [illegible] لاجرم از جهت امتزاج هر یک از دو کیفیت
منفعله با دو کیفیت فاعله [illegible] پس گرفته اند و [illegible] رطب و [illegible]

مرتبه ارست لنسب طوف و گویند هر مثلثه را از این مثلثات دو رب است از سیاره
دو کوکب سیاره که ایشان را رب این مثلثه گویند بشرط آنکه هیچ یک را در آن شرف
ایشان در این مثلثه بود و در طوالع نهاری از این دو کوکب هر کدام را که حظ را ای
مثلثه بیشتر بود مقدم دارند لیکن در طوالع لیلیان کوکبی را که با او بهره باشد مقدم دارند
و مثلثه شریک از دو کوکب که مثلثه حمل و اسد و قوس است رب آن شمس بجهت آنکه میان آن دو
کوکب بهره باشد پس از آنکه گفتیم ظاهر گردد در معنی اینکه قوالات که حمل و اسد و قوس
گرم و خشک است و این سه برج را مثلثه آتشی گویند چرا که طبیعت آتش از عناصر دارای آن طبیعت
صفراء از ارباب این مثلثه در طوالع نهاری شمس و مشتری و زحل اند زیرا که شمس را
در این مثلثه بیت و شرف است و مشتری را بیت فقط و نعوذ شمس که جزء زحل حظ است
در این مثلثه زحل و مشتری و زحل که گفته است ایشان حرم نیابت ساقط است نذکر و در طوالع
لیلیه مشتری مقدم باشد بر شمس بسبب آنکه قوت مشتری در شب بیشتر از شمس است
و زحل چون شریک است لیل و روز است تا ثور و سنبله و جدی است سه
سرد و خشک است و این سه برج را مثلثه ارضی گویند چرا که طبیعت ارض از عناصر دارا
خلط بر طبیعت سودا اند و ارباب این مثلثه در طالعهای روز زهره و قمر و مریخ نار
گفتم زهره بر قمر از واسطه آنکه ضد او ندیت است در این مثلثه و قمر ضدا ندی شرف و حظ است

ادرار

اول بیت اخ حظ شرف چنانکه در باب جمله هم معلوم گردد و شرکت مریخ با این جهت است
که صاحب شرف است در این مثلثه و در طالعهای شب قمر مقدم باشد بر زهره چه ما بر او اظهار تحیت
در شب و بهمین سبب ناظر بر مریخ از قمر مثلثات و لا در حظ برابر اند و جوزا و میزان و دلو
گرم و تر اند و این سه برج را مثلثه هوائی گویند چرا که بر طبیعت خون اند و ارباب این مثلثه در طالعهای
روز زحل و عطارد و مشتری اند اما زحل بسبب آنکه صاحب بیت است و در این مثلثه او صاحب شرف
اما عطارد بسبب آنکه صاحب بیت است و شرکت مشتری با این دو از جهت آن است چه عطارد کوکبی که
ممتزج است بسبب شرکت زحل و این امر نیز از کثرت عطارد گفته اند و در طالعهای شب عطارد مقدم باشد
بر زحل چه عطارد در طالعهای روز زحل است و چون گاه باشد که عطارد در شب قمری بود از روز
بسبب آنکه امتزاج طبیعت بخلاف زحل کرده است در روز قوت او بیشتر بود از شب سرطان و عقرب
و حوت سرد و تر اند و این سه برج را مثلثه مائی گویند چرا که بر طبیعت ماء اند از عناصر و دارای خلط
بر طبیعت بلغم اند و ارباب این مثلثه در طالعهای روز زهره و مریخ و قمر اند و مخفی نماند که بر قیاس
ما سبق باید که اول ارباب ایشان که صاحب مثلثه است در این مثلثه و گرم و خشک است موافق طبیعت
این قمر او نیز صاحب بیت است و زهره که صاحب شرف است و گویند اعتبار بر این بیشتر است لیکن جمهور اهل
احکام بر آنند که ضعف قمر بجهت و صاحب تصنیف المنجمین گوید که بسبب ناظر مریخ از زهره بنا بر مخالف طبیعت
مریخ بسبب طبیعت این مثلثه و بسبب ناظر قمر از مریخ ... فلک او از عکس مریخ چه قمر را این

١٠٢

طالع اسیت که هر کوکب که در وقت بیمار بر آن باشد علی التفصیل مشتمل است و تفصیل مرت کواکب
و همچنین نیز گیرد تا حیث و در زمانی ... اشان که در جای مجملا بسوب مذکور شد عنوت و تعیین تر را و اکثر در بر او
و در طالعهای شب جای مقدم باشد بر زهره بنا بر اطراد آنکه قبل از این مذکور شد و بنابر آنکه کواکب را که مراق
قیاس است قمر مقدم باشد بر مریخ چه ما بر او اظهار است در شب و بطلمیوس شریک ساخته در ارباب مثلثات
اعتبار نکرده است و کواکب سیاره را از مزدوج تهاده و بعضی بر آنند که کوکب اول نهاری است مثلثه را
و در روز و کوکب دوم نهاری است مثلثه را در شب و کوکب ثالث را شریک هم روز و هم شب گیرند
و اصحاب این فن گویند هر کوکب که در مثلثه خود مثل مستقیم باشد و میانه ایشان و احوال نیکو باشد و یکی
از فضلا سوای تعیین مثلثات والباب یک مثنوی والکوا شده است که بجهت حفظ لباب خوب است و آن کلمات
اول آن بیت چهار کلمه است و هر یک کلمه چهار حرف است چنانکه حرف اول از ... مر عنصر
و حرف دوم رب اول و حرف سوم رب ثانی و حرف چهارم شریک است و هو هذا قبیل نهوج
هلل ی ممنو نشب حرف دوم ها را بر شمس و این مصرع اند بر ارباب مثلثات
نهاری است اگر خواهی ارباب مثلثات لیلی اعتبار آن حرف دوم ... اگر حرف سوم گویی است مقدم
دارد بر حرف اول که حرف دوم گفته است و بروج گرم بمعنی مذکر و نهاری اند و بروج سرد را موت
و لیلی زیرا که طبیعت ایشان گرم حار است و طبیعت لیل بارد و همچنین حرارت طبیعت مذکر زیاده
از حرارت طبیعت مونث است کما فی التحقیق موضعه و تحقیق بدانکه در مذکر و تانیث بروج خلاف است چنانکه بعضی

ادل ادرار

اول عقرب و اول جدی را آخر حوت گویند لیکن آنچه معتمد است آن است که مصنف ذکر نموده
و جوزا و میزان و سنبله و دلو بنصف اول قوس آتشی اند و باقی بروج بالنصف آخر قوس
بهمین بیان که قبل از این در صور بروج به تفصیل مذکور شد و میزان ... با آنکه صورت او از
جمادات است آتشی گفتن بنا بر آن است که قیاس آن است بنصف اول بر صورت شخص
فراگرفته اند که ترازو را بدست گرفته باشد پس چون مصنف از تعیینات فارغ شد
شروع نمود در تعیین بیوت کواکب سبعه از بروج اثنی عشریه پس شمس را بروجی
دو لو خانهای زحل است و قوس و حوت خانهای مشتری و حمل و عقرب خانهای مریخ
و اسد خانه آفتاب و ثور و میزان خانه زهره و جوزا و سنبله خانه عطارد و سرطان
خانه قمر و بنای این تقسیم بر آن است که چون آفتاب نیر اعظم و جرم او
سیارات و ثوابت است و مستفیض الاحوال و بطبع گرم و خشک پس جای که مناسب
حال او باشد هر آینه اسد بود چه اسد بحسب صورت پادشاه جانوران و بطبع گرم
و خشک ثابت موافق مزاج اصل آفتاب و غایت ارتفاع او از ارتفاع از اکثر بروج در معظم
معموره و بعد از آن ماه که نیر اصغر است خلیفه و نظیر و عدیل آفتاب است و سریع الحرکه
و متغیر الاحوال و بطبع سرد و تر پس بر حرکت لایق او باشد هر آینه سرطان بود چه سرطان
بحسب صورت جانوری آبی و سرد و تر و منقلب و موافق مزاج و طبع قمر و غایت ارتفاع

١٠٣

وارفع از سایر بروج و در اکثر معمورات و باقی بروج سواهم الطبیعی مناسبه بهره ای نیز بستمی که [illegible]
نیست برج سو که از اول اسد است تا آخر جدی بر توالی آن خانهای آفتاب گفتند و شش برج دیگر را
که از آخر سرطان است تا اول دلو بر خلاف توالی خانهای ماه و به ترتیب افلاک هر یک
از خمسه متحیره را دو خانه در کنار این [illegible] خانه گفتند یکی در ولایت آفتاب و یکی در
ولایت ماه پس ابتدا بعطارد کردند که فلک او اسرع متحیره است و اقرب بماه و دلو را
در جنب [illegible] آفتاب [illegible] خانه او ساختند در جنب خانه آفتاب بر توالی یا سنبله و یکی نزد دیگر
در جنب خانه ماه بر خلاف توالی و آن جوزا و سنبله است و زهره را [illegible] خانه در جنب
خانهای عطارد باشند که آن حمل و عقرب است [illegible] و مشتری را [illegible] خانه در جنب خانهای مریخ باشند
که آن جدی و دلو است و گویند که [illegible] اگر [illegible] چه [illegible]
و ما [illegible] سالم از جمیع [illegible] و [illegible] گویند و برج [illegible]
[illegible] او سلامت گویند زیرا که [illegible] و [illegible] برج [illegible]
[illegible] و بیکدیگر [illegible] که [illegible] مقابل [illegible]
[illegible] که [illegible] در [illegible] و [illegible] لازم آید [illegible]
[illegible] و خانهای [illegible] و خانهای عطارد [illegible]
و خانهای مشتری [illegible] عطارد و خانهای [illegible] و خانهای [illegible]

کفایه التعلیم مذکور است که اصل اصلی [illegible] نیست [illegible] خانهای [illegible] تجربه
و [illegible] معلوم کرده اند که چون مثال آن هر کوکب که خانهای ایشان [illegible] باشند [illegible]
واقع [illegible] که [illegible] و این قسم [illegible] کویند پس اگر [illegible] از برین
داخل باشد در زمستان و [illegible] و در تابستان [illegible] گرما و اعتدال هوا و اگر [illegible]
[illegible] و مشتری باشد بسبب [illegible] هوا [illegible] پس اگر [illegible] در این حال [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] باران [illegible] و رعد و برق [illegible]
[illegible] این [illegible] بروج [illegible] و در این [illegible] کواکب [illegible] راس و ذنب [illegible] که از
کواکب [illegible] باشد و [illegible] احوال بروج اما احوال کواکب از
[illegible] و [illegible] و [illegible] از [illegible] و عداوت میان
[illegible] و خانهای [illegible] گفتند [illegible] اکبر است [illegible] خانهای
[illegible] و خانهای [illegible] که [illegible] گویند و [illegible] اصغر است [illegible]
خانهای [illegible] و خانهای [illegible] که [illegible] گویند پس از این [illegible]
[illegible] بر [illegible] و مشتری [illegible] اکبر باشد بسبب [illegible] خانهای [illegible] و
خانهای [illegible] که [illegible] گویند [illegible]
خانهای [illegible] و خانهای [illegible] که [illegible] گویند پس از این

[illegible] و از [illegible] جرم [illegible] مشتری [illegible] از [illegible] تثلیث [illegible]
زیرا که خانهای ایشان بر تثلیث [illegible] خانهای [illegible] از مقابله و تربیع
و مقارنه [illegible] اما از مقابله خانهای [illegible] اما از مقارنه بسبب آنکه جرم ایشان [illegible]
قاطع [illegible] است و [illegible] احوال [illegible] عداوت [illegible]
معلوم کرد و الله تعالی [illegible] راس [illegible] است و ذنب [illegible] است اما سعادت
راس [illegible] که قمر [illegible] از [illegible] راس [illegible]
اما [illegible] ذنب [illegible] که قمر [illegible] از [illegible] که [illegible]
[illegible] و در اکثر ربع مسکون [illegible] که راس [illegible] سعدی [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و بعضی دیگر گفته اند که [illegible] راس [illegible] ذنب [illegible] کم [illegible]
که کوکب [illegible] راس [illegible] قوت [illegible] کوکب که [illegible] ذنب [illegible] قوت او
کم [illegible] است [illegible] و بر آن [illegible]
و عطارد [illegible] یعنی [illegible] نحس باشد [illegible] سعد [illegible] خانهای
[illegible] و خانهای او [illegible] بلکه [illegible] کوکبی باشد [illegible]
[illegible] چنانکه اگر آن کوکب سعد باشد سعد گردد و اگر نحس باشد نحس [illegible]
[illegible] که [illegible] عالم [illegible] هر [illegible]

[illegible] و [illegible] خانه [illegible] و [illegible] تحقیق [illegible]
الهی است [illegible] از [illegible] شرط [illegible] و گویند که [illegible]
[illegible] که سبب حصول [illegible] شده است [illegible]
[illegible] این عالم باشد و [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مختلف [illegible] اند و گویند این اختلاف بحسب [illegible]
[illegible] از بروج بحسب اختلاف [illegible] که کواکب [illegible]
و [illegible] تفصیل این جمله در کتب [illegible] احکام [illegible] بروج [illegible]
[illegible] کواکب در بروج [illegible] اختلاف [illegible] مستقیم [illegible]
استقامت مزاج [illegible] است که نسبت کواکب [illegible] بروج [illegible] نسبت
ارواح با شباح و اما آثار [illegible] از [illegible] عارض [illegible]
بسبب بروج [illegible] آن [illegible] تفصیل [illegible] که زحل سرد و خشک است
و بعضی [illegible] نحس اکبر گرفته اند [illegible] کیفیت [illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible] مریخ و آفتاب [illegible]
لیکن گرمی آفتاب بیشتر است از مریخ و خشکی مریخ بیشتر است از آفتاب و
[illegible] خشکی مریخ در غایت است [illegible] نحس اصغر گفته اند [illegible]

بیکار بسیار کنند مشتری و زهره گرم و تر نهند و این هم کیفیت شمرند در مدعی عیوبست بعضی
بدین باب اندر سود اکبر کرده چه سبب حکما جدا افتاده اند در کیفیت است اما از ترست از او
در صد عیوبست و حرارت آن کوکب فرضیست بلکه جوهر بر شده که طبیعت او حرارت است
و لهذا گویند سرد و ترست بسبب کیفیت حیات رطوبت شدست در وی موجود باشد
و بعضی ازین جهت او را سعد اصغر خوانند و قمر سرد و تر است بذات لیکن تجربه یافته اند
که در حال زیادتی نور او رطوبت قوابل در تزاید بود و در حال انتقاص در تناقص و این معنی
بر اطبا و اهل دریا بار ظاهرست و طبیعت عطارد چون در کیفیات مستقیم نیست حال
طبیعت کوکب متصل بدیست و اگر احیانا بهیچ کوکب متصل نباشد طبیعت او طالع
طبیعت محل او باشد از بروج اثنا عشریه و طبیعت راس را گرم و تر یافته اند
باعتدال مشتری و طبیعت ذنب را در غایت سردی و خشکی مانند زحل و شمس و علویه
که مریخ و مشتری و زحل باشند مذکر اند و سبب ذکورت شمس و مریخ حرارت و یبوست
هر یکیست و سبب ذکورت زحل افراط یبوست اوست و سبب ذکورت مشتری
اعتدال حرارت و رطوبت مزاج اوست و قمر و زهره مانند و جهت برودت
و رطوبت که در مزاج ایشانست و عطارد اینجا نیز طابع کوکب متصل بدیست و اگر
بهیچ کوکب نباشد طابع محل خود باشد از بروج و نیز در بعضی حالات شرقی

مزاکبش

نر که باشند و در حال تقویت مونث و هر کوکب که نهاریست مگر مریخ و هر مونثی لیلی
زیرا که طبیعت مذکر حارست موافق طبیعت نهار و طبیعت مونث بارد موافق طبیعت
لیل و چون مریخ نحس بالطبع فاسد است زحل سلوبا و جهت برودت روزی گرفته اند و مریخ را
با وجه حرارت شبی تا افراط برودت اول با حرارت او افراط یبوست ثانی با رطوبت
ممتزج گشته اعتدال حاصل آید و عطارد درین امر نیز تابع کوکب متصل است و
گویند در نصف شب شبی و در نصف روز روزی بود اما الارباب ساعات چون مصنف از تحقیق احوال
بروج فارغ شد شروع نمود در معرفت ارباب ساعات زیرا که عدد ساعات مع مجموعه مقصد و
نیست والارباب این صنعت هر ساعتی معروف بکوکبی ازین جمله کواکب را که نسبت کنند
و آن کوکب رب ساعت نامند و ابتدا از ساعت معروف اول روز یکشنبه که اول هفته است که
آن کوکب شمس است پس از بعد چه خود شمس است و جهد روز یکشنبه و ساعت اول از آن روز
و ساعت سیم عطارد و ربع با قمر بر ترتیب افلاک قمر و چهارم زحل بعد از زحل کرده و همچنین بر ترتیب
ساعات شمار کنند و کواکب نسبت کنند تا ساعت آخر ازین جمله که ساعت الکل مسیر نسبت
است از هفته دیگر و آن هر یکشنبه بین است سبب منسوب بشمس پیش ابتدا کردن آن را گرفته گفته
و حالات احوال عمل کنند والله که گفتیم واضح و لایح گفته که در روز یکشنبه رب ساعت اول که آن ساعت
اول بود از جمله ساعات که بعد و نصف او است که آن شمس است و در روز دوشنبه رب ساعت اول که آن

ساعت هشتم بود از جمله قمر و در روز سه شنبه رب ساعت اول که آن چهاردهم بود مریخ و در روز
چهارشنبه رب ساعت اول که آن ساعت بیست و سیم بود عطارد و در روز پنجشنبه رب ساعت اول که آن
ساعت سی و هشتم بود مشتری و در روز جمعه رب ساعت اول که آن ساعت صد و یکم بود زهره و در
روز شنبه رب ساعت اول که آن ساعت صد و چهل و پنجم است زحل و ابتدا ظاهر گفته که
رب ساعت اول از شب یکشنبه که آن ساعت صد و پنجاه و هفتم بود از جمله ساعات کوکب عطارد است
و رب ساعت اول از شب دوشنبه که آن ساعت بیست و سیم بود از این جمله مشتری و رب ساعت اول
از شب سه شنبه که آن ساعت سی و هفتم بود زهره و رب ساعت اول از شب چهارشنبه که آن ساعت
شصت و یکم بود زحل و رب ساعت اول از شب پنجشنبه که آن ساعت هشتاد و پنجم بود شمس و رب ساعت
اول از شب جمعه که آن ساعت صد و نهم بود قمر و رب ساعت اول از شب شنبه که آن ساعت صد و سیم
بود مریخ و رب ساعت اول هر روزی و شبی که باشد که فلک او تحت فلک کوکبی است که مقدم
بر آن است در شمار رب ساعت پیشین که فلک او تحت فلک کوکب رب ساعت اول
او است و این را مناسبت است و این از جمله که قبل از این مذکور کردیم ظاهر است و چنانکه بر ترتیب
مذکور رب ساعت تقسیم کرده باز از قبل دو جمله که قبل از این گفتیم و مراد از این ساعت
زمانیست چه اگر مراد ساعات مستوی باشند هر چند بک ساعت طول در قصر ایام و لیالی نقص
از ارباب ساعات شب که قصد و تحقیق بود از روز و از ارباب ساعات شب بجمله بجهت آنکه

بجای یک

بنا بر آنچه معروف مذکور شد رب ساعات روز و هر شب و از آنچه کوکب رب شب بوده تفاوت
شب و روز شنبه یعنی هر کوکب دیگر رب ساعات روز رب ساعت اول از روز یکشنبه تعیین
تقدیم او بر سایر ارباب ساعات از رب ساعات الوقوع و رب روز یکشنبه شمس شد و رب روز
دوشنبه قمر و رب روز سه شنبه مریخ و رب روز چهارشنبه عطارد و رب روز پنجشنبه مشتری و رب
روز جمعه زهره و رب روز شنبه زحل و همچنین رب شب هر شبی رب ساعت اول آن شب
باشد بسبب آنچه گفتیم پس رب شب یکشنبه عطارد بود و رب شب دوشنبه مشتری و رب شب سه شنبه
زهره و رب شب چهارشنبه زحل و رب شب پنجشنبه شمس و رب شب جمعه قمر و رب شب شنبه مریخ

باب هفدهم در معرفت حظوظ کواکب و آنچه بآن تعلق دارد و در دلیل احکام و نجوم بر
بر هر یک از بروج اثنی عشریه علیحده به پنج قسم مختلف تقسیم کرده اند چنانکه هر قسم از آن را خطی وزن بنظر
وار داده اند و در چه کثرت منفعت و معلوم مثبت که بنای این تقسیم بر چیست و هر قسمی از این اقسام بحکمای
نصیب یک از خمسه است و بدین سبب در این باب نصیبی یافته اند و از این معنی هر یک از این اقسام را
حد آن کوکب گویند و در اهل احکام و در کیفیت تقسیم حدود خلافست چنانکه هر نوع
این تقسیم را بنوعی کنند چه اهل مصر را حدود یک نوع و اهل بابل را حدود دیگر است و چنین
هندوان و کلدانیان را و از بطلمیوس نیز حدودی مغایر این حدود نقل است و اما
افضل در نزد همه که متفق علیه جمهور است حدود مصریان است که در این جدول موضوع

جدول مضربان

	ک		اله	
ٮا	وی	وه	[illegible]	[illegible]
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

چو از اقسام و ترتیب است که بر دو جدول ... کرده شود و گویند وضع جدول مضربان ازین ... مصر
بران بیشتر یوسف صدر این است و در جدول اول ازین جدول اول ... ارقام ... اول مثبت است
و در جدول اول عرضه باز از هر برجی در جات آن بروج منقسم به پنج قسم مختلف مرقوم است بسواد و ...
القسم از کواکب ... در پهلوی آن مرقوم است بحمرت و گویند که چون کواکب در حصه ... بود چون
شخصی باشد که در میان عشیرت ... و چون هر برجی ... قسم متساوی کنند چنانکه از هر

ده درجه باشد و قسم اول حمل را حمل را کاد خوانند که صاحب بیت است و قسم دوم با آفتاب و قسم سیوم
با مشتری و قسم چهارم که قسم اول برج ثور است بعطارد و همچنین بر ترتیب اقسام سی و شش که ...
ستاره و کواکب بترتیب افلاک و چون نوبت بقمر رسد باز از زحل گیرند تا قسم آخر که ده درجه
آخر حوت است و آن هر آینه بمریخ این ترتیب از آن برج باشد پس اول ... قسم ... آخر حوت
و یک قسم اول حمل هر قسمی سوای این اقسام و وجوه و صور نیز گویند چنانکه گوینده که است آنست که حکمای یونان
در حین طلوع یکی از این اقسام ذکر کرده از صور ... و اشکال که در آنجا ... در این قسم منسوبه اند و حکمای هند
در این تقسیم قسم اول را از هر برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بصاحب برجی که پنجم او باشد از شش
آن و قسم دیگر بصاحب برج نهم از آن برج ... مثلا قسم اول از برج حمل بمریخ دهند و قسم دوم بصاحب برجی
که پنجم او است که آن شمس است و قسم دیگر بصاحب برج نهم که مشتری است یعنی قوس و ... از ... اران
و قسم دوم شمس که صاحب برج پنجم است از آن ... یعنی قوس و از برج ... قسم اول ... و قسم
عطارد و قسم سیم زحل ... سایر البروج و از ... این اقسام ... اعتبار ...
خوانند ... که ... بعضی و بعضی دیگر خوانند و آن در این تقسیم قسم اول حمل ...
و قسم دوم ... همچنین بر ترتیب ... قسم ... و آن از آن برج و از ... درجات و ... درجات
خوانند و این اصطلاح ... اصطلاح ... الا آنکه ... درجات ...
و ... درجات ... ترتیب ... رسد باز ... و ...

بر دو قسم متساوی کنند و قسم اول از هر برج ... شمس دهند و قسم آخر بقمر و قسم اول از بروج مؤنث بقمر دهند
و قسم آخر بشمس از ... بر ... خوانند و چون هر برجی ... قسم متساوی کنند چنانکه هر قسمی چهار درجه و ... دقیقه
دقیقه است ... و ... قسم اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوم
بکوکبی دهند که ... صاحب برج باشد و قسم سیم ... که ... صاحب
قسم ... و علی هذا ... قسم ... و چون هر برجی ... قسم متساوی کنند چنانکه
مجموع ... قسم ... باشد هر قسمی ... درجه و ... دقیقه و قسم اول از حمل ... دهند که صاحب
حمل است و قسم دوم بصاحب ... و قسم سیم بصاحب ... عطارد ... و علی هذا
بر ترتیب ... و ... بروج بر ترتیب ... کنند و چون نوبت ... رسد
باز از حمل گیرند تا آخر ... که هر آینه ... باشد بصاحب ... که مشتری است
و این ... این اقسام ... خوانند و از این ترتیب که مذکور شد لازم آید که ...
... که از ... برج ... باشد ... و همچنین ... قسم
متساوی کنند ... هر قسمی ... درجه ... باشد و قسم اول از هر برجی بصاحب آن برج
دهند و قسم دوم بصاحب برجی که ... از آن برج باشد و علی هذا تا آخر ... قسم ... قسم
... از هر برج و این اقسام ... خوانند ... بعضی ... پس ... کوکبی ...
... در برجی باشند و از آن برج در ... دقیقه ... باشند ... درجه و نیم از آن ...

همان برج اعتبار کنند ... درجه و نیم و ... دیگر که ... و همچنین ... بر ترتیب
تا آنچه ... از آن ... درجه ... در برج ... دقیقه ... درجه ... دقیقه از ده
دقیقه ... برجی که ... رسیده باشد ... که ... ان کواکب ... آن
دلیل باشد ... صاحب آن برج هر آینه صاحب ... باشد و این ... حکما
میان ... معتبر دارند و از جمله ... آن است که بعضی درجات ...
درجات ... خوانند و بعضی ... و بعضی ... و بعضی ...
یعنی ... از عوارض مذکوره و همچنین بعضی از درجات ... و درجات سعادت
... گویند و بعضی ... و بعضی ...
مؤنث و ... آنچه ... است ... از این معتبر است و آنچه ... از این
از این مذکور شد ... ایراد نمودیم ... ظاهر و آسان ...

وان جدول اینست

و هم اگر کواکب نهاری یعنی زحل و مشتری و شمس و عطارد وقتی که دلالت کنند بر نهار باشند فوق الارض بود و در شب
تحت الارض و کواکب لیلی یعنی مریخ و قمر و زهره و عطارد وقتی که دلالت کنند بر لیل باشند بعکس
یعنی در روز تحت الارض باشند و در شب فوق الارض از اجیر خوانند و اگر با این احوال بروج
مذکر در الصرف کواکب نهاری و بروج مونث در الصرف کواکب لیلی بود از احیاز گویند و بعضی
فضلا کل بروج مذکر و مونث جهت مذکر و مونث که باشند پس در نفس الامر حیز بود و بعکس [illegible]
در لغت یعنی مکان است و طلب یعنی ربودن و به دست آوردن و در بیان این صناعت گفته اند که
بودن کواکب در جای خود مانند شخصی بود در میان آشنایان خود و هم اگر نهاری در روز تحت
الارض بود و در شب فوق الارض و کواکب لیلی بعکس از اختلاف [illegible] گویند و از جمله معتبرات
در احکام [illegible] فرح کواکب است [illegible] تفصیل این اشاره کرده می‌شود
که فرح عطارد در بیت طالع است و فرح شمس در بیت تاسع و فرح مشتری در بیت حادی عشر
و فرح زهره در بیت خامس و فرح مریخ در بیت سادس و اکثر [illegible] کیفیت این تقسیم آن است
خانه طالع که گویی [illegible] کنند و گویند [illegible] خانه [illegible] که [illegible]
خوانند و آن بیت [illegible] بود [illegible] ضعیف اند که [illegible] خوانند [illegible]
و ششم بود [illegible] ضعیف [illegible] و آن بیت [illegible] سیوم بود [illegible]
در باب [illegible] تفصیل معلوم [illegible] احوال این خانها معلوم گشت [illegible] کواکب

سیاره الا عطارد و کواکب نحس اند یعنی زحل و مریخ و دو کوکب سعد اند یعنی مشتری و زهره و دو
کوکب سعد نیز و در بعضی احوال نحس یعنی نیرین [illegible] فانه ضعیف [illegible] از روی [illegible]
[illegible] ضعیف را با نحس [illegible] زحل [illegible] خانه قوی [illegible] السعدین [illegible]
اقوی را با سعد [illegible] مشتری [illegible] زهره و آن [illegible] خانه [illegible] که از [illegible]
ضعیف [illegible] کواکب [illegible] که در بعضی احوال سعد نیز و در بعضی احوال نحس یعنی نیرین [illegible]
[illegible] در بیت [illegible] که [illegible]
خوانند [illegible] خانه نیز از [illegible] ضعیف زیرا که سقوط [illegible] طالع
نحس [illegible] از [illegible] و [illegible] عطارد [illegible] است [illegible] در [illegible]
طالع نیز ممتزج است [illegible] نور و ظلمت پس [illegible] در این قسمت [illegible] گفته اند
[illegible] کواکب [illegible] فرح [illegible] شخصی بود [illegible] و [illegible]
[illegible] کواکب [illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] فرح [illegible] خانه [illegible]
از [illegible] فرح عطارد [illegible] است و فرح شمس [illegible]
و فرح مشتری در [illegible] و فرح [illegible] و فرح قمر در [illegible] و فرح زهره [illegible]
مریخ [illegible] از جمله این معتبرات [illegible] قوت و ضعف کواکب و آن چنان است

که گویند قوت شمس در بیت عاشر است و قوت ماه در رابع و قوت زحل در ثانی و قوت مشتری
در خانه [illegible] و قوت مریخ در ثالث و قوت زهره در سابع و قوت عطارد در تاسع و خانه مقابل
بیت قوت بیت ضعف باشد و چنین کوکبی در خانه با شرف حظ باشد و در وتد کوکبی دیگر [illegible]
از انواع خمسه ناظر باشد که او را همین حالت باشد یعنی او نیز در خانه با شرف حظ باشد و در وتد [illegible]
از [illegible] آن نوع که دستوریه گویند و آن معتمد تر از انواع دستوریه است و در خبر [illegible] واضح و
لایح است که سفلیین [illegible] این نوع دستوریه بحسب بروج [illegible] است [illegible] و از
جمله انواع دیگر یکی آن است که کوکبی در خانه خود یا در [illegible] او از یک نوع چنین [illegible] در خانه او باشد
از خانه آن نیز باشد اگر مشتری و آفتاب [illegible] در [illegible] با هم باشند [illegible] کوکب در [illegible]
[illegible] و آن کوکب علوی [illegible] از [illegible] سفلیین [illegible]
که [illegible] گویند سیم آنکه صاحب طالع در عاشر بود و صاحب عاشر در طالع و دستوریه دلیل
[illegible] علوی است و [illegible] بر جزوی از منطقة البروج یعنی منطقة البروج و آن در اکثر احوال [illegible]
[illegible] از [illegible] عبارت از کوکبی است که [illegible] از جمله حظوظ خمسه که آن
بیت و شرف و حد و مثلثه و وجه است و در آن جزو یکی از کواکب دیگر باشد در [illegible] جزو [illegible]
دو کوکب ناظر باشد با جزو [illegible] از نظرات خمسه [illegible]
بر [illegible]

[illegible]

شهادت کوکبه و لهذا حظوظ را [illegible] صاحب بیت [illegible]
شرف [illegible] صاحب مثلثه [illegible] صاحب مثلثه [illegible] و این [illegible] گوشیار [illegible]
ابو [illegible] طبری که یکی از علمای احکام است [illegible] صاحب بیت [illegible] شهادت [illegible]
شرف [illegible] و صاحب [illegible] و صاحب مثلثه [illegible] و صاحب [illegible]
مثلثه [illegible] حظوظ [illegible]
نصیبی که [illegible] هر یک از [illegible]
[illegible] و اثنی عشریه [illegible] کوکب [illegible]
نصیبی که [illegible] زیاده از حظوظ خمسه [illegible]
[illegible] حظوظ [illegible] در شرح [illegible]
[illegible] کوکب [illegible] احکام [illegible]
[illegible]
که صاحب [illegible] ضعیف [illegible]
قوت [illegible] کوکب [illegible]
[illegible] کواکب [illegible] زهره [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] زهره [illegible]

[illegible]

هم [illegible] بیت [illegible] صاحب [illegible] مثلثه او [illegible] شهادات [illegible] چرا که هم صاحب
شرف است و هم صاحب مثلثه ثانیه و آن [illegible] کوکب [illegible] در این جزو از حظوظ خمسه [illegible]
نصیبی [illegible] از [illegible] هیچ یک از [illegible] حظوظ ناظر
[illegible] نباشند کوکب [illegible] در آن جزو ضعیف [illegible]
[illegible] اگر [illegible] ساقط باشند [illegible] اصحاب احکام [illegible]

باب هژدهم

از روی [illegible] کوکب [illegible]
در معرفت [illegible] منطقة البروج [illegible]
از نقطه طالع [illegible] قسمت [illegible] خانه [illegible]
چنانکه خانه اول [illegible] طالع گویند و خانه هفتم [illegible]
[illegible] غارب و خانه دهم [illegible] نصف النهار [illegible]
[illegible] و خانه چهارم [illegible] وتد الارض و این چهار
[illegible] گویند [illegible] احکام [illegible] اقبال و
[illegible]
هر یک [illegible] این چهار خانه [illegible]
[illegible]

[illegible]

این چهار خانه را [illegible] و لهذا [illegible] زوال گویند
[illegible] ذکر تاسع [illegible] معلوم [illegible] نظر طالع
[illegible] ثانی عشر ساقط اند از طالع [illegible]
[illegible] طالع تحقیق [illegible] ذکر سادس [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] عاشر [illegible] طالع [illegible]
[illegible]
[illegible] تثلیث [illegible]
احکام [illegible]
[illegible] انواع [illegible]
[illegible]
از طالع [illegible]
پس عاشر پس سابع پس رابع پس حادی عشر پس خامس [illegible] پس ثالث پس [illegible]
پس سادس [illegible] ثانی عشر [illegible]
[illegible]
[illegible] خانه [illegible]

منقسم است و از این جهت آن ربع را که میان مرکز عاشر و طالع است و همچنین آنرا که میانه مرکز
رابع و سابع است ربع مقبل و ربع مذکر گویند و آن ربع را که میانه طالع و رابع است و همچنین
آنرا که میانه سابع و عاشر است ربع مدبر و ربع مؤنث گویند و آن نصف که میانه مرکز
عاشر و رابع است از طرف مشرق نصف صاعد خوانند و آن نصف دیگر را که میان مرکز
رابع و عاشر است از طرف مغرب نصف هابط خوانند و چون اتفاق افتد که برج عاشر یک
عقده برج باشد از برج طالع بود او را دالطالع را او زایله گویند چه هر یک ازین حالت در مرتبت
بیش از هر انتقالی باشد و اگر برج عاشر یک عقده برج هفتم طالع باشد او را و آن طالع را دالطالع
زایله گویند زیرا که هر یک از بیوت زایل انتقال کرده باشند و اگر برج عاشر بعینه برج دهم
طالع باشد او را از طالع دو از ناتمام نامایه خوانند و قسم ثالث افضل است از قسم اول و قسم
اول از قسم دوم هر خانه پس از ابتدای آن خانه باشد به پنج درجه یا پنج درجه قبل از ابتدای آن بیت
نامند و آنکه پس از حد پنج درجه تقویم کوکبی شمالی باشد از ابتدای آن خانه باشد بود در حد خانه مقدم آن
مثل آنکه در کوکب در نشد بلکه اول خانه اول او را که ... اعتبار نکنند هر چند به تحقیق در آن خانه
و این اعتبار سبب آنست که ممکن باشد که شمس در برج سابع در روز ... طالع در آید
این است بیان آنکه بیوت اثنی عشر را اکنون در دلالات هر یک شروع نمائیم اول بیوت دلالت
بیوت اول طالع چون مبدأ ظهور و وجود است دلیل بر اول امور که ظهور او در شخص ...

دالطا

و ایضاً طلوع او دال است بر تکون هر مکون و مؤثر در آن خصوصاً در نوع انسان که اشرف و اکرم
انواع مکونات است و از این سبب گفته‌اند طالع خانه حیات است و نفس و جسد و ابتدای کارها
و ایضاً دلالت بر مصالح و عزایم امور و طلب است و کیفیت ترکان و سعادت و شقاوت
و از اعضا منسوب است به سر و روی و بیت دوم که تالی طالع است دلالت کند بر حالات نامیه
موجوده که آن هر آینه کیفیت اسباب بقا است و از اسباب معیشت خوانند و از قبیل اسباب
غذا است و از سلطان ذخایر و اموال و ابتدای آن اعوان و ایضاً از این جهت گفتند که ...
خانه مال است و معاش و اعوان و انصار و حوالات مستقبله و ایضاً دلالت کند بر زنان
و فرج و بقول بعضی بر اکل و شرب و از اعضا منسوب است به گردن و بیت سیم که زایل
طالع است دال است بر حالات ثالث موجودات هر آینه کیفیت انواع اسباب معیشت است
چون حرکت و اسباب استمرار غذا است و برادر و خواهر که شریک و میان مانند و دلیل بر این الزام
خویشان است بسبب صلب اموال از این جهت گفتند که بیت ثالث خانه برادران
است و اقربا و سفرهای نزدیک و گویند از خانه ... و ایضاً دلالت کند بر علم انبیا و اسرار و از اعضا
بر دست و دوش و دو سه چهارم چیز در غایت خفا علامت عواقب امور است و امری که ماده مولود
با و منتهی شود چنین بر ره و در وضع کلی قرار و ثبات است چنین مسکن و املاک از این جهت گفت
که بیت رابع خانه املاک و ضیاع و عقار و عواقب امور است و ایضاً دال است بر دفن اموال

۱۱۴

و از اعضا منسوب است به سینه و پهلو و معده و شکم که هایل از ابعست ... و دلیل بر پدر که او فرزندان
را کل و شرب و هوا بالکه نتیجه املاک و ارتفاعات است از این جهت گفت که بیت خامس خانه فرزندان
و هدایا و اخبار و اکل و شرب است و ایضاً دال است بر مصالح بر رو ملبوسات و بناهای و سرها
و ضیافتها و از اعضا منسوب است به پشت و دل و ششم که زایل از رابع است دلیل باشد بر حالات
از عبید و خدام و ستور که از جمله اسباب معیشت است و بیماری که سبب خلل حیات است بیکتا بود
از طالع از این علت گفت که بیت سادس خانه خدمتکار و بندگان و مرضها و انتهای اسباب
و صفارات و ایضاً دال است بر گریخته و گم شده و بنفعت و از اعضا منسوب است ناف و شکم
آدمی و هفتم که در مغارب است هر آینه ضد طالع بود و نظیر او پس دال باشد بر ازدواج و شرکا و سبب
هلاک و فنا چون اضداد و خصوم از این وجه گفت که بیت سابع خانه شرکا و ازواج و عورات است
و ایضاً دال است بر اضداد و خصوم و مقصد مسافران و کرانه دار زانا و از اعضا منسوب است به زیر
و زیر ناف و هشتم که مایل است از سابع که از ازواج بود و چنین مقابل و ضد ثانی است دلیل بطلان
اسباب بقا و معیشت بود از این گفت که بیت ثامن خانه خوف و مرگ و میراث و اموال
و عورات و غم و اندوه است و ایضاً دال است بر اموال خصوم و اضداد و مفقود و از اعضا منسوب
بالات شهوت و مقعد و رحم و نهم که تا تاسع بیت السفر است و دلالت کند بر حالات تا آن از
حیثیت سرعت مثل خواب که النوم اخ الموت مشهور و معروف است و نیز چون نظیر ثالث اوست

دالقر

و انسی از و دال بود بر علم بسیار و سفرها از این دلایل که گفت بیت تاسع خانه سفر و دین و علم و زهد
و فکر و عقل و خواب است و ایضاً دلالت کند بر وفاداری و تدبیر و کیفیت احوال غایبان و از اعضا
منسوب است بفخذین و دهم چون ارفع و اعلا است و عوالی بیوت است و نظیر بیت الاب ازین
جهت گفت که بیت عاشر خانه سلطان و مادران و انتقال و اعمال سلطنت و ایضاً دال است
بر صنعت و رفعت و شهور و معروف و از اعضا منسوب است به رکبتین و یازدهم چنین نامند هشتم است
و اقوی و اسعد بیوت مایله از این دلالت گفت که بیت حادی عشر خانه دوستان و امید ها است
و سعادتها و ایضاً دال است بر وزرا و خلفا و بیت المال سلطان و اعوان ملوک و از اعضا منسوب است به ساقین
و دوازدهم چنین الخس بیوت است و نظر ششم از این علامت گفت که بیت ثانی عشر خانه اعدا
و شقاوت و تهاوم و نان و چهار پایان بزرگ است و ایضاً دال است بر گرفتاری و بند و زندان و حزن
و دین و محبت و غرامت و امراض مزمنه و از اعضا منسوب است به قدمین این است تمام سخن در دلالات
بیوت اما منسوبات کواکب اولا زحل چون انحس اکبر و بطی السیر است هر آینه منسوب باشد به چیزهای
و اموری که متعلق باشد به طول از این جهت گفت که زحل کوکب پیران است و دهقانان و ارباب
قلاع و خزانهای قدیم و غلامان سیاه و صحرانشینان و مردم سفله و خسیس و زاهدان ...
و از اخلاق مکر و حیله و کینه و حمق و جهل و بخل و وقار و ستیزه کاری و کاهلی و مشتری چون سعد
اکبر است و بطی السیر دلالت کند بر تأنی و ثبات و رفعت و شرف و اشراف و ارکان

۱۱۵

ب کن که منزل کوکب است از فضلا و علما و قضاة و امرای عسل لطیف و وزرای جلیل القدر

فسیح منزلت و ارباب مناصب و زهاد و درویشان و از اخلاق حلم و سخاوت و علو همت و حیا و خیر و ازامع و حیرت

و وفا و مریخ چون نحس صغیر است و سریع السیر و میل بجهت اشیا طرب و امیر [illegible]

بر کن که مریخ کوکب لشکریان است و امرای ظالم و اتراک و دزدان و عیاران و [illegible]

و بیابانی مستور از اخلاق قهر و مکابره و شجاعت و [illegible] سفاهت و لجاج و دروغ و تهمت [illegible]

مردم و امانت و خیانت و شمس چون نیر اعظم است و خسرو کواکب سیارات و ثوابت و [illegible]

دال امور عظیمه و سلطنت و امور عظیمه از آن جهت گفت که شمس کوکب سلاطین است [illegible]

و [illegible] را از تدبیر و از اخلاق [illegible] و کرم و [illegible] و زهره چون

سعد اصغر است و سریع السیر و مؤنث و دال باشد بر [illegible] و خشونت و حسن و [illegible]

از این [illegible] زهره کوکب اهل طرب است و زنان و امردان و [illegible]

زینت و [illegible] و از اخلاق لهو و طرب و عشق و ظرافت و [illegible] و کند دروغ و عطارد

[illegible] و سریع السیر و [illegible] و دال است بر [illegible] و [illegible]

گفت که عطارد کوکب حکما و طبیبان و منجمان و [illegible] و دیوانیان و کاتبان

و نقاشان و تجار و اهل [illegible] و از اخلاق دین و علم و [illegible] و نطق و ادب و [illegible] و قمر چون

السریع کواکب است و دال باشد بر حرکت و انتقال [illegible] از این جهت گفته که قمر

اکر [illegible]

کوکب رسولان است و پیاده روان و ایلچیان و عوام الناس و از اخلاق خفت و جهل

و سلیم طبعی و [illegible] بسیار گفتن و حرکت و سخن چینی **باب نوزدهم** در معرفت

احوال نظرات و آنچه بران مانند و فواید کواکب قبل ازین مذکور شد که باعتبار نظرات کواکب

بیکدیگر پنج است ازین جمله چهار که غیر مقارنه است بسبب مخالفت و موالفت کیفیات و [illegible]

ارکان ایشان از بروج حکمی خاص دارند که چنانکه گفته شد که تثلیث بسدس [illegible] نظر مودت

و سعود زیرا که تحقق هر یک ازین دو نظر در دو برج متفقة الطبیعه [illegible] خواه که اتفاق

در هر دو کیفیت باشد کما فی التثلیث یا در یک کیفیت کما فی التسدیس و ازین جهت گفته

که تثلیث قوی‌تر است از تسدیس و لهذا اول را نظر مودت تمام [illegible] و ثانی را نظر نیم مودتی و بعضی

علت [illegible] اول را ازین [illegible] که قوس [illegible] ضعف قوس [illegible] و مقابله و

تربیع دو نظر عداوت است و منحوس اما مقابله بجهت آنکه در دو برج متقابل متحقق شود که متضاد باشند

چنانکه بعضی ذکر یافت اما تربیع بجهت آنکه تحقق او در دو برج مختلف الطبیعه بالکیفیتین او بالکیفیة

الواحدة و مقابله اقوی است از تربیع چه قوس او مقابله ضعف قوس تربیع است اما اقوی نظرات

مطلقا در تاثیر مقارنه است پس مقابله پس تربیع پس تثلیث پس تسدیس چنانکه بتجربه بران دلالت

و هر یک ازین نظرات سبب سعادت و نحوست کواکب [illegible] تا تغییرات باشد چنانکه [illegible]

که نظر تسدیس کواکب [illegible] و نظر دشمنی با نحوس یعنی کواکب نحس مذموم است یعنی نحوست

محمود است با متوسط است بمانند [illegible] علی الاختلاف و نظر دشمنی کواکب نحس مذموم التاثیر

است و نظر دوستی با نحوس یعنی کواکب نحس در آن مرتبه نیست بلکه مقبول الذم است و چنانکه

در بعضی مواضع محمود باشد بنابر مناسبت و مقارنه و مجاسده با کواکب سعود و عقده بسعد در سعادت مساوی

و با کواکب نحس و عقده نحس در نحوست و از آنکه در احوال کواکب قبل از این مذکور شده معلوم

و مفهوم است که مقارنه و تربیع و مقابله بنابر این مذموم است و تسدیس و تثلیث محمود و [illegible] مذکور

شده است که عطارد در سعادت و نحوست تابع کوکب متصل به است و نیز بیان بوده است که

هر یک از این نظرات حکم آن مذکور شده اعم است از آنکه میانه دو کوکب باشد یا میانه جزوی

از فلک و کوکبی لهذا بر نظرات شکلیه مخصوص نیز که چنانکه نظرات متنوع با نواع است تناظر نیز نوعی

بمطلق [illegible] و هر یک ازین که [illegible] از انواع [illegible] مفصل موضع کرده تقریبی باشد

و تحقیق و تقریب آن آنکه چون میان دو کوکب متحقق شود قرب آن نظری از نظرات مشهوره

غیر مقارنه منتهی دست دهد و تحقیق آنکه وقوع نظرات قرب آن باشد پس مختلف شده و بیان

این مجملا امکان پذیر و تناظر یکی از انواع است از جمله مخصوص تسدیس است و آن در روی مثل آنکه یک

کوکب در اول جوزا باشد و دیگری در آخر حمل یا که در اول سنبله باشد و دیگری در آخر میزان و تناظر

تقریبی درین نوع نیز بهمان نهج باشد لیکن تحقیق آن مشروط است با آنکه در غیر اول و آخر این برج

اتفاق افتد و نوع دیگر از آن نوع تناظر تثلیث و دیگری استقبال و آن مقابس بر تسدیس معلوم

شود یعنی تناظر تربیعی در روی مثل آنکه یک کوکب در منتصف جنوبی ثور باشد یا یکی در منتصف جنوبی

اسد باشد و دیگری در منتصف جنوبی عقرب و تناظر تقریبی درین نوع نیز بهمان نهج است که گفتیم

این مشروط است با آنکه در نیمه از این بروج دست دهد که آن نیمه اقرب باشد بنقطه انقلاب یا اعتدال

اقرب است این نیم دیگر نه در منتصف جنوبی و اینکه در نیمه دیگر واقع شود تناظر تثلیثی تقریبی خواهد بود زیرا

آنکه در اول و آخر برج بوده باشد و تناظر استقبالی در روی مثل آنکه یک کوکب در اول

حمل باشد و دیگری در آخر سنبله یا یکی در اول میزان باشد و دیگری در آخر سنبله یا که در اول

میزان باشد و دیگری در آخر حوت و در مطلق مثل آنکه یکی در اول جدی باشد و دیگری در آخر

حوت یا یکی در اول سرطان باشد و دیگری در آخر قوس و تناظر تقریبی درین نوع نیز بهمان نهج

باشد الا آنکه حصول آن مشروط است بآنکه در غیر اول و آخر آن بروج دست دهد و حکم انواع تناظر مطلق

در تاثیر حکم انواع نظرات است کما لا یخفی و اما تناظر تثلیثی بعضی گفته اند واقع نیست و منهم شارح

سی فصل نصیرالدین صاحب استخراج الاغوار و بقیاس تناظر تسدیسی هر گاه که واقع باشد چه هر گاه که

کمترین تناظر شده بسبب از ادراک منزل انحطاط بسیار است و [illegible] که مضاعف کعب تناظر

تثلیثی کمال رسد و آن در روی مثل آنکه دو کوکب در اول ثور باشد و دیگری

در آخر دلو و در مطلق مثل آنکه یک کوکب در اول دلو باشد و دیگری در آخر ثور یا یکی در اول

اسد باشد و دیگری در آخر عقرب پس ادعای عدم وقوع تناظر تثلیثی صحیح باشد تا آنکه

موضع کوکبی مشاهدان از بروج و در این نوع و نوع تربیعی شرکت ننموده بخلاف انواع دیگر که در اینجا این
اشتراک مفت لیکن این باعث علم و نوع مناظر شکلی تواند نشد مگر آنکه علم اشتراک محل
کواکب از بروج و در این نوع مناظر شرکت کلی باشد و محقق نیست که بعضی از ارباب فن چنین مناظر را بیرون باشند
لاغیر و علت آنست که موضع کوکب در این نوع غیر از بعضی در بعضی نیست که بمانند این بروج دست [illegible]
بخلاف نسبی که در چنین است پس موضع کواکب مناظر از بروج و غیر این نوع تشکیل معانی
یافته و در احکام انظرات و مناظرات موضع کواکب و نظام است و در بعضی تقارن کار [illegible] باشند
که هیچ در آن واله میان [illegible] کواکب نظر و مناظره در این نوع تربیعی [illegible] تحقیق اتفاق [illegible] باشند
از برای [illegible] و ترک [illegible] قسم از [illegible] حرکت کنند چنانکه اتصال [illegible] نظر تسدیس
و مناظره چنین نوشته نظم و مطلع چنین سطع و اتصال جامع نظر تربیع
و مناظره چنین نوشته نظم و مطلع چنین نطع و اتصال جامع نظر تثلیث
و مناظره چنین نظم و مطلع چنین نطع نظر استقبال و مناظره چنین نوشته اند
نظم و مطلع چنین لطع و گاه باشد که بجای حروف میم زای منقوطه مرقوم سازند
که علامتش [illegible] است و بعد از فراغ بیان احوال انظرات و مناظرات و [illegible]
هر یک [illegible] در موضع خود است و نهایت آن [illegible] کوکب [illegible]
نظر با مناظر کوکبی دیگر با [illegible] به از غایت [illegible] هر یک [illegible] از [illegible]

آن نظر یا مناظره [illegible] بچند درجه مسافت بکوکب آن [illegible] انتساب کند و بعد
از تمامی اتصال چون منصرف شود چند درجه لما از انصراف او آن مسافت بکوکب باشد
و آن معقولات حواله بتجربه و منجمان است و آن در جات انوار اجرام جمیع سیم که [illegible]
بعضی انتساب کرده و جرم هر یک از علویین در هر طرف بعضی ظرف نصف قدام [illegible] در جرم
و بعضی گفته [illegible] در جرم است و بعضی گفته [illegible] درجه معتمد قول اول است و از آن شمس
پانزده درجه و از آن هر یک از سفلیین معتبر درجه و از آن قمر و هر یک از عقده [illegible]
و [illegible] این مقدار [illegible] حفظ [illegible] نظم [illegible]
چون کوکب قریب [illegible] با مناظر کوکبی دیگر [illegible] از عقده [illegible] قسم رسد و بعد
[illegible] نظر را [illegible] که [illegible] احوال [illegible] و در آن موضع متحقق شود بقدر نصف
مجموع جرمین هر دو [illegible] اتصال گویند [illegible] آغاز اتصال [illegible]
[illegible] نصف جرم [illegible] المنفصلین [illegible] اتصال گویند [illegible]
آغاز [illegible] اتصال [illegible] تمام الاتصال گویند [illegible]
اتصال [illegible] قسم [illegible] شمس [illegible]
رسد [illegible] نصف مجموع جرمین است [illegible]
آغاز اتصال [illegible] درجه [illegible] نصف جرم [illegible]

[illegible]

[illegible] پس [illegible] آغاز [illegible] اتصال [illegible] نصف [illegible] درجه رسد که [illegible] پس [illegible]
[illegible] اتصال [illegible] در بیان انظرات و سایر کواکب [illegible] حاجت [illegible] باشد
و بعضی گویند چون [illegible] نظر را [illegible] مجموع جرم [illegible] آغاز اتصال [illegible]
[illegible] رسیده باشد و چون [illegible] نصف جرمین [illegible] آغاز [illegible] اتصال [illegible]
باشد و چون [illegible] نصف جرمین [illegible] آغاز [illegible] اتصال [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] باشد لیکن [illegible] قول اول است [illegible]
[illegible] چون کوکب [illegible] اتصال [illegible] نظر [illegible] نصف جرم [illegible]
الجرم [illegible] آغاز [illegible] انصراف [illegible] تمام الانصراف [illegible] نصف مجموع جرمین
[illegible] انصراف [illegible] تمام الانصراف [illegible] اتصال [illegible]
اتصال [illegible] کوکب [illegible] کوکب [illegible] در آن برج [illegible]
[illegible] کوکب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] نقصان [illegible] احوال [illegible]
اگر [illegible] کوکب [illegible] اتصال [illegible] در آن برج [illegible] الاتصال
[illegible] اتصال [illegible] در آن برج [illegible] الاتصال
و این احوال [illegible] در این احوال [illegible]

[illegible]

آنست که در برج قوس باشد [illegible] برج [illegible] برج قوس [illegible]
میان [illegible] کوکبی [illegible] کوکب [illegible]
این را [illegible] گویند و اگر هر یک [illegible] باشند [illegible] گویند و اگر کوکبی [illegible]
کوکبی دیگر [illegible] طبیعت [illegible] و این [illegible] طبیعت [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] طبیعتین گویند و این [illegible] وصل [illegible]
اگر کوکبی از [illegible] کوکب دیگر [illegible] انکار گویند و اگر هر یک [illegible]
[illegible] باشد و این [illegible] طبیعت [illegible] کوکبی [illegible] از کوکبی دیگر
و هنوز [illegible] انصراف تمام [illegible] متصل [illegible] اتصال [illegible] کوکب
[illegible] و این [illegible] وصل [illegible]
میان [illegible] اتصال [illegible] اتصال کوکب [illegible] باشد
کوکب [illegible] باشد و [illegible]
و اگر کوکبی در [illegible] انصراف [illegible] کواکب [illegible] متصل [illegible]
[illegible] کوکبی [illegible]
رجوع [illegible] حرکت [illegible] کار [illegible]
در برج [illegible] باشد چنانکه [illegible] در اول برج [illegible] برج [illegible]

در آخر آن برج جهی سبک خواهد که گران رو منفصل شود میانه رو او متصل که اول [illegible] منفصل شود این را
نیز از جوزهر گویند و در این حال قوت [illegible] باشد و منفعت ممنوع است سبک رو در آخر برج بود و گران
رو در میانه برج و میانه رو در اول برج میانه رو خواهد که گران منفصل شود و از او در گذشته میانه
رو چون کرد [illegible] کوکب میانه رو سال از گران رو با [illegible] کارها و [illegible] باشد و اگر سبک رو
در اول برجی باشد و میانه رو در میانه آن برج و گران رو در آخر آن برج سبک خواهد که به میانه
رو رسد در این حال میانه رو بر گران رو منفصل شده و از او در گذشته گران رو قطع نور سبک رو
از میانه رو کرده باشد یا اگر سبک در میانه برجی باشد و گران رو در آخر برج و میانه رو در اول آنجا
[illegible] برج جهی سبک رو خواهد که گران رو رسد و میانه رو در [illegible] منفصل گران رو رسد و قطع نور میکرد
از گران رو کند این [illegible] قطع نور گویند و لیکن قطع [illegible] است و چون کوکبی در رو باشد [illegible]
[illegible] باشد منفصل گردد کوکب [illegible] که از [illegible] اول [illegible] کوکب [illegible]
[illegible] باشد و این حال [illegible] گویند و اگر [illegible] ضعیف شده و کوکب ضعیف قوی
[illegible] منفصل گردد این [illegible] مکافات نعمت گویند و این [illegible] دلیل نجات است از مهالک
و چون کوکبی در میانه احتراق کوکبی [illegible] کوکب [illegible] منصرف بود [illegible] کوکبی در برج [illegible] او
بود و [illegible] گویند اما [illegible] کوکب [illegible] نوع است اول ذات [illegible]
و آن آنست که کوکب در خطی باشد از خطوط [illegible] که [illegible] طوالع و ارکان [illegible] و شرف

[illegible]

وحده [illegible] و امثال آن که عقرب [illegible] کعده و همچنین از قوای ذات [illegible] کوکب
در [illegible] چهارم که از او [illegible] و [illegible] کوید و [illegible] و مستقیم الحرکة و [illegible] الغرض [illegible]
که [illegible] و دیگر چیزها که در این [illegible] در آید و [illegible] کوکب [illegible] ذات دلیل سعادتهای [illegible]
چون عقل و فهم و ادراک و کتابت و قرائت و مانند آن و نوع [illegible] و آن آنست که تغییر
آن [illegible] بر تغییر طوالع و اوقات باشد مثل اگر کوکب [illegible] باشد یا در [illegible] یا اگر [illegible] باشد
[illegible] یا در چیزها و [illegible] که عقرب [illegible] و شروع کعده و [illegible] کوکب در این حال
در [illegible] دلیل سعادتهای عرضی [illegible] جاه و مال و عزت و حشمت و مانند آن و نوع سیم [illegible]
و آن آنست که کوکب [illegible] کوکب [illegible] باشد یا اگر در برجی باشد که [illegible] کوکب [illegible]
ذات [illegible] کوکب [illegible] در آن برج یا اگر [illegible] در [illegible] آن برج باشد و [illegible] و این در
[illegible] از [illegible] چهار [illegible] کوکب [illegible] در این حال [illegible] السعدین گویند و
[illegible] که [illegible] نوع [illegible] ذات و عرضی و [illegible]
[illegible] آنست که در انواع [illegible] مذکور شد [illegible] ناظر که قوت و ضعف کواکب
از [illegible] کواکب اکابر این فن [illegible] چهار [illegible] نوع [illegible]
چهار [illegible] و تفصیل [illegible] در کتاب لطایف الکلام [illegible] المنجمین [illegible]
[illegible] موضع [illegible] کتاب نقل [illegible] طالبان این فن [illegible]

باشد و انه الوفق و المعاش [illegible] که قوت و ضعف کواکب [illegible] بحسب [illegible] قسم که [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] و [illegible] این اقسام [illegible] مرتبه [illegible] و ادنی و [illegible] عظیم
میان این اقسام [illegible] پس [illegible] و [illegible] اوصاف از قوت و ضعف [illegible]
[illegible] از [illegible] باشد [illegible] بهره [illegible] سعادت و همچنین [illegible]
[illegible] بهره [illegible] عظیم [illegible] مراتب [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] قسم اول [illegible] از [illegible] اعظم [illegible] مراتب [illegible] در درجه شرف [illegible]
[illegible] کوکب در [illegible] عشر [illegible] طالع [illegible]
و [illegible] و رابع [illegible] کواکب [illegible] ناظر [illegible] و [illegible] که [illegible]
این حال [illegible] از خطوط [illegible] باشد از رجعت و احتراق و بعضی [illegible] ضعف [illegible]
چون کوکب [illegible] از این [illegible] گویند اما این ضعیف [illegible] با ذات [illegible]
[illegible] و چهارم [illegible] کواکب از [illegible] دقیقه و بعضی [illegible]
[illegible] که [illegible] باشد و [illegible] در این حال [illegible] گویند
و [illegible] عزت و جاه و عظمت باشد و پنجم [illegible] قسم کوکبی [illegible]
شدن [illegible] قسم [illegible] و بهره هر یک از این اصناف [illegible] مرتبه [illegible] عظیم
[illegible] برج شرف [illegible] آن کوکب از فلک [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] پنجم [illegible] و ششم [illegible] یعنی [illegible] کوکب در [illegible] شرف [illegible] و
شرف قمر و [illegible] هر یکی از این اصناف در این مرتبه [illegible] باشد و [illegible] عظیم
اثر او [illegible] مراتب [illegible] علمی [illegible] و [illegible] اول [illegible] درجه طالع
چهارم درجه عاشر پنجم [illegible] ششم [illegible] هفتم [illegible] هشتم [illegible] نهم
[illegible] قوت [illegible] ضعف [illegible] یعنی [illegible] کوکب در [illegible] حال
[illegible] ذوالتمکین یعنی [illegible] کوکب در [illegible] و [illegible] فوق الارض
[illegible] یعنی آن کوکب که در قران کوکب دیگر [illegible] باشد یعنی [illegible] کوکب
[illegible] از مرکز عالم اکثر باشد از آن دیگری و [illegible] و این اکثر [illegible] اجزای [illegible]
[illegible] نه [illegible] الامر چهاردهم [illegible] با [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] باشد [illegible] جمع [illegible] نقل [illegible]
[illegible] و بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه [illegible] باشد اما اصناف [illegible]
چهار است ده میانه [illegible] اقامت [illegible]
[illegible] صعود در فلک اوج صعود در فلک تدویر صعود در [illegible]
النهار [illegible] ارتفاع او روز بروز [illegible] کوکب فوق الارض [illegible]
کوکب [illegible] در برج مذکر و [illegible] در برج مؤنث [illegible] و بهره هر یکی از این اصناف

درین مرتبه نحس باشد و پانزده میانه از اوسط مراتب استقلال یعنی بودن کوکب در اسم
و یا روز و هم و بکری ربع مقابل عرض شمالی زیادت نور زیادت قمر را او رفتن باشد که کوکب
در نطاق اول و اسم باشد اما زیادت نور در قمر وقتی باشد که از ربع اول که او را ستوبا آفتاب
فشند دو کذشته باشد و بعد ربع رسیده زیادت سیر زیادت عدد زیادت حساب و این را در
منجره وقتی بود که کوکب با بطء بود از نزد و بر اما زیادت حساب قمر وقتی بود که در عدد باشد و در بعد سعادت
اوائل مثلثه اول باشد ربع مذکر مذکر را و ربع مؤنث مؤنث را وجه بنج بهر مثلثه
ثانیه و اراده و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه پنج است و اخفده میانه از اوساط مراتب
بیت ثابت بیت فرح بیت قوت بیت مذکر مذکر را و بیت مؤنث مؤنث را
بیت سعد مثلثه ثانیه نصرت یعنی قوت صاحب بیت چه ضیاع و نه در خانه ناظر
کوکب در انکار نه و دو لیلی عاقبت آن عاقبت یعنی هر کوکبی که در خانه خود نباشد صاحب
شرف در آن خانه کو باید اعانت کند چنانکه برج اقبال ساله در حمل درین باب نظر شرط نیست
استقامت یعنی هر کوکبی که در برج شرف خود باشد از کوکبی که در صاحب بیت آن برج است
استعانت خواهد اما درین باب نظر شرط نیست مکافات حصار میانه و سعد
بودن کوکب نهاری بروز در تحت الشعاع لیلی به شب و این قوت خاص آفتاب بعالی است
حامی از آفتاب یعنی در نصف لیلی باشد از فلک دریکان اردجان اهنت بهر

دهم بر...

و بهره هر یکی از این اصناف درین مرتبه چهار است اما اضافت قرنهای قسم سیوم با نفوذ اسیر چ
حقیر از اعلا مراتب وجه سعد بهر سعد اثنی عشریه سعد درجه بژه درجه مظلمه زحل و فقط
بجهة مناسبت و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه سه باشد و اصناف حقیر از اوساط مراتب
دریکان سعد اردجان سعد اهنت بهر درجه مذکر مذکر را و درجه مؤنث مؤنث را النصف
حاصل از طالع برج موافق برج بر موافق جزوی و آن بر او اما از میان برج دیگر آنکه در باب سابق
حسابی شده و شناخته کردن نمود و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه دو باشد و بیخ حقیر از ادانی مراتب
بهر وان خاصیت بزرگترین و در ده بر کوکب چنان باشد که بروز در نیمهٔ آفتاب باشد و شب در نیمه
ماه برج شمال برج [illegible] و با جهة موافق دوستی و دشمنی کواکب جدول [illegible] کوکبها مستجاب
راجعه باشد و جدول است برج مستقیم الطلوع و لابت و این خاصیت بزرگترین چنانکه در
روز و لابت [illegible] برابر و در شب ماه بود و بهره هر چاریک ازین اصناف این مرتبه یک باشد اما
ضعفهای قسم اول یعنی [illegible] از آنکه اضعف عظیم از ادانی مراتب وبال درجه هبوط
احتراق و جدال از هر طرف شش درجه بود چهارم کسوف کبات ساله خسوف ماه بود کسوف کواکب را
یعنی ستر قمر کواکب جرم ثابته نحس بهمان برج که در ثابته سعد گفتیم و بهره هر یک از این اضافت درین مرتبه
نه باشد و نحس عظیم از اوساط مراتب برج هبوط رجعت تحت الشعاع [illegible] یعنی بودن کوکب
در ماهی درجه [illegible] آفتاب و [illegible] اکنون [illegible] ملک یعنی فلک [illegible] آفتاب [illegible] باشد

جزو مقدم و [illegible] برج او و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه هشت باشد و بیست و [illegible] عظیم از ادنی مراتب
نوبت [illegible] سفلی را [illegible] منطقه استقبال [illegible] درجه [illegible] از طالع
درجه رابع بیت ثامن نقطه حضیض اوج نقطه حضیض تدویر ذوالاکساران یعنی
بودن کوکب در رابع و [illegible] تحت الارض [illegible] ادبار [illegible]
خارج [illegible] عداوت قطع [illegible] عقده جوزهر
[illegible] الطلوع [illegible] بعد از [illegible] نحس [illegible]
[illegible]
[illegible]
در دلو درجه [illegible] نحس درجه [illegible] و آن [illegible] در برج [illegible] طالع [illegible] و بهره
هر یکی ازین اصناف درین مرتبه هفت باشد اما اصناف ضعفهای قسم [illegible]
[illegible] از اوساط مراتب [illegible] رجعت [illegible] هبوط [illegible] اوج هبوط
در [illegible] هبوط در جنوب یعنی در جنوب معدل النهار بود [illegible] غایت ارتفاع او
[illegible] بودن کوکب تحت الارض برج مذکر [illegible] برج مؤنث مذکر را [illegible] اول
نحس [illegible] دریکان یعنی در آن برج [illegible] باشد از [illegible] ضعف [illegible] آفتاب در [illegible]
و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه نحس باشد و [illegible] میانه از اوساط مراتب ربع [illegible]

جوزاء [illegible]

[illegible]

عرض جنوبی نقصان نور نقصان قدر و این هر دو وقتی باشد که کوکب در نطاق اول
و چهارم باشد اما نقصان نور در قمر وقتی بود که میان ربع [illegible] و اول شمس باشد از [illegible]
اما نقصان حساب در قمر وقتی بود که [illegible] باشد نقصان سیر درجه [illegible] مثلثه ثانیه نحس
ربع مذکر مؤنث را و ربع مؤنث مذکر را خلاف [illegible] سیر خلاف سیر و بهره هر یکی
ازین اصناف درین مرتبه [illegible] است و ده میانه از اوساط مراتب بیت [illegible] ساقط بیت [illegible]
بیت ضعف بیت مذکر مؤنث را و بیت مؤنث مذکر را بیت نحس ضعف [illegible]
خانه [illegible] یعنی بودن کوکب نهاری در خانه کوکب لیلی و عکس [illegible] و نحس عقده جوزهر
[illegible] بودن از آفتاب یعنی در [illegible] روزی [illegible] و بهره هر یک ازین اصناف
درین مرتبه چهار است از ضعف اما ضعفهای قسم سیوم [illegible] است ربع حقیر از اعلا مراتب
و جه نحس [illegible] نحس [illegible] نحس درجه مظلمه درجه [illegible] زحل و فقط و بهره هر یکی ازین
اصناف [illegible] است و نه حقیر از اوساط مراتب دریکان نحس اردجان نحس اهنت بهر نحس
درجه [illegible] درجه مؤنث مذکر را و درجه مذکر مؤنث را بودن [illegible] درجات [illegible]
بودن کواکب در [illegible] الطالع برج مخالف [illegible] و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه [illegible] باشد
و سه حقیر از ادانی مراتب برج جنوبی برج [illegible] برج معوج الطلوع و بهره هر یکی ازین اصناف
درین مرتبه یک باشد [illegible] سخن در قوت و ضعف کواکب و مرتب آن [illegible] احکام

گویند که همچنانکه هیچ شخص نمی‌تواند در هیچ وقتی که قوت و ضعف او بهیچ هیچ وجه معلوم نمی‌شود همچنین هیچ
کوکبی نباشد در هیچ وقتی که قوت او ممزوج نباشد بضعف و ضعفش بقوت پس چون خواهند که متوجه
احکام نجومی شوند شرط است که اول ضعف و قوت کواکب بتمامه ضبط کنند بعد از آن بهر یکی
قوت و ضعف را بیکدیگر مقابله کنند از آن میانه مزاجی خاص استنباط و استخراج نمایند که بمقدار
قوت و ضعف کواکب معلوم شود و حکمی که از آن کنند مستحکم و معتمد علیه باشد والله خبیر بالحقائق
و حکیم بالدقائق
که در اختیارات بکار آید [illegible]

سبیل تحقیق باید دانست که آنچه از دانستن آن در اعمال اختیارات از جمله واجبات است چهار است اول
معرفت حد اختیار دوم معرفت فایده اختیار سیوم معرفت اشخاصی که مستحق اختیار باشند یا نباشند
چهارم ضروریات اختیار از انواع مختلف و آن قسم‌ها بود که در وقت فرد شود پنجم
کم بودن اختیار از انواع علویات اما حد اختیار بتعریف از اکابر اختیار علوم بنوعی تعریف
کرده‌اند که شیخ در مجمل الاصول آورده که اختیار مساعدة الوقت الحق را و علامه تعریف المطلوب
و مهاربه لصاحب الطالع امتزاجا محمودا و حضرت امام المدققین فخر الملة والدین الرازی علیه
الرحمة والرضوان در اختیارات علائیه برین وجه تعریف کرده‌اند و بجهت تجرید از ابراز دقائق خود
و خلاصه چنین تعریف کرده‌اند که اختیار عبارت است از گزیدن وقتی که بهترین وقتها باشد که یافته
شود از آن وقتها که موافق مقصود بود در آن وقت از طلب و منصف بحوادث شرعی است باب اطلب

اتم

آورده که تعریف امام منقوض است با که در مدت معروضه ممکن است که او وقت بد وقت که مناسب
ایشان بمقصود علی السویه باشد و همچنین تعریف که اختیار نعیان و قشنت که بهتر از
آن وقت نباشد بر عزم منجم از اوقات که مناسب امر مقصود در آن مدت که شروع در آن
امر مطلوب بود اما فایده اختیار مبنی بر مقدمه است که بطلیموس که بهنوای اصل ابن الصنعة
است در ثمره الفلک ذکر آن فرموده و ابراد نموده و افضل الحکماء و المهندسین المحقق الطوسی علیه
الرحمة در شرح این کلمه فرموده که هر طالع که همه دلایل او سعود و قوی بود انکس ولد که صاحب
این طالع بود نظیری نبود و همه سعادات و خیرات و هر طالع که همه دلایل او نحوس و ضعیف بود
انکس که صاحب این طالع بود از سعادات و خیرات حظی نبود و در تفاوت و تغیر با تغیر بود و بنا بر آنچه در
اوسط پس اگر طوالع سعود لابدی از ادراک صفت باشد و بعد از آنکه دلایل خیر و شر هر کار بر آن قرار گیرد
آن اقوام آن دلایل خواهد شد و چون اختیار کنند جهت شخصی که از اکثر طالع اصلی باشد و طالع اکثر با
با وجود طالعه در ایامی که اختیار در آن ایام کنند و هر یک قوی پس اگر همه اقوام در طرف سعادات
متمایل باشند و سعادت اختیار موافق با آن ضم شود از شعاع و التفاق با آن اختیار در غایت کمال بود
و اگر در طرف سعادت متفاوت باشند و سعادت اختیار از قدر تفاوت میان ایشان زیاده
همچنان باشد که اول اما اگر در طرف سعادت متفاوت باشند و سعادت اختیار متساوی قدر
تفاوت بود از آن اختیار اثری زیاده و مساوی نحوس نشود و همچنین اگر کمتر از آن بود اگر هم

استعمال اختیار در آن امور ظهور نمود بصلاح باشد و چون آن اختیار از غایت نقص خالی
باشد در این قیاس پایه کرده آنکه یک قوام در طرف بود و دیگر قوام در طرف دیگر باشد در طرف دیگر باشند
انتهی کلامه پس بنا بر آنچه محقق فرموده مشکل نتیجه اکثر دلایل در یک وقت منقول است بر نحو دلایل سعادت و ما
سعادت وقت اختیار مشتمل بر دو از آن وقت برابر باشد اختیار واحد در مستحق مشتمل و در امر واحد
متساوی خلق و همچنانی دارد بنابه مستحق کسی که گوید که اگر دلایل اصل طالع یا شخصی نحوس است سعادت
اختیار مانع با وحاصل او معرفت استقبال که مستحق اختیار نباشد است که منفرا که هر شغل که
هر روز با هر بعضه جهت بار محتاج الیه باشد در آن شغل حاجت باختیار نیست زیرا که هر چه محتاج الیه
هر روز با هر بعضه باشد عادت بر آن جاری شود و امور عادی قایم مقام امور طبیعی باشد کما یقال العادة
طبیعة ثانیة للانسان و ظاهر است که در امور طبیعی اختیار ساقط است اما در اشغال دیگر که هر آینه
مستحق و محتاج اختیارات و فنی اختیار را برکات که قمر و صاحب طالع و کوکبی که شغل منسوب
منسوب باو باشد شغلی اگر از جهت منسوب بزحل است و دعوی شرعیه منسوب بمشتری و دیگر امور از طالع
وقت اختیار و صاحب طالع و خانه منسوب الیه شغل مثل اگر خانه نهم منسوب الیه سفرات و خانه
چهارم منسوب الیه زراعت است و بیع و شرا و حاصل خانه ابتهاج هم با مشتری صالح الحال باشد و فرو است
اختیار در وقت که در سعد و منحوس بود و همچنانست چنانچه بعضی گفته از مراقی
النجاة تمام آن اختیارات علائیه آورده و محقق طوسی در سلک نظم کشیده و هو هذا

بجهت

اختیار بر چه داری بعضی چو آورد کار نیکو و بدان مفرد حال قمر سعد صاحب برج و
صاحبش حال طالع و صاحبش بیت العرض صاحب عرق و رعایت حال قمر و تعلقات او در
این امور آن کواکب دیگر بنا بر آنست که قمر اقرب است بارض از باقی اجرام پس تاثیر او در عالم سفلی
اظهر باشد و ابصار سریع سایر سیارات است پس نسبت او بتغیرات عالم عناصر اکثر باشد و نیز قمر
از غایت سرعت انوار کواکب دیگر را ممزوج کرده است و آن امتزاج سبب حدوث حوادث گردد که گفته‌اند
البقراط ان القمر هو المتوسط بین الاجرام السفلیه اما رعایت طالع وقت و صاحب او بر آنست که
طالع کالروح والبدن گفته‌اند و صاحب طالع کالروح للبدن النفس و رعایت نفس و حفظ بدن عقلا و سمعا
از واجبات است اما رعایت کوکب برج منسوب الیه شغل لایق و ظاهر است و محتاج بیان و برهان
نیست و جهت آن هشت چیز که صلاح حال ایشان در اختیارات واجب و لازم است بعضی
کواکب سبعه و بعضی بیوت و صلاح هر یک از این دو نوع غیر صلاح حال آن دیگر است پس بیان
هر یک جداگانه در آمده سعدا بر که صلاح بیوت آنست که اجرام یا شعاع نحس خالی باشند و سعدی با اجرام
یا شعاع نحس خالی باشند یا بشعاع سعد و صلاح حال کوکب آنست که سعود یا شد بنظر سعود و مع هذا
بقوی دیگر که هر آینه قوای ذاتی و عرضی است اکثر یا بعضی از آنها با شد و فساد حال بیوت آنست
که از اجرام یا شعاع سعدی خالی باشند و نحس یا شعاع بنظر عداوت ناظر باشند بایشان و فساد حال کواکب آنست که
منحوس باشند بجرم یا بنظر عداوت نحوس و مع هذا الضعفهای دیگر همه یا بعضی مبتلا باشند و اگر صاحب

بجهة قمر در وقت اختیار منحوس باشند یا تقدیری که منحوس نباشد از او نادر بعید اصلاح حال
قمر فاهره نمی شود و بعضی از اصحاب تجربه درین باب مثال ایراد نموده اند و اگر طالع قمر که در اختیارات
دلیل ابتدای امور است طبیعی نشود دلالت کند که آن مهم در ابتدا بر وجه دلخواه نباشد
پس مکمل اصلاح این فساد یکی از سعدین جهد باید کرد که در طالع یا عاشر باشد چه طالع دلیل ابتدا
امور است و عاشر دلیل اعمال و اشغال و اگر صلاح نیز میسر نشود پس کمی اجتناب بر قمر مسعود بود
عند الضرورة جایز باشد عاشر که آن مهم در ابتدا فاسد و ضایع گردد و در انتها بصلاح باز آید
و فرو ربات در عجم اختیارات صنعت الوقت است که مذکور شد اما امور که در یک ساعت
آن بسبب کمال اختیارات بسیار است و مصنف اینکه بیک چند اختیارات نیز بر که در اختیارات
نهاری اولی و انسب آنست که طالع و برج قمر بروج نهاری بود و در اختیارات لیلی بروج
لیلی و بروج نهاری در اختیار قبل ازین در باب شانزدهم ذکر یافته اما محذورات اختیارات
بسیار است و اکثر جمهور بر آن متفق اند آنست که می باید که قمر تحت الشعاع و محترقه نبود و در
دور طریقه محترقه و مابین النحسین و فی اول المیزان و حدیث البیره نباشد و علاوه بر او تحت الشعاع
منصرف از نحس باشد یا از سعدی الا آنکه انصراف او از نحس باشد و بعضی نظر عداوت مثال
خداوند خانه قمر و قمر و مابین النظر عداوت قمر با نحوس و مسعود او از طالع و وقوع او در وبال
و در اواخر بروج که حدود نحسین است و بطیء السیر و هبوط او و در جنوب از جمله محذورات شمرده اند و ایضا

می‌شد که بیرون سحگاه در طالع نباشند زیرا که طالع مشترک است میانه نور و ظلمت پس مرگاه
حلول نیرین در طالع اتفاق افتد چون ضوء کواکب است هر آینه طالع بر حالت طبیعی نمانده و در اختیارات
باعث عوارض مکروهه گردد و محققان نمانده که در ندوخه معتبره این فن این منع اصلی در باب
نظر رسیده و امام رحمه الله بسبب آن از ابو المظفر حکیم چنین نقل نموده که ماه در غایت قرب
است پس تاثیرات غریبه در وی بسیار ظاهر شود و چنین در طالع بود تغییرات عظیم در وی پدید آید لیکن
آن اشتراک که مذکور شد پس مولانا کمال الدین حسین واعظ در لوایح القمر حق آنست که شمس
نزد طالع نبود و از بعضی فضلای این وقت نقل شده از قول حکیمان و جهان در شمس است
نیز که بود بطالع انه رضرر است این کار جهان از این سبب مخاطرات که نیز در برج طالع هر روز
خورات بهر تقدیر مضعف نیرین سعود در طالع در جمیع اختیارات جایز نداشته مگر در اختیارات کار
که ثبوت و دوام آن مطلوب بود و ظاهر این قید در باب آفتاب باشد چه دوام او بنظر که از سریع
کواکب است منتفی باشد و در اکثر کتب و رسایل که منع وقوع قمر از طالع کرده اند که بلا در برج
و شری سرعت و تعجیل مطلوبست کما قال که نشار القمر فی الطالع مذموم فی جمیع الاختیارات
الا فی الشری و البیع از ذکات مسعود او در امور مقتضی انتشار مثل تحریک جیحون و قلاع و نقل
بلاد و قمر او استعمال مسمومات مهلکات باید که قمر منحوس باشد لیکن النحوطه که
ارادهای معتبره و ثبوت مقاصد زایل باشد تا حصول مطلوب خللی نیز نشود و در حین آن که در

و از دو سیم یا ششم باشد که مستاعد او خصوصیت است و در امورى که مطلب شهرت و تشهیر باشد که شمس
که شهیر کواکب است فوق الارض باشد تا شهرت آن امر کالشمس فی وسط النهار شود و همچنین
باید که قمر متصل بکوکبی باشد که شعاع مسعود بود یا آن کوکب اینجا باشد و چون این حکم
خاص نیست با امور مطلوب الشهره بلکه عام است در جمیع امور از این جهت از ابا دیگر احکام
ضم ساخته مرغوب که بالجمله در اختیار برج طالع و برج قمر و کوکبی که قمر متصل باو باشد باید که مناسب
آن اشغال باشد و بر تقدیر آن احوال مشغول باشد شده بعضی که مثلا از برای دیدن ملوک
و اشراف قمر در ششم یا اول یا باید که سرطان و عقرب و حوت چه اول اعلی بروج اند و خانه
قمر که کوکب پادشاهی و ملوکت و ثانیا خانه شرف و ثالث خانه مشتری که کوکب علما و اشراف است
و دیگر چند خانه آفتاب است اما حسب صورت دال باشد بر ترحم سلاطین پس نیز عوام
اختیار او باشد و ایضا باید که قمر با آفتاب یا مشتری بنظر مودت یا صاحب اختیار نظر
عداوت و شفقت آن پادشاهان بزرگ متفق شود و اگر مراد از دیدن طلب علم باشد باید
که صاحب عاشر و ثانیا از کواکب بری باشد و سیما کوکب متصل بنظر مودت و اگر مراد طلب صحت باشد
باید که طالع برج آتشی باشد و قمر در مشرق و متصل بسعود و اگر صاعد زاید النور باشد تو نیز عالی
نور باشد و از برای جلوس پادشاه بر سریر مملکت قمر در عقرب باشد باید که طالع برج ثابت باشد
چه ثبات درین امر محمود است و ربع سند اول خانه آفتاب است که کوکب ملوک است و ثانیا

مریخ که کوکب امرا و سلاطین عالیمقدار است یا یکی از دو خانه مشتری چه مشتری سعد اکبر است
و بطیء السیر و ثبوت او غیر منقلب و محزر ابواب که یکی از علوی احکام است عقرب و در این امر
جایز نیز از سبب هبوط قمر و حرکت و شرارت مریخ که صاحب عقرب است و ایضا باید که طالع
درین اختیار از بروج ثابته باشد و مستقیم الطلوع و اوتاد آن بری از نحوس و ایضا باید که زاید
النور باشد و ناظر با آفتاب بنظر مودت چه آفتاب کوکب ملک است و اگر آفتاب درین حال
در وتد اوتاد بود و از فیوه ثبوت گشته باشد احسن باشد از عطارد خاصه که وتد اوتاد درین هنگام نیز الشرف او
باشد و از برای ابتدای تعلیم علم و صنعت کتابت مخصوص است بنوع است تا که مدرک کلیات است
ناظر بسط لا که کوکب اردیبان و کاتبان است با مشتری که کوکب علما و فقها است بنظر مودت
با علم بر تعلیم شغف و مهربان باشند و اولی آن بود که این دو کوکب نیز در حال استقامت سیر و چگونه
متصل باشند و چندر باید که عطارد که مربع و محال در طالع باشند چه اول دلیل الفرشته ثانی دلیل اللسان
متعلم بود و در تعلیم علم موسیقی باید که قمر در خانه احد العلویین متصل بآن دیگری باشد بنظر مودت و طالع
برج هوائی بود چه حصول صورت و صدا با ستعانت هوا بود و از برای سفر تر باید که قمر در برج از برج آبی
بر باشد و منقلب باشد یا بد جند منها آن که سفر بر دی منتهی نشود و شاید که برج ثابت باشند خصوصا
که دلیل کرانا سفر است و شغف و خوف سلاه و حدیث پیغمبر ما صلی الله علیه و آله که لا تسافروا
و القمر فی العقرب درین باب شاهد و مصدق است و ایضا باید که قمر متصل باشد بمریخ بنظر مودت

بخوف قاطعان طرق بود وقضات وپاسبانان فاسق شقی وشقی باشند وازایشان امداد واعانت
برسد واگر با آفتاب مشتری متصل بود قسم شاید واولادان بود که خداوند خانه قمر متصل بقمر باشد
ومسعود وطالع وقت درین اختیار برج منقلب نشاید بود بخصوص برین وحذر باید از [illegible]
ماه در رابع بود وخداوند طالع از طالع ساقط که اینها همه دلیل نکبت وعسرت سفر بود وازبرای
سفر بود وازبرای سفر بحر قمر در برج آبی باید بجهت مناسبت ومحمود بود برج خاکی جایز داشته‌اند بنابر
نسبت مقصد وخوف غرق چنانکه در سفر بر گفتیم باید که موضع قمر برج منقلب بود یا ذوجسدین تا زود از
نحوس وباید که متصل بسیاره [illegible] بود تا کشتی سلامت بماند وسعود [illegible] در قمر ونوع
سفر از جمله اتفاقات حسنه باشد وحذر باید کرد از اتصال قمر بزحل کوکبی که مقیم باشد و[illegible]
حذر باید کرد از حلول کوکب مقیم بطالع که این همه دلیل سکون وفرود ماندن کشتی او باشد وازان
برای دخول بلد قمر در برج ثابته باید اگر مطلوب کثرت اقامت باشد دران بلد والا برج ذوجسدین وباید
که متصل بسعد بود وتحت الارض نباشد مگر آنکه مقصود از دخول آن بلد اختفا باشد وایضا نباید که خداوند
خانهٔ ماه تحت الارض بود ونظر ماه بطالع یا خداوند طالع از جمله اتفاقات حسنه باشد وازبرای نو بریدن
ونو پوشیدن باید که قمر در برج منقلب یا ذوجسدین باشد زیرا که انقلاب باعث استبدال بود که در لباس
همه کس [illegible] لیکن [illegible] برج ذوجسدین اولی است [illegible] لباس
ازاله [illegible] باید که قمر درین اختیار متصل [illegible] بود که کوکب [illegible]

وحذر باید کرد از بودن قمر در برج ثابته که مستلزم ثبات است خصوصا [illegible] که درین امر بسیار
مذموم است چه ثبات این [illegible] سبب کثرت [illegible] وقرب [illegible] وایضا [illegible]
دال است بر توحش وتسلط وگویند هرکه در اوقات وقوع قمر در اسد ملتبس بلباس نو شد آن لباس
در بر وی بسوزد بلکه مبتلا بآفتی شود وگویند که هم تلف شود وبودن قمر درین حال مقارنه یا مقابله
آفتاب منحوس باشد بر کسی که لباس [illegible] ملبوس در گریبان خاک کشد [illegible] الایام
[illegible] وازبرای نکاح قمر در برج ثابته باید خلافا للکوشیار وصاحب [illegible] المنجمین
زیرا که درین امر دوام وثبات مطلوب ومرغوب است غیر [illegible] العقرب که هبوط قمر است در
غایت نحوست است وبعضی [illegible] عقرب را مکروه داشته‌اند باید در میزان باید که خانه زهره است
یا در قوس که خانه سعد اکبر است متصل بزهره که کوکب عیش وعشرت است واگر مشتری نیز
ناظر باشد سعادت این اختیار مضاعف گردد خصوصا که قمر زاید النور باشد [illegible] در جدی وسرطان وحمل
ودلو [illegible] ذنب باشد که اینها همه [illegible] باشد وزفاف باید که قمر در برج
ثابت باشد [illegible] خوف خلاف وفراق بود بغیر از عقرب [illegible]
واین سبب ناسازگاری وخصومت [illegible]
[illegible] وصاحب [illegible] المنجمین
کو این اختیار [illegible] که زن ثیبه بود که اگر بکر بود ازاله بکارتش در توقف [illegible] وایضا باید

که قمر متصل [illegible] بود که کوکب [illegible] است [illegible] وصاحب [illegible] در [illegible]
قمر در برج آبی [illegible] تا [illegible] آب [illegible] متصل [illegible] از سعدین [illegible] آتشی [illegible]
[illegible] باید که قمر در برج آبی بود متصل بآفتاب یا کوکبی که [illegible]
[illegible] باید که قمر در برج ذوجسدین باشد [illegible] در برج [illegible]
جایز [illegible] باید که متصل [illegible] از سعدین وحذر باید کرد از [illegible] قمر [illegible]
[illegible] زیرا که نقصان نور قمر باعث نقصان رطوبت [illegible] است چنانکه
در [illegible] کواکب مذکور شده [illegible] واگر [illegible]
باشد [illegible] باید که قمر در برج آتشی باشد چه آتش [illegible] رطوبت
است [illegible] زیرا که [illegible] وحلول قمر
در برج [illegible] باشد [illegible] مواد [illegible]
رطوبات [illegible] عضو [illegible] مصلحت [illegible]
[illegible] از امرای سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] قمر در [illegible] عضو [illegible]
در [illegible] مذکور شده [illegible] عضوی [illegible] طالع

[illegible] احمد [illegible] ثبات [illegible]
[illegible] برج [illegible]
[illegible] جراحت [illegible]
طالع [illegible] قمر [illegible] طالع [illegible] برج [illegible]
[illegible] السعدین وحذر باید کرد از حلول [illegible]
[illegible] قمر در [illegible] الشعاع آفتاب [illegible] باشد و[illegible] باید که قمر [illegible]
[illegible] در برج آبی بود وفوق الارض [illegible] السعدین [illegible] تحت الارض باشد [illegible]
کرد از آنکه قمر در [illegible] باشد [illegible] از اتصال زحل [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] وقوع قمر در [illegible]
[illegible] فوق الارض [illegible]
باید که قمر [illegible] النور باشد در برج آتشی [illegible] متصل [illegible] که کوکب [illegible]
است با مشتری که کوکب شریعت وملت اسلام است واگر درین وقت مشرق وفوق الارض
باشد [illegible] که قمر در عقرب باشد که [illegible]
[illegible] باشد [illegible] متصل بزحل باشد [illegible]
[illegible] قمر در [illegible]

آتشی باید بنا بر مناسبت مسیح و اگر طالع یکی از این بروج باشد بهتر باشد و البته باید که ... [illegible]
بیت سادس سالم باشد از نحوس طالع محفوظ بود و اگر خواهند که برده آزاد کنند باید که ماه زاید
النور بود و متصل بسعدی که مشرق باشد و البته باید که طالع و صاحبش بری از نحوس بود
و در چهارپا خریدن کوشش کند باید که قمر در برج ثابت باید بود و در برج ذوجسدین جایز دانسته
اند ... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... بهتر است
بهتر است و البته باید که قمر متصل بکوکب مستقیم باشد و از ... [illegible] ... و صاحبش صالح
الحال بود و در طلب ... [illegible] ... قمر زاید النور و الحساب بود و در برج معوج الطلوع منصرف از سعدی
و در طلب ... [illegible] ... باید که قمر زاید النور و الحساب بود و در برج مستقیم الطلوع متصل
بسعدی و در زراعت کردن قمر در سرطان و حوت با برج خاکی باید زیرا که حصول ارتفاعات
با سنبلات خاک و آب است و عدم جواز ... [illegible] ... جایز است که ... [illegible]
قمر و ... [illegible] ... است و البته باید که قمر متصل بسعدی بود ... [illegible] ... زحل
بجهت مناسبت ... [illegible] ... باید که طالع برج ذوجسدین باشد و ... [illegible] ... در برج منقلب
نظر بطالع و ... [illegible] ... و حذر باید کرد از آنکه قمر در قطع المعدل که آن دلیل ... [illegible]
و ... [illegible] ... از جمله محذورات شمرده اند زیرا که ... [illegible] ... آفت
زرع و کشت باشد و در اجارات ارض قمر در برج خاکی باید ... [illegible] ... السعدین الشرط النظر

... [illegible] ...

حاضرین و البته باید که قمر ... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... قمر تحت الارض باید
در برج آبی باد و اولی آنکه در مثلثات با صاحبش باشد ناظر ... [illegible] ... مشتری و صلاح حال زحل نظر
... [illegible] ... از جمله مشترابطات و در ... [illegible] ... قمر در برج ثابت
یا ذوجسدین باید نه منقلب و ... [illegible] ... و طالع برج ... [illegible]
باید که قمر متصل بسعدی باشد که آن از طالع ... [illegible] ... صالح
الحال باشد و حذر باید کرد از اتصال کوکبی که ... [illegible] ... باشد و در ... [illegible] ... باید که قمر
زاید النور و الحساب بود و در برج ارضی باشد ثابت یا ذوجسدین ... [illegible] ... و نظر کواکب
متصل بود بکوکبی که در شرف باشد ... [illegible] ... در برج ... [illegible] ... فوق الارض
... [illegible] ... و افلاک ... [illegible] ... کوکب ... [illegible] ... باید که طالع ... [illegible]
صاحب طالع برج ارضی باشد ... [illegible] ... صالح الحال بود و حذر باید کرد از وقوع زحل ... [illegible]
رابع و ... [illegible] ... قمر ... [illegible] ... صاحب طالع ... [illegible] ... نحس
از جمله ... [illegible] ... باید که قمر متصل بکوکبی باشد که تحت الارض
و ... [illegible] ... بطلمیوس ... [illegible] ... وقوع ... [illegible] ... سعود باشد
... [illegible] ... طالع ... [illegible] ... از جمله محذورات
شمرده زیرا که ... [illegible] ... سلطان آن ملک باشد ... [illegible] ... شده بود

... [illegible] ... الفال ... [illegible] ... مقولات ... [illegible] ... که از برای ... [illegible]
کردن قمر در یکی از خانهای مشتری باید متصل بکوکبی که ... [illegible] ... مقصد ... [illegible]
باشد و بعضی ... [illegible] ... مشتری ... [illegible] ... قران ... [illegible] ... بکف الخضیب و این
... [illegible] ... و وصول کف الخضیب برابر نصف النهار و این
باب مشهور و معروف است ... [illegible] ... مصنف ایراد ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible] ... الواقف
و ... [illegible] ... شرح هذا الابواب بعون الملک
العلام الوهاب لاستفاده الاخوان الاحبه و الاحباء ... [illegible]
... [illegible] ... الکتاب و الحمد لله الذی هو رب الارباب و رب الاسباب
و ... [illegible] ... و الصلوة علی خیر خلقه محمد صلی الله علیه و آله صاحب الوحی
و الکتاب و آله الاطیاب خیر آل ... [illegible] ... الکتاب بعون الله الملک
الوهاب ... [illegible]

... [illegible] ...
۱۳۲۰
... [illegible] ...

... [illegible] ...